

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پژوهش‌های فلسفی

سلفی‌گری در بوته نقد

مؤلف: علی اسفندیاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلفی گری در بوته نقد

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	سلفی‌گری در بوته نقد
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۱	دیباجه
۱۱	پیشگفتار
۱۲	مفهوم لغوی «سلف»
۱۲	اشاره
۱۲	مفهوم اصطلاحی «سلف»
۱۳	مبتکر خط سلفی‌گری
۱۴	انگیزه طرح خط سلفی‌گری
۱۴	تحلیلی درباره حدیث «خیر القرون»
۱۵	نقد و بررسی حدیث
۱۸	لزوم رعایت اعتدال هنگام مواجهه با مشکلات
۲۱	ضرورت بررسی احادیث
۲۲	دو نوع برداشت از سلفیت
۲۴	مبنای اصلی سلفی‌ها: استناد به فهم سلف
۲۵	مذهب نبودن سلفیت
۲۵	روش فکری نبودن سلفیت
۲۶	وهابیان و فتوا به حرمت به جهت عدم فعل سلف
۲۷	عدم جواز حکم به حرمت به جهت ترک سلف
۲۷	اشاره
۲۹	نظریه حجّیت سنت صحابه
۲۹	اشاره

۲۹	اقوال در سنت صحابه
۳۰	مقصود از حجیت
۳۲	عوامل طرح حجیت سنت صحابه
۳۲	ادله عدم حجیت سنت صحابی
۳۲	اشاره
۳۳	۱. آیات
۳۵	۲. روایات
۳۶	۳. سیره صحابه
۳۷	۴. اعتراف صحابه به قصور علم خود
۳۷	۵. کمبود آشنایی با احکام
۳۸	۶. تفرق صحابه
۳۸	۷. اختلاف صحابه در فهم از سنت
۴۰	نمونه‌هایی از اجتهاد در مقابل نص
۴۲	اختلاف در مسائل فقهی
۴۲	اشاره
۴۲	۱. اختلاف در عده طلاق
۴۲	۲. سهم مادر از ارث
۴۳	۳. قسم به ترک همسر بیش از چهار ماه
۴۳	۴. عده زن حامله
۴۳	اختلاف عایشه با صحابه
۴۵	دیدگاه دکتر قرضاوی درباره حدیث عایشه
۴۶	فتوای اهل سنت به عمل عایشه
۴۷	اختلاف بین دیگر طبقات از سلف
۴۷	اشاره
۴۸	صحابه و تغییر سنت‌ها
۴۹	اجتهاد در مقابل نصل

۴۹	تلقی تابعین از صحابه
۴۹	نمونه‌هایی از اهل فتوا
۵۰	صحابه و استعمال رأی شخصی
۵۱	معنای «رأی»
۵۱	حقیقت زمان و مکان و تأثیر آن در تغییر حکم
۵۲	محدوریت جمود بر فتاوی سلف
۵۳	سیری در عملکرد و سنت برخی از صحابه
۷۱	احادیث حوض
۷۳	دلال حجیت سنت سلف
۷۳	اشاره
۷۳	اشاره
۷۴	ادله قرآنی بر حجیت سنت صحابه
۷۴	دلیل اول:
۷۴	اشاره
۷۴	پاسخ
۷۵	دلیل دوم
۷۵	اشاره
۷۵	پاسخ
۷۶	دلیل سوم
۷۶	اشاره
۷۶	پاسخ
۷۷	دلیل چهارم
۷۷	اشاره
۷۷	پاسخ
۷۸	دلیل پنجم
۷۸	اشاره

٧٨	پاسخ
٧٩	دليل ششم
٧٩	اشاره
٧٩	پاسخ
٧٩	دليل هفتم
٨٠	اشاره
٨٠	پاسخ
٨٠	دليل هشتم
٨٠	اشاره
٨١	پاسخ
٨١	دليل نهم
٨١	اشاره
٨٢	پاسخ
٨٢	دليل دهم
٨٢	اشاره
٨٣	پاسخ
٨٣	دليل يازدهم
٨٣	اشاره
٨٣	پاسخ
٨٣	دليل دوازدهم
٨٣	اشاره
٨٤	پاسخ
٨٤	ادله حديثي حجيت سنت صحابه
٨٤	اشاره
٨٤	دليل اول
٨٤	اشاره

۸۵ پاسخ

۸۵ دلیل دوم

۸۵ اشاره

۸۵ پاسخ

۸۶ دلیل سوم

۸۶ اشاره

۸۶ پاسخ

۸۷ تطبیق حدیث بر اهل بیت:

۸۷ دلیل چهارم

۸۷ اشاره

۸۸ پاسخ

۸۸ دلیل پنجم

۸۸ اشاره

۸۸ پاسخ

۸۸ دلیل ششم

۸۸ اشاره

۸۸ پاسخ

۹۰ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : سلفی گری در بوته نقد / علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۹۸ ص.

فروست : سلسله مباحث و هایت شناسی.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۲-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۹۶] - ۱۹۸.

موضوع : سلفیه

موضوع : سلفیه -- عقاید

موضوع : سلفیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۵/۵۵۵/۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۶۹۳۴

ص ۱

اشاره

↓

ص: ۲

↓

ص: ۳

↓

ص: ۴

↓

ص: ۵

↓

ص ۶

↓



دیباچه



تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، اما بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از



منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاب‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

پیشگفتار



بعد از فتوحات اسلامی و باز شدن درهای کشورهای اسلامی به روی دیگر کشورها نظریات و عقاید و فلسفه‌های عقلانی گوناگونی وارد مملکت اسلامی و حوزه‌های دینی شد، عده‌ای به جهت نشان دادن عکس‌العمل شدید در برابر آنها طرح رجوع به عقاید و سنت‌های پیشینیان را مطرح کردند تا از این راه با این گونه افکار مقابله کنند که سردمدار این ایده و روش احمد بن حنبل است، او کسی بود که در تمام زمینه‌ها عملکرد و سنت و روش سلف را منبع استنباط و عملکرد خود قرار داده

بود، و بعد از او نیز این راه و روش توسط شاگردانش ادامه یافت تا به قرن هشتم هجری رسید. در این قرن شخصی پیدا شد به نام ابن تیمیه حرانی که او همراه شاگردش ابن قیم جوزیه روش احمد بن حنبل را مدوّن و مرتب نمود، تا اینکه نوبت به محمد بن عبدالوهاب رسید.

محمد بن عبدالوهاب دارای پیروانی بود که آنان در ابتدا خود



ص: ۱۲

را پیرو او می دانستند، ولی مدتی است که ادعا می کنند ما شخص پرست نیستیم، بلکه روش خاصی در به دست آوردن عقاید و احکام و سلوک خود داریم و آن پیروی بی چون و چرا از سنت و عمل سلف و پیشینیان از صحابه و تابعین و تابعین تابعین است. از آنجا که این روش می تواند در برداشت و عملکرد مسلمانان تأثیرگذار باشد لذا جا دارد به این مبنای آنان پرداخته و آن را نقد نماییم.

مفهوم لغوی «سلف»

اشاره



ص ۱۳

سلفی از ریشه سلف به معنای پیشین است. ابن منظور می نویسد: «سلف، یسلف سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت. سالف یعنی پیشی گیرنده، سَلَفٌ، سلیف و سلفه یعنی جماعت پیشی گیرنده». § لسان العرب، ج ۶، صص ۳۳۰ و ۳۳۱. § ابن فارس می گوید: «سلف: س ل ف؛ اصلی است که دلالت بر تقدم و سبقت دارد. پس سلف کسانی هستند که گذشته اند». § معجم مقاییس اللغة، ماده سلف. §

مفهوم اصطلاحی «سلف»

دکتر محمد سعید رمضان بوطی می نویسد:

والمعنى الاصطلاحي المستقر لهذه الكلمة هو القرون الثلاثة الأولى من عمر هذه

الأمة الإسلامية أمّة سيدنا محمد عليه الصلاة والسلام ... § السلفية مرحلة زمنية، ص ۹.



ص ۱۴

معنای اصطلاحی مستقر برای این کلمه همان سه قرن اول از عمر این امت اسلامی یعنی امت آقای ما محمد (ص) است ...

دکتر سید عبد العزیز سیلی می نویسد:

اصطلاح العلماء على أنّ السلف اسم لكل من يقلّم مذهبه في الدين ويتبع اثره كابي حنيفة ومالك والشافعي وابن حنبل؛ فإنهم

سلف لنا، وأما الصحابة والتابعون فإنهم سلف لهم ... وعلى هذا يدخل في السلف كل مجتهد من علماء الإسلام في أي عصر من

العصور حتى ولو لم يكن من الصحابة أو التابعين أو تابعي التابعين. §العقيدة السلفية، سيلي، صص ٢٥ و ٢٦. §
علما اصطلاح کرده‌اند بر اینکه سلف اسم است بر هر کس که مقلد مذهبش در دین بوده و اثر او را پیروی کرده است؛ همانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل؛ زیرا که این افراد، سلف برای ما و صحابه و تابعان سلف برای آنان می‌باشند ... بنابراین اصطلاح، در عنوان سلف داخل می‌شود هر مجتهدی از علمای اسلام در هر عصری از عصرها گرچه از صحابه یا تابعین یا تابع تابعین نباشد.

او نیز از دیگران نقل می‌کند:

والمراد بهم الصحابة والتابعون وتابعوهم والعلماء باصول السنة وطرائقها ... §همان، به نقل از عقیده السلف، صابونی، ص ٢٣٦ §

و مراد به سلف همان صحابه و تابعان و تابعان آنان و علمای به اصول سنت و راه‌های آن است ...



ص ١٥

و نیز نقل می‌کند:

والسلفيون هم الذين قالوا نؤمن بما آمن به المسلمون الأوائل اصحاب الرسول (ص) وما آمن به ائمة الدين المشهود لهم بالخير والبر والتقوى والفهم السليم لدين الله عزوجل، فهم الذين سلکوا طريقهم واقتفوا اثرهم. §العقيدة السلفية، به نقل از غزالی در کتاب صله دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب بمذهب السلف، ص ٣ §

سلفیون کسانی هستند که گفتند ما به آنچه مسلمانان اوائل از اصحاب رسول خدا (ص) ایمان آورده و نیز به آنچه امامان دین - که شهادت و گواهی به خیر و نیکی و تقوا و فهم سلیم دین خدای عزوجل به آنها داده شده - به آن ایمان آورده، ایمان داریم، سپس آنان کسانی هستند که طریقه و روش صحابه و ائمه دین را پیموده‌اند.

ابوزهره در تعریف سلفیه می‌گوید:

انهم ظهوروا في القرن الرابع الهجري وكانوا من الحنابلة وزعموا ان جملة من آرائهم تنتهي إلى الإمام احمد بن حنبل الذي احيا عقيدة السلف وحارب دونها ثم تجدد ظهورهم في القرن السابع الهجري على يد شيخ الإسلام ابن تيمية ثم ظهوروا في القرن الثاني عشر الهجري على يد الشيخ محمد بن عبد الوهاب في الجزيرة العربية. §تاريخ المذاهب الاسلامية، ص ٢١١ §

سلفیه کسانی هستند که در قرن چهارم هجری ظاهر شده و از حنابله بوده‌اند، آنان گمان نموده‌اند که بخشی از آرائشان به امام

احمد بن



ص ١٦

حنبل باز می‌گردد، کسی که عقیده سلف را احیا کرده و برای آن جهاد نمود؛ آن‌گاه ظهور آنان در قرن هفتم هجری به دست شیخ الاسلام ابن تیمیه تجدد یافت و در قرن دوازدهم هجری به دست شیخ محمد بن عبد الوهاب در جزیره العرب ظهور مجدد یافتند.

مبتکر خط سلفی‌گری

شیخ عبدالعزيز عَزَّ الدین سیروان می‌نویسد:

نهج الإمام احمد بن حنبل في عقيدته وبيانها إلى الناس منهج السلف الصالح والتابعين فتكلم فيما تكلموا به وسكت عما سكتوا عنه ... § العقيدة، ص ۳۵.

روش امام احمد بن حنبل در عقیده و بیان آن برای مردم همان روش سلف صالح و تابعین می باشد، او در آنچه سلف سخن گفته بحث کرده و در آنچه از آن ساکت شده سکوت اختیار کرده است ...
در کتاب «الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية» آمده است:

ولكن تطلق السلفية في العصر الحاضر على اتباع الإمام احمد بن حنبل، و هو - عندهم - أشهر امام نصر السنة و دافع عنها بما عليه السلف من الصحابة و التابعين، ولم يجار الآراء التي حدثت بعد عهدهم، و أودى في سبيل ذلك من بعض خلفاء بني العباس، فاحتمل و صبر. § الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية، ج ۲۹، ص ۵۰۳، به نقل از الدين الاسلامي، ج ۲، ص ۹۶.

↑↓

ص ۱۷

ولی در عصر کنونی سلفیه اطلاق می شود بر پیروان امام احمد بن حنبل، و او - نزد آنان - مشهورترین امامی است که به یاری سنت آمده و از آنچه که سلف از صحابه و تابعین فهمیده اند دفاع کرده، و به آرائی که بعد از عهد آنها حادث شده رو برنگردانده است. او کسی است که در این راه از برخی خلفای بنی عباس اذیت و آزار دید و تحمل کرده و صبر نمود.

انگیزه طرح خط سلفی گری

عبدالعزیز سیروان درباره انگیزه پیدایش این خط می گوید:

ولعلّ الدافع لهذا التمسك الشديد الّذي نراه لدى الإمام احمد ... هو ما كان في عصره من فتن و خصومات و مجادلات عنيفة و دخول افكار غريبة و كثيرة من شتى الحضارات و العقائد المجاورة، ارادت تلقیح الفكر الاسلامي ... § العقيدة، ص ۳۸.
و شاید انگیزه برای این تمسک شدید که از امام احمد می بینیم این باشد که در عصر او فتنه ها و خصومت ها و جدل های تند و افکار غریب و بسیاری از تمدن ها و عقاید هم جوار وجود داشته است که او در صدد برآمد تا از این راه فکر اسلامی را پیوند زند ...

تحلیلی درباره حدیث «خیر القرون»

عمده دلیلی که باعث شد احمد بن حنبل بر اساس آن توجه به سنت سلف را پایه ریزی کرده و این مذهب را برای خود انتخاب کند، حدیثی

↑↓

ص: ۱۸

است که بخاری در چند موضع از حدیثش از عبیده، از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت:
خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم. ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته. § صحیح بخاری، ح ۲۶۵۲.

بهترین قرن‌ها قرن من است، سپس کسانی که بعد از آنها آمدند. سپس کسانی که بعد از آن دسته آمدند. آن گاه اقوامی می آیند که گواهی یکی از آنها بر قسَمش پیشی می گیرد، و نیز [گاهی] قسَمش بر گواهی اش.

ابن تیمیه، مجدد سلفی گری در قرن هشتم و پیروان او حدیث فوق را به سه قرن تفسیر کرده و کسانی که در آن سه قرن زندگی می کردند را الگو دانسته و قول و فعل و تقریر آنان را حجت دانسته است، گویا که آنان معصوم می باشند.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

وقد سبق فی صفة النبی (ص) فی قوله: (و بعثت فی خیر قرون بنی آدم). و فی روایة بریده عند احمد: (خیر هذه الأمة القرن الذی بعثت فیهم). فقد ظهر أنّ الذی بین البعثة و آخر من مات من الصحابة

مائة و عشرون سنة أو دونها أو فوقها بقليل على الإختلاف فی وفات أبی الطفیل. و ان اعتبر من بعد وفاته مائة سنة أو تسعين أو سبعا و تسعين.

و أما قرن التابعین فان اعتبر من سنة مائة كان نحو سبعین أو ثمانین.



ص ۱۹

و أما الذین بعدهم فان اعتبر منها كان نحواً من خمسين. فظهر بذلك أنّ مدة القرن تختلف باختلاف اعمار اهل كل زمان.

واتفقوا أنّ آخر من كان من اتباع التابعین ممن یقبل قوله من عاش إلى حدود العشرين و مائتین، و فی هذا الوقت ظهرت البدع ظهوراً فاشياً، و اطلقت المعتزلة السنتها، و رفعت الفلاسفة رؤوسها، و امتحن أهل العلم ليقولوا بخلق القرآن، و تغيرت الأحوال

تغیراً شدیداً، ولم یزل الأمر فی نقص إلى الآن. §فتح الباری، ج ۷، ص ۶.۶

درباره صفت پیامبر (ص) گذشت در گفتارش: (من در بهترین قرن‌های بنی آدم مبعوث شدم) و در روایت بریده نزد احمد

آمده: (بهترین این امت قرنی است که من در میان آنان برانگیخته شدم). پس ظاهر شد اینکه ما بین بعثت و آخرین نفری که از صحابه بوده صد و بیست سال یا کمتر و یا کمی بیشتر بوده، بنا بر اختلافی که در [تاریخ] وفات ابوالطفیل است. و اگر اعتبار

شود از بعد وفات او به صد سال، یا نود سال و یا نود و هفت سال می رسد.

و اما قرن تابعین، اگر از سال صدم حساب شود، حدود هفتاد یا هشتاد سال می گردد.

و اما کسانی که بعد از تابعین بوده اند اگر آنان اعتبار کردند حدود پنجاه سال می شود. و از اینجا روشن می شود که مدت قرن

به اختلاف عمرهای افراد هر زمان مختلف است.

و اتفاق کرده اند بر اینکه آخرین فرد از پیروان تابعین از کسانی که قولش قبول می شود کسی است که تا حدود دو بیست و

بیست



ص ۲۰

زندگی کرده است، و در این وقت است که بدعت‌ها به طور آشکارا پدید آمد، و معتزله زبان خود را باز کرده و فلاسفه

سرهای خود را بالا گرفتند، و اهل علم با قول به خلق قرآن امتحان شدند و احوال تغییر شدیدی یافت، و نقص تاکنون ادامه دارد.

کسانی که قرن را به زمان تفسیر کرده‌اند چه به صد سال یا کمتر یا بیشتر، تفسیرشان مخالف با قرآن و لغت است. اما در قرآن کلمه «قرن» در «قوم» استعمال شده نه در زمان، قومی که افراد آن را یک زمان یا یک سلطه یا عنوانی از عناوین جمع نموده است؛ چه آنکه در صد سال زندگی کرده باشند یا بیشتر و یا کمتر. خداوند متعال می‌فرماید:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (انعام: ۶)

آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرت‌هایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم؛ باران‌های پی‌درپی برای آنها فرستادیم؛ واز زیر (آبادی‌های) آنها، نهرها را جاری ساختیم؛ (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند)، آنان را بخاطر گناهانشان نابود کردیم؛ وجمعیت دیگری بعد از آنان پدید آوردیم.



ص ۲۱

در قرآن کریم لفظ «قرن» در هفت موضع به کار رفته و در هیچ یک از آن موارد در مورد زمان به کار نرفته است؛ چه در صد سال یا کمتر یا بیشتر، بلکه مقصود به آن در تمام موارد جماعتی است که در یک زمان و در یک زمینه زندگی می‌کرده‌اند. و اما به لحاظ لغت، ابن منظور می‌گوید:

والقرن: الامه تأتي بعد الامه. قيل: مدته عشر سنين، وقيل: عشرون سنة. وقيل: ثلاثون، وقيل: ستون، وقيل: سبعون، وقيل:

ثمانون، وهو مقدار التوسط في اعمار اهل الزمان ... § لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۳.

و قرن امتی است که بعد از امت دیگری می‌آید. گفته شده: مدت آن ده سال است، و بیست سال و سی سال و شصت سال و هفتاد سال و هشتاد سال نیز گفته شده و این مقدار متوسط از عمرهای اهل زمان است ... سپس از هری چنین نقل می‌کند:

والذی یقع عندی - والله اعلم - ان القرن اهل کل مدۀ کان فیها نبی أو کان فیها طبقه من اهل العلم؛ قلت السنون أو کثرت. § همان

و آنچه که نزد من ثابت شده - که خدا داناتر است - اینکه قرن، اهل هر مدتی است که در آن پیامبری بوده یا در آن طبقه‌ای از اهل علم وجود داشته است؛ سال‌های آن کم باشد یا زیاد.

فیروزآبادی نیز «قرن» را به همین معنا گرفته و به اهل زمان واحد و امتی بعد از امتی تفسیر کرده و سپس به قول شاعر استشهد نموده که گفت:



ص: ۲۲

إذا ذهب القرن الذی انت فیهم و خُلِّفت فی قرن فانت قریب § قاموس المحيط، فیروزآبادی، ماده «قرن». §

هرگاه قرنی که تو در آن هستی بگذرد و در قرن دیگری قرار داده شدی تو نزدیکی.

بنابراین، حدیث عبدالله بن مسعود دلالت می‌کند بر کرامت سه قوم متوالی که بر یک ملاک زندگی می‌کنند و عنوان واحدی آنان را به هم ربط می‌دهد، و اما اینکه مدت هر امتی چه مقدار است حدیث عبدالله بن مسعود از آن ساکت است.

جالب توجه اینکه خود ابن حجر به این مطلب در ابتدای کلامش ملتفت شده و لذا در تفسیر حدیث: «خیر امتی قرنی»

می گوید:

أى أهل قرنى، و القرن أهل زمان واحد متقارب اشترکوا فى أمر من الأمور المقصوده. و يقال: انّ ذلك مخصوص بما إذا اجتمعوا فى زمن نبى أو رئيس يجمعهم على مله أو مذهب أو عمل. §فتح الباری، ج ۷، ص ۵.۵
یعنی اهل قرن من، و قرن اهل یک زمان به هم نزدیک است که در امری از امور مقصود با هم مشارکت دارند. و گفته می شود که آن مخصوص به جایی است که هرگاه در زمان پیامبری یا رئیسی اجتماع کرده که آنان را بر یک ملت یا مذهب یا عمل جمع نماید.

با مطالبی که قبلاً اشاره کردیم به این نتیجه می رسیم که:

اولاً: «قرن» به معنای صد سال نیست، بلکه به معنای هر امتی است که افراد آن در یک زمینه و به ملاک خاصی زندگی می کنند؛ همانند نبوت و سلطه و فرهنگ و غیر آنها از ملاکاتی که بسیاری را جمع کرده



ص ۲۳

و آنها را یکسان نموده و امت واحده کرده است؛ خواه آن مدتی که برخی از امت ها در آن زندگی کرده اند صدها سال باشد؛ همچون فراعنه مصر و برخی از اقوامی که منقرض شده اند، یا بسیار کمتر از آن باشد؛ مثل امتی که در سایه سلطه ای زندگی می کند که مدتش کوتاه است یا غیر آن از ملاکات.

آری لفظ «قرن» در مصطلح متأخرین حقیقت شده در زمانی که کمتر از صد سال نیست، و بدین جهت گفته می شود که مسلمانان در قرن پانزدهم هجری زندگی می کنند، ولی این یک اصطلاح جدید است و ربطی به قرآن و لغت ندارد.
ثانیاً: حدیث عبدالله بن مسعود دلالت دارد بر خیریت سه امت که عنوانی از عناوین اسلامی و توحیدی آنان را یکی کرده و امت واحده به حساب آورده است.

امت اول، امتی است که با پیامبر (ص) زندگی کرده است. و امت دوم و سوم که از آن به «ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم» تعبیر شده، زمانشان و نیز ملاکی که آن دو را یکی کند در آن مشخص نشده است. لذا محتمل است که مقصود از آن- طبق مبانی اهل سنت- عصر خلفایی باشد که با خلافت امام حسن (ع) پایان می پذیرد، همان گونه که در حدیث سفینه آمده که پیامبر (ص) فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون عاماً ثم یكون الملك»؛ «خلافت بعد از من سی سال است سپس پادشاهی می شود». و اما ذیل حدیث در آن احتمالاتی است که بر هیچ کدام از آنها نمی توان اعتماد کرد، مگر با دلیل روشن که مفقود است.



ص ۲۴

نتیجه اینکه تفسیر جمله «ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم» به تابعین و تابعین تابعین تفسیر به رأی بوده و دلیلی بر آن دلالت ندارد.

ثالثاً: بر فرض که مقصود از حدیث عبدالله بن مسعود عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین باشد باید ملاحظه شود که ملاک در خیریت زمان آنان چیست؟ ممکن است که مقصود و ملاک از آن انتشار اسلام در روی زمین و غلبه آن بر بت پرستی است، که در نتیجه بسیاری از افراد به دین مبین اسلام گرویدند، و این واقعه در سه قرن اول اسلام تحقق یافت و تمدن اسلامی نیز در این سه قرن شکل گرفت، و در این مسأله جای هیچ شک و شبهه ای نیست. ولی سلفی ها از حدیث عبدالله بن مسعود این معنا را اراده نمی کنند، بلکه «خیریت» در آن را به معنای طهارت سه قرن و مرجعیت دینی در جانب عقیده و شریعت تفسیر

کرده و افراد آن زمان را منزله از هر چیزی دانسته‌اند که موجب خدشه در دین و رفتار آنان می‌شود. مضافاً به اینکه آنان را مرجع در تفسیر قرآن و شناخت معانی و اغراض آن دانسته و به تفسیر دیگران هنگام اختلاف اعتنایی ندارند، در حالی که مطابق احادیث صحیح‌السند، پیامبر (ص) امت خود را به کتاب خدا و عترتش اهل بیتش سفارش کرده و آن دو را مرجع دینی معرفی کرده است، آنجا که فرمود:

يا أيها الناس قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي. § صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تسمک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.

↑↓

ص ۲۵

رابعاً: سید بدرالدین حوثی می‌گوید:

وأما الحديث الذي روى عن عمران بن حصين (خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ...)، فهو ان صحّ كلام على جملة القرن لافى كل فرد. فمعناه شيوع الصلاح بين الثلاثة القرون بالنسبة إلى غيرها من القرون، و ليس فيه دلالة على صلاح كل فرد من افراد الثلاثة القرون. انما يفيد أنّ الصالحين في الثلاثة القرون اكثر من الصالحين في غيرها، فكانت كثرة الصالحين فيها فضيلة تنسب إلى جملة القرن عند المقارنة بينه و بين سائر القرون. مع أنّ الخيرية لا تتعين في الصلاح و الدين، فقد يمكن ان يفضل القرن بماثره التي تنسب إليه من المصالح الدنيوية و الدنيوية، و ان كان الكثير من أهل تلك المآثر غير صالح في دينه صلاحاً كاملاً، بحيث أنّه لا يعتبر عدلاً، و هو مع ذلك قد ائيد الله به الدين، كما في الحديث: (انّ الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر)، اخرجه البخارى. فكانت القرون الأولى على هذا خير القرون، لتثبتها قواعد الإسلام بالجهد لا لصلاح كل فرد في دينه و كمال عدالته.

و هذا على فرض صحة الحديث: (خير القرون)، والله اعلم. § تحرير الأفكار، حوثی، ص ۷۲.

و اما حدیثی که از عمران بن حصین روایت شده [که پیامبر (ص) فرمود]: (بهترین قرن‌ها قرن من است سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند...) این حدیث بر فرض صحتش، کلامی است بر تمام قرن نه هر فرد از افراد آن. پس معنای آن شیوع صلاح بین این سه قرن نسبت به دیگر قرون است، و دلالت ندارد بر صلاح هر فرد از افراد

↑↓

ص ۲۶

سه قرن. و تنها افاده می‌کند این را که صالحان در این سه قرن از صالحان در غیر آن بیشترند، و کثرت صالحان در این سه قرن فضیلتی است که به تمام این قرن‌ها نسبت داده می‌شود هنگام مقایسه بین آنها و دیگر قرن‌ها. با اینکه خیریت متعین در صلاح و دین نیست؛ زیرا ممکن است که قرنی به جهت آثاری که از مصالح دینی و دنیوی به آن منسوب می‌شود برتری داشته باشد، گرچه بسیاری از اهل آن کارها در دین خود صالح کامل نباشند، به حیثی که عادل به حساب نیاید، ولی در عین حال خداوند دین را به آنها تأیید کرده باشد، همان‌گونه که در حدیث آمده: (همانا خداوند این دین را به مرد فاجر تأیید می‌کند). این روایت را بخاری تخریج نموده است. پس قرن‌های اول- بنابراین بیان- بهترین قرن‌ها هستند؛ به جهت تثبیت قواعد اسلام در آنها، نه به جهت صلاح هر فرد در دین و کمال عدالتش. و این بر فرض صحت حدیث (خير القرون) است، و خدا داناتر می‌باشد.

لزوم رعایت اعتدال هنگام مواجهه با مشکلات

هجوم عقاید غیراسلامی و ورود آنها به حوزه‌های علمی و نیز ورود فلسفه‌های گوناگون از هند، یونان و ایران باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سلفی‌گری و تعهد نسبت به فهم سلف را زنده کرده و عقل‌گرایی را بزدایند، و فرار از افراط و افتادن در تفریط در مسائل عقلانی و اعتقادی است که متأسفانه همیشه انسان‌ها به آن مبتلا بوده‌اند؛ یعنی برای مقابله با افراطی‌گری برخی از افراد، عده‌ای دیگر در

↑↓

ص ۲۷

تفریط افتادند؛ همان‌گونه که در مسئله جبر و تفویض نیز مشاهده می‌نماییم. این تفریط‌گری احمد بن حنبل اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

۱. تنها راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ و عقاید بیگانه و انحراف فکری مسلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست، بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نموده و عقلانیت صحیح را به جامعه علمی عرضه کرد، تا توانست در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان با استدلال قوی عقلی، مبانی کلامی خود را تقویت کرده و عقاید صحیح را - که آیات و روایات نیز بر آن تصریح دارند - به جامعه عرضه نمود؛ زیرا خداوند متعال خالق عقل و پیامبرش عقل بالفعل اند و هیچ‌گاه برخلاف عقل انسان (که نور هدایت است) مطلبی را نمی‌گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی؛ اعم از نظری یا عملی، حکمی کند قطعاً نظر شرع نیز همان است.

۲. چگونه می‌توان در فهم مسائل تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان قادر به جواب تمام مسائل نبودند.

عَبَّه بن مسلم می‌گوید: «با عبدالله بن عمر، سی و چهار ماه همراه بودم، در بسیاری از مسائل که از او سؤال می‌کردند او می‌گفت: نمی‌دانم». § اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۲ §
دیگر اینکه قرآن دارای وجوه مختلف و بطن‌های گوناگونی است. لذا نمی‌توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده‌اند.

↑↓

ص ۲۸

شعبی می‌گوید:

از ابوبکر در مورد «کلاله» سؤال شد؟ او در جواب گفت: من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود، از جانب خداست و گرنه از جانب من و شیطان است. § سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵ §
از عمر بن خطاب نقل شده که می‌گفت: «اگر من معنای «کلاله» را بدانم بهتر است از آنکه برای من مثل قصرهای شام باشد». § تفسیر طبری، ذیل آیه کلاله. §

از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می‌نمودند؛ مثلاً عمر، ابن زبیر و عده‌ای دیگر معتقد به حرمت نکاح متعه بودند؛ در حالی که امام علی (ع)، ابن عباس و جابر معتقد به جواز آن بودند. عبدالله بن عمر خروج بر حاکم را جایز نمی‌دانست؛ اگر چه جائر و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین (ع) آن را واجب می‌دانست.

لذا ابن حزم می‌گوید:

محال است که پیامبر (ص) امر به متابعت از هر چه که صحابه می‌گویند، کند؛ زیرا مسائلی وجود دارند که گروهی از صحابه

آن را حلال و گروهی دیگر حرام می‌دانند. §الإحكام في أصول الأحكام، ج ۶، ص ۸۳. ۳. درباره عقل، دیدگاه‌های گوناگونی است:

الف) دیدگاه ایجابی

در مسائل اعتقادی اعتماد بر عقل است. و این نظر اهل بیت: و شیعیان و معتزله می‌باشد.



ص ۲۹

ب) دیدگاه سلبی

حکم عقل به طور کلی بی‌اعتبار است. لذا معتقدان به آن در مسائل اعتقادی تنها به ظواهر کتاب و سنت اعتماد می‌کنند، که این نظر اهل حدیث، حنابله و اخباریین از شیعه است.

ج) دیدگاه تجزیه‌ای

این گروه در برخی از مسائل اعتقادی به عقل تکیه و اعتماد می‌کنند؛ از قبیل: اثبات وجود خدا و شناخت صفات ذاتی او، ولی در باب عدل و شناخت صفات و افعال خداوند بر عقل اعتمادی نداشته و حسن و قبح عقلی را انکار می‌نمایند. اشاعره از همین گروه‌اند.

در بین این اقوال، حق با شیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا- همان‌گونه که عرض شد- عقل بدیهی نور است و قطعاً انسان را در مسائل اعتقادی به حق و حقیقت می‌رساند، البته در صورتی که خالی از شوائب و پیش فرض‌های تطبیقی باشد. و از آنجا که خداوند متعال و رسولش عقل بالفعل و عقل کل‌اند، قطعاً حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی‌زنند، لذا اگر عقل بدیهی در مسئله‌ای از مسائل اعتقادی به نتیجه‌ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد.

از این جهت قرآن کریم نیز به تعقل توجّهی خاص داشته و کسانی که از عقل استفاده نکرده و از آن بهره نمی‌برند را بدترین جنبنده‌ها معرفی کرده، چنان که می‌فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال: ۲۲)

همانا بدترین جنبنده‌ها نزد خداوند کرها و گنگ‌هایی هستند که تعقل نمی‌کنند.



ص ۳۰

در جایی دیگر آنان را مذمت کرده و می‌فرماید: ... وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ «و قرار می‌دهد پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند». (یونس: ۱۰۰)

امام صادق (ع) در وصف عقل می‌فرماید:

أَنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوْتُهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفِعُ شَيْءٌ إِلَّا بِهَا، الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَنُوراً لَهُمْ. فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ

الْعِبَادَ خَالِقَهُمْ وَ أَنْهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهَ الْمُدَبِّرَ لَهُمْ وَ أَنْهُمْ الْمُدَبَّرُونَ. §اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹

همانا اول امور و مبدأ آنها و قوت و عمارت آن، که بدون او هیچ چیز نفع نمی‌دهد، عقلی است که خداوند آن را زینت خلق قرار داده است. به خاطر عقل است که بندگان، خالق را شناخته و خود را مخلوق او می‌دانند و او را مدبّر و خود را تربیت شده او می‌دانند.

همچنین در تفسیر عقل می‌فرماید:

ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان. § همان، ح ۳.

عقل چیزی است که به وسیله او خدای رحمان عبادت شده و بهشت کسب می شود.

نتیجه این که ما نمیتوانیم با حکم عقل قطعی مقابله کرده و از نفوذ آن جلوگیری نماییم و به جهت مبارزه با آن مکتبی به نام سلفیت تأسیس نماییم گرچه رعایت خط اعتدال در هر کاری ضروری است.

ضرورت بررسی احادیث

ما مخالف با حدیث نیستیم و با ورود عقل به مباحث اعتقادی در صدد نابود کردن سنت نمیباشیم؛ زیرا شکی نیست که سنت نبوی

↓

ص ۳۱

دارای منزلت عظیمی نزد مسلمانان است و باید چنین باشد، ولی این بدان معنا نیست که هر چه به عنوان حدیث و سنت نبوی نقل می شود را بدون استثنا بپذیریم و به آن اعتقاد پیدا کرده یا عمل نماییم؛ زیرا:

اولاً: می دانیم که عوامل و انگیزه های کذب و دروغ در میان صحابه و دیگران و نسبت خلاف واقع دادن به پیامبر (ص) یا صحابه زیاد بوده است. ما منکر زحمات علما و محدثین در جمع احادیث نیستیم، ولی معتقدیم که تهذیب حقیقی احادیث کاری بس دشوار است. لذا ابوداؤد در سننش فقط چهار هزار و هشتصد حدیث از مجموعه پانصد هزار حدیث نقل کرده است. § سنن ابی داؤد، مقدمه، ص ۱۰.

ثانیاً: بعد از وفات پیامبر اسلام (ص) به احبار یهود و رهبان نصارا که در ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه نشر حدیث داده شد و در نتیجه اسرائیلیات فراوانی به نام حدیث نبوی در جامعه اسلامی منتشر گردید.

شهرستانی می گوید: «مشبهه روایاتی را به دروغ وضع کرده و آن را به پیامبر (ص) نسبت دادند، که اکثر آنها از یهود گرفته شده بود.» § ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۶.

ثالثاً: برخی از صحابه و تابعین نیز با جعل حدیث، تجارت کرده و از این راه نفقه زندگانی خود را به دست می آوردند. ابن ابی الحدید از استادش ابی جعفر نقل می کند:

معاویه به سمره بن جندب صحابی، صد هزار درهم داد تا روایت جعل کند که آیه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ، در مذمت علی (ع) نازل

↓

ص ۳۲

شده و در مقابل، آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ، در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است. او این مبلغ را نپذیرفت. قول دویست هزار دینار داد، باز هم قبول نکرد. قول سیصد هزار دینار داد، قبول نکرد. پیشنهاد

چهارصد هزار دینار داد، آن گاه قبول کرد. § شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

رابعاً: جعل حدیث در میان عامه، یک سنت است که در تأیید مذهب خود حدیث جعل کرده و به رسول خدا (ص) نسبت می دادند؛ همان گونه که علامه امینی / در الغدير اسامی آنان را به طور مفصل نقل کرده است. لذا مشاهده می کنیم که چگونه احادیث در شأن ائمه مذاهب چهار گانه جعل کرده و به پیامبر (ص) نسبت داده اند. § ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ الغدير،

حال وظیفه ما در مقابل این احادیث جعلی چیست؟ آیا علما وظیفه ندارند که احادیث را از حیث سند و دلالت بررسی و تنقیح کنند؟ خصوصاً در مواردی که دروغ‌گویان و جااعلان حدیث مضامینی را جعل کرده و با ساختن سندهای معتبر حدیثی به جامعه اسلامی تحویل می‌دادند که این خود ضربه‌ای بسیار سنگین بر پیکره حدیث اسلامی بوده است.

بنابراین وظیفه علمای اسلامی است که احادیث را از راه‌های مختلف مورد بررسی و بازنگری قرار دهند؛ مثل:

۱. عرضه حدیث بر کتاب خدا، تا با آن مخالفت نداشته باشد.



ص ۳۳

فخر رازی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: «اگر حدیثی از من بر شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق آن بود، قبول کرده و گرنه رد نمایید». § تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۵۹ §

۲. عرضه کردن حدیث بر سنت متواتر؛ زیرا سنت متواتر قطعی‌السنده است.

۳. ارائه حدیث به عقل بدیهی که خالی از هرگونه پیش‌فرض تطبیقی و شائبه وهمی است.

دو نوع برداشت از سلفیت

دکتر محمد سعید رمضان بوطی می‌گوید:

لعلّ مبدأ ظهور هذا الشعار (السلفية) كان في مصر، إبان الاحتلال البريطاني لها وأيام ظهور حركة الإصلاح الديني التي قادها وحمل لواءها كل من جمال الدين الأفغاني ومحمد عبده؛ فلقد اقترن ظهور هذه الحركة باقتران هذا الشعار. ويعود السبب في ذلك الى واقع مصر آنذاك؛ فقد كانت على الرغم من وجود الأزهر وعلماؤه والحركة العلمية الناشطة في أرجاء مصر كلّها، كانت على الرغم من ذلك مثابة لكثير وانواع شتى من البدع والخرافات التي اخذت تكثر وتتنامي في أرجائها وفي اطراف الأزهر نفسه، باسم التصوف وتحت حماية كثير من الطرق الصوفية التي لا اصل لها في الدين ولا تدخل إلّا في باب الشعوذة والعته آنأ، واللهو والمرح والإباحية آنأ آخر



ص: ۳۴

ولقد كان الناس امام هذا الواقع المشين فريقين اثنين: فريق يرى الانضمام إلى ركب الحضارة الغربية والتخلص من بقايا القيود والضوابط، بل حتّى الأفكار الاسلامية، وفريق يرى اصلاح أمر المسلمين باعادتهم إلى الإسلام الصحيح النقي عن سائر الخرافات والبدع والأوهام ولقد كان كل من الشيخ محمد عبده والشيخ جمال الدين الأفغاني يمثلان طليعة هذا الفريق الثاني وكانا يرفعان لواء الدعوة إلى هذا الإصلاح بجدّ وصدق.

ونظراً إلى أنّ كل دعوة اصلاحية ينبغي أن يرتفع لها شعار معين بين الأوساط، تتجسد في حقيقته ومعناه، بحيث ينجذب الناس عن طريقه إليها، فقد كان الشعار الذي رفعه اقطاب هذه الحركة الإصلاحية هو (السلفية)، وكان يعنى الدعوة إلى نبذ كل هذه الرواسب التي عكرت على الإسلام طهره وصفاءه من بدع وخرافات

وقد كان المعنى الذي يلحون عليه في الرجوع إلى عهد السلف وسيرتهم، هو التخلص من البدع والأوهام والخرافات التي تكاثفت من بعدهم ثمّ رسبت واستقرت في قاع اكثر المجتمعات الإسلامية وفي مختلف البلدان ثمّ اتخذ الإسلام بعد ذلك دين

عمل وسعی و جهاد، لا ارجوحه نوم ورقاد و بعد عن صراع الحياه

غير ان هذا الشعار لم يكن يعنى آنذاك مذهباً اسلامياً ينتهى إليه دعاته ورافعو لوائه كما هو الحال الآن بالنسبة لكثير من الناس، وانما كان عنواناً على دعوة و تعريفاً بمنهج



ص ۳۵

فلقد رأينا فى اوائل هذا القرن كيف اخرجت الكلمة من حدودها العلميه الضيقه واطلقت عنواناً على مجلات و اختيرت اسماً لمطابع و مكتبات

فى هذه الفتره كان المذهب الوهابى المنسوب إلى صاحبه الشيخ محمد بن عبدالوهاب منتشرأ فى نجد و بعض اطراف الجزيره العربيه ... فراجت كلمه السلف و السلفيه بين اقطاب المذهب الوهابى

فى الوقت الذى كانوا يتبرمون بكلمه الوهابيه التى توحى بان ينبوع هذا المذهب - بكل ما يتضمنه من مزايا و خصائص - يقف عند الشيخ محمد بن عبدالوهاب، فدعاهم ذلك إلى أن يستبدلوا بكلمه الوهابيه هذه، كلمه السلفيه، وراحوا يروجون هذا اللقب الجديد عنواناً على مذهبهم القديم المعروف، ليوحوا إلى الناس بان افكار هذا المذهب لا تقف عند محمد بن عبدالوهاب بل ترقى إلى السلف و انهم فى تبنيهم لهذا المذهب اماناء على عقيدة السلف و افكارهم و منهجهم فى فهم الإسلام و تطبيقه.

وهكذا تحولت الكلمه من شعار اطلق على حركه اصلاحيه للترويج لها و الدفاع عنها، إلى لقب لُقّب به مذهب يرى اصحابه انهم دون غيرهم من المسلمين على حق ... § السلفيه مرحله زمنيّه مباركه لا مذهب اسلامى، بوطى، صص ۲۳۱ - ۲۳۶. §

شاید مبدأ ظهور شعار سلفیه در مصر باشد هنگامی که بریتانیا آنجا را اشغال نمود، و ایامی که حرکت اصلاح دینی به توسط رهبران آن جمال الدین افغانی و محمد عبده شروع شد، که شروع آن حرکت مقارن و همراه با این شعار بوده است. و علت آن به واقعیت های مصر



ص: ۳۶

در آن زمان باز می گردد؛ زیرا علی رغم اینکه الأزهر و علمای آن و حرکت علمی پر نشاطی که در تمام مصر به چشم می خورد وجود داشت، ولی انواع پراکنده ای از بدعت ها و خرافات دیده می شد که در حال زیاد شدن و رشد و نمو در اطراف مصر و خود الأزهر بود، خرافاتی به اسم تصوف و تحت حمایت بسیاری از طرق صوفیه که اصلی در دین ندارد و تنها می تواند گاهی در باب شعبه و دیوانگی و گاهی داخل در لهو و بازی و اباحی گری شود

و مردم در مقابل این واقعیت تلخ دو دسته شدند: دسته ای معتقد بودند که باید همراه قافله تمدن غربی حرکت کرده و از بقایای قیود و ضوابط رهایی جست، بلکه حتی از افکار اسلامی رهایی یافت، ولی دسته ای دیگر معتقد بودند که باید امر مسلمانان را اصلاح نموده و آنان را به اسلام صحیح و پاک از هر خرافه و بدعت و خیالات بازگرداند

و هر کدام از شیخ محمد عبده و شیخ جمال الدین افغانی از طلّیحه داران این دسته دوم به شمار می آمده و با تمام جدّیت پرچم دعوت به این اصلاح را برداشته بودند.

و نظر به اینکه هر دعوت اصلاحی احتیاج دارد که شعار معینی را در بین مردم مطرح کند که صاحب آن پیاده کننده حقیقت و معنای آن است به نحوی که مردم را از آن طریق به حقیقت شعار جذب نماید. لذا شعاری را که بزرگان این حرکت اصلاحی برداشتند شعار (سلفیه) بود، یعنی شعار دعوت به طرد تمام این رسوباتی که چهره پاک و خالص اسلام را از بدعت ها

وخرافات پوشانده است



ص ۳۷

معنایی را که اصرار در رجوع به عهد پیشینیان و سیره آنها داشتند همان خلاصی از بدعت‌ها و اوهام و خرافاتی بود که بعد از عهد سلف متراکم شده و رسوب یافته و در مراکز بیشتر مجتمعات اسلامی و در کشورهای اسلامی استقرار یافته است. آنان اسلام را دین کار و کوشش و جهاد معرفی کرده‌اند نه دینی که مردم را به خواب و تنبلی و دوری از محیط زندگی دعوت نماید

ولی این بدان معنا نبود که دعوت به عملکرد سلف، مذهبی اسلامی است که پرچم‌داران و دعوت‌کنندگان به آن، منسوب به آن مذهبند، آن‌گونه که الان بسیاری از مردم خود را به آن نسبت می‌دهند، بلکه آن عنوانی برای دعوت و تعریفی برای منهج و طریق است

و ما در اوائل این قرن مشاهده کردیم که چگونه این کلمه از حدود ضیق علمی آن خارج شده و به صورت عنوانی بر مجلات و اسمی برای چاپخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها قرار گرفته است

در این عصر و زمان مذهب وهابی که منسوب به صاحب آن، شیخ محمد بن عبدالوهاب است در نجد و برخی از اطراف جزیره العرب منتشر شده ...، پس کلمه سلف و سلفیه بین بزرگان مذهب وهابی رواج یافته است

در آن زمان که وهابیان خود را وهابی می‌خواندند به این معنا که سرچشمه این مذهب با تمام مزایا و خصوصیاتش برگرفته از شیخ محمد بن عبدالوهاب است، به این نتیجه رسیدند که لقب مذهب خود را از عنوان وهابیت به کلمه سلفیت تبدیل نمایند، و در صدد



ص ۳۸

برآمدند تا این لقب جدید را عنوانی بر مذهب قدیم و معروف خود قرار دهند، تا به مردم چنین وانمود کنند که افکار این مذهب منحصر به شخص محمد بن عبدالوهاب نیست، بلکه به سلف باز می‌گردد و آنان در انتخاب این مذهب امینان بر عقیده سلف و افکار و روش آنان در فهم و تطبیق اسلام می‌باشند.

و این‌گونه بود که کلمه (سلفیه) از شعار خود که دلالت بر حرکت اصلاحی به جهت اصلاح جامعه و دفاع از آن داشت تحول پیدا کرده و به عنوان لقبی برای مذهبی قرار گرفت که پیروان آن تنها خود را برحق دانسته و دیگران را بر باطل می‌دانند ...

مبنای اصلی سلفی‌ها: استناد به فهم سلف

از جمله مبانی روش سلفی رجوع به فهم سلف است.

ابن تیمیه می‌گوید:

قد امهلت من خالفنی فی شیء منها- یعنی عقیده السلف الصالح- ثلاث سنين، فان جاء بحرف واحد عن القرون الثلاثة يخالف

ما ذكرته فانا راجع عن ذلك ... § مجموعۃ الرسائل الكبرى، ج ۱، ص ۴۱۷ §

من به کسانی که با من در پذیرش عقیده سلف صالح مخالفت می‌کنند سه سال مهلت می‌دهم، اگر یک حرف از بزرگان سه قرن گذشته آوردند که با مطالبی که من ذکر می‌کنم مخالفت دارد من از حرف‌های خود بر می‌گردم.

و نیز از او نقل شده که می گفت:



ص ۳۹

من طریقه اهل السنه والجماعه اتباع آثار رسول الله (ص) باطناً و ظاهراً، و اتباع سیل السابقین الأولین من المهاجرین و الأنصار.

§مجموعه الرسائل الكبرى، ج ۱، ص ۴۰۹.

از روش اهل سنت و جماعت پیروی آثار رسول خدا (ص) در باطن و ظاهر و پیروی راه سابقین اولین از مهاجرین و انصار است. او نیز می گوید:

لا عیب علی من اظهر مذهب السلف وانتسب الیه، واعتزى الیه، بل يجب قبول ذلك منه بالاتفاق؛ فان مذهب السلف لا يكون

إلا حقاً. §مجموع الفتاوى، ج ۴، ص ۱۴۹.

عیبی نیست بر کسی که مذهب سلف را اظهار کرده و خود را به آن منتسب می کند، بلکه به اتفاق، قبول آن از او واجب است؛ زیرا مذهب سلف حق است.

ابن قیم جوزیه می گوید: «فصل: فی جواز الفتوی بالآثار السلفیة والفتاوی الصحابیة...» §اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۱۸؛ «این فصلی است در جواز فتوا به آثار سلف و فتاوی صحابه...».

مذهب نبودن سلفیت

«مذهب» بر چیزی اطلاق می شود که دارای اصولی در عقاید و قواعدی در شریعت بوده و اهل آن مذهب در آن قواعد و عقائد اتفاق



ص ۴۰

کلمه داشته باشند. بدین جهت اشعریه و ماتریدییه دو مذهب کلامی هستند که هر کدام از آنها دارای اصول و ضوابط معروفی است که مؤسس هر یک از آن مذاهب در کتاب های خود ذکر کرده و شاگردانشان آنها را پرورش داده اند. و همین مطلب را در مذاهب فقهی می توان گفت. اما آیا می توان بر سلفیت و سلفی گری اطلاق مذهب به این جهت نمود؟ هرگز؛ زیرا سلف در مجال عقیده و فقه، اصول و قواعد مرتب و منظمی نداشته اند تا بتوان با پیروی از آنها سلفی شد؛ بلکه افرادی که در آن زمان بوده دارای افکار و آراء مختلفی بوده و با هم در بسیاری از مسایل اختلاف داشته اند. حال چگونه سلفی ها ادعا میکنند که اصول افکارشان را از سلف گرفته اند در حالی که خود سلف با یکدیگر اختلاف داشته و متفرق بوده و اصول و ضوابط واحدی نداشته است. لذا سلفی که دارای اصول و قواعد نیست نمی تواند الگو و مرجع باشد.

روش فکری نبودن سلفیت

سلفیت از آن جهت که اصول و ضوابط و قواعد لازم برای مذهب شدن ندارد نمی تواند به عنوان مذهبی خاص مطرح شود. حال سخن در این است که آیا سلفیت روشی فکری است؟ به این معنا که آیا می توان گفت که سلف روش فکری خاصی داشته اند و ما نیز باید پیرو آن روش باشیم؛ زیرا آنان از خطا بیشتر دور بوده و به صواب بیشتر نزدیک ترند؟

این مسأله نیز قابل مناقشه است؛ زیرا سلف از هنگام ارتحال پیامبر (ص) یک روش خاص در مواجهه با نصوص دینی نداشته‌اند؛ زیرا



ص: ۴۱

آن گونه که مشاهده می‌کنیم برخی اهل تعبد به نصوص بوده و هرگز سر سوزنی از آن تخطی نکرده‌اند، و در مقابل افرادی بودند که در نصوص تصرف نموده و رأی خود را بر آنها مقدم داشته و به تعبیری اجتهاد در مقابل نص کرده‌اند، و لذا به اصحاب رأی و قیاس مشهورند.

وهابیان و فتوا به حرمت به جهت عدم فعل سلف

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

... فَإِنَّ هَذَا لَمْ يَفْعَلْهُ السَّلْفُ مَعَ قِيَامِ الْمُقْتَضَى لَهُ وَ عَدَمِ الْمَانِعِ مِنْهُ، وَلَوْ كَانَ هَذَا خَيْرًا مُحْضًا أَوْ رَاجِحًا لَكَانَ السَّلْفُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَحَقَّ بِهِ مِنَّا؛ فَانْهَمُ كَانُوا أَشَدَّ مَحَبَّةً بِرَسُولِ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لَهُ مِنَّا، وَ هُوَ عَلَى الْخَيْرِ أَحْرَصٌ. § اقتضاء الصراط المستقيم، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.

... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده‌اند با آنکه مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا (ص) داشتند و از ما بیشتر پیامبر (ص) را تعظیم می‌نمودند، و بر کارهای خیر حریص‌تر بودند. او در جایی دیگر می‌گوید:

وَأَمَّا اتِّخَاذُ مَوْسَمٍ غَيْرِ الْمَوَاسِمِ الشَّرْعِيَّةِ كِبَعْضِ لِيَالِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ الَّتِي يُقَالُ أَنَّهَا لَيْلَةُ الْمَوْلِدِ، وَ بَعْضِ لِيَالِي رَجَبٍ، أَوْ ثَامِنِ عَشْرِ مِنْ ذِي حِجَّةٍ أَوْ أَوَّلِ الْجُمُعَةِ مِنْ رَجَبٍ أَوْ ثَامِنِ شَوَّالِ الَّذِي



ص ۴۲

يسميه الجهال عيد الابرار، فَأَنَّهَا مِنَ الْبِدْعِ الَّتِي لَمْ يَسْتَحِبَّهَا السَّلْفُ وَ لَمْ يَفْعَلُوهَا. § القول الفصل، ص ۴۹. و أمّا قرار دادن موسمی غیر از موسم‌های شرعی همچون برخی از شب‌های ماه ربیع الاول که گفته می‌شود شب مولد است، و نیز برخی از شب‌های ماه رجب یا هجدهم ذی‌الحجه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می‌نامند، این‌ها همه بدعت‌هایی است که سلف آنها را مستحب ندانسته و انجام نداده‌اند.

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید:

لا يجوز الاحتفال بمولد الرسول (ص) ولا غيره، لأن ذلك من البدع المحدثه في الدين، لأن الرسول (ص) لم يفعله ولا خلفاؤه الراشدون ولا غيرهم من الصحابة ولا التابعون لهم باحسان في القرون المفضله، و ... § مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر (ص) و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا (ص) و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده‌اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن‌هایی که برتری داده شده‌اند و ...

آنچه ابن تیمیه و اتباع او درباره حرمت اشیاء به دلیل ترک سلف گفته‌اند محل بحث است.



ص ۴۳

محمد بن علوی مالکی در این باره می‌گوید:

... فغایه حجتهم أنهم يقولون: انّ هذا العمل لم يفعله رسول الله (ص) ولم يكن من عمل السلف وعليه فهو حرام أو بدعة أو ضلالة؛ لأنه مخالف لكتاب الله وسنة رسوله، هكذا يتجاسرون على الدين واحكامه بلا نظر ولا روية، وهذا الكلام منهم أوله حقّ وآخره باطل... §منهج السلف في فهم النصوص، ص ۴۱۲ §

... نهایت دلیل آنها این است که می‌گویند: این عمل را رسول خدا (ص) انجام نداده و از کردار پیشینیان نیست، و لذا حرام یا بدعت یا گمراهی است؛ زیرا مخالف کتاب خدا و سنت رسول اوست. اینان این گونه بر دین و احکام آن جسارت می‌کنند بدون آنکه نظر و تأمل نمایند، و این کلام آنها، اولش حقّ و آخرش باطل است ... و نیز می‌گوید:

انّ كون النبي (ص) أو السلف الصالح لم يفعله ليس بدليل بل هو عدم دليل، ودليل التحريم انما يكون بورود نصّ يفيد النهي عند فعل الشيء أو الإنكار على فعله من المشرّع الأعظم (ص)، أو مّمن يقوم مقامه من الذين جعل سنتهم هي سنته وطريقتهم هي طريقته ... §همان §

اینکه پیامبر (ص) یا سلف صالح این کار را انجام نداده دلیل (بر حرمت) نمی‌شود، بلکه عدم دلیل است، و دلیل تحریم فقط به ورود



ص ۴۴

نصّی است که دلالت بر نهی از انجام شیء یا انکار کاری از طرف مشرّع اعظم (ص) دارد یا از کسانی که جانشین آنان بوده کسانی که سنت و روش آنها همان سنت و روش رسول خدا (ص) بوده است ... همچنین می‌گوید:

وقد اكثر بعض المتأخرين من الإستدلال بالعدم والترك على تحريم أشياء أو ذمها، وافرط في استعماله بعض المتنطعين المتمزتين بحجة أنّ النبي (ص) لم يفعله أو بحجة أنّ الخلفاء الراشدين لم يفعلوه، وهذا منهم جهل عريض، ناتج عن عقل مريض؛ ذلك أنّ تركهم العمل به قد يكون لعذر قام لهم في الوقت، أو لما هو افضل منه، أو لعلّه لم يبلغ جميعهم علم به، وتفصيل ذلك هو:

(الف) أنّ الأصوليين عرّفوا السنّة بأنّها قول النبي (ص) وفعله أو تقريره، ولم يدخلوا ما تركه في جملة ذلك، لأنّه ليس بدليل.

(ب) أنّ الحكم هو خطاب الله، وقد ذكر الأصوليون أنّه هو الّذى يدلّ عليه القرآن أو السنّة أو الإجماع أو القياس، والترك ليس واحداً منها، فلا يكون دليلاً.

(ج) الترك عدم فعل وعدم الفعل يقتضى عدم الدليل، فلا يقتضى الترك تحريماً إلّا بدليل أو قرينه من كتاب أو سنّة أو اجماع

أو قياس. § منهج السلف في فهم النصوص، ص ۴۲۶.

برخی از متأخرین، در استدلال به عدم و ترک بر تحریم اشیاء و ذم آنها افراط کرده‌اند، و نیز برخی از تندروها در این زمینه زیاده روی نموده‌اند به این استدلال که پیامبر (ص) این عمل را انجام نداده و نیز خلفای



ص ۴۵

راشدین چنین نکرده‌اند، و این حرف از آنان نادانی گسترده‌ای است که ناشی از عقل مریض است؛ زیرا ترک یک عمل از آنان گاهی به جهت عذری است که برای آنان در آن وقت پدید آمده است، یا به جهت آن است که بهتر از آن را ملاحظه کرده بودند، یا آنکه درباره آن هیچ کس چیزی نمی‌دانست. و تفصیل آن این است:

الف) اصولی‌ها سنت را این‌گونه تعریف کرده‌اند که آن، قول و فعل و تقریر پیامبر (ص) است، و ترک حضرت را در آن داخل نکرده‌اند؛ زیرا دلیل به حساب نمی‌آید.

ب) حکم، همان خطاب خداست، و اصولی‌ها گفته‌اند که همان چیزی است که قرآن یا سنت یا اجماع یا قیاس بر آن دلالت دارد، و ترک، یکی از آنها نیست و لذا دلیل به حساب نمی‌آید.

ج) ترک، عدم فعل است و عدم فعل مقتضی عدم دلیل است. لذا ترک، تحریم به حساب نمی‌آید، مگر با دلیل یا قرینه‌ای از کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس.

عبدالملک سعدی در قسمتی از کتاب خود در ردّ مبنای وهابیان درباره «بدعت» می‌گوید:

انّ عدم فعله لا يدلّ على مشروعية الفعل ولا على مشروعية الترك، بل يترك الأمر على الإباحة الأصلية، فعدم الفعل كما لا يقوم دليلاً على مشروعيته كذلك لا يقوم دليلاً على المنع من فعله مادام الفعل لم يحصل نهى عنه. ثم بعد هذا ينظر: فان دخل تحت قاعدة من القواعد أو تمكنا من قیاسه على أمر منصوص فيه قلنا بمشروعيته، و ان رفضته القواعد أو خالف النصوص قلنا ببدعته.

§ البدعة في مفهومها الاسلامي الدقيق، ص ۱۷.



ص ۴۶

همانا انجام ندادن پیامبر (ص) دلیل بر مشروعیت فعل یا بر مشروعیت ترک نیست، بلکه امر را به اباحه اصلی وا می‌گذارد، لذا عدم فعل همان‌گونه که دلیل بر مشروعیت آن نیست همچنین دلیل بر منع از انجام آن نمی‌باشد، مادامی که نهی از آن نرسیده باشد. لذا بعد از آن نظر می‌شود: اگر آن فعل داخل در قاعده‌ای از قواعد شد یا توانستیم آن را بر امر منصوص قیاس کنیم قائل به مشروعیت آن می‌شویم، و اگر قواعد آن را رد کرده یا نصوص با آن به مخالفت پرداخت قائل به بدعت آن می‌شویم. او نیز در ردّ استدلال وهابیان می‌نویسد:

انّ قول القائل: لو كان خيراً لفعله من هو خير منّا قول بتجميد الشريعة الاسلامية و حصر لشموليتها في القرن الأول من هذه الأمة، و واقعها خلاف ذلك؛ فانّها ليست عاجزة عن اعطاء حكمها لكل عمل يحدث اعتماداً على قواعد الإسلام و مبادئه؛ سواء كان في المعاملات أو في بعض العبادات التي لم

يرد تحديد و حصر فيها من الشارع. § البدعة، ص ۱۸.

همانا سخن کسی که می‌گوید: اگر این کار خیر بود کسی که بهتر از ماست آن را انجام داده بود، اعتراف به جمود شریعت اسلامی و محصور کردن گسترش و شمولیت آن به قرن اول از این امت است، در حالی که واقع خلاف آن است؛ زیرا شریعت

عاجز از آن نیست که حکم خود را برای هر عملی که حادث می‌شود با اعتماد بر قواعد و مبانی اسلامی بیان کند، چه در معاملات باشد یا در عباداتی که محدودیت و حصری در آنها از شارع نرسیده است.

نظریه حجیت سنت صحابه

اشاره



ص ۴۷

اسلام آیین جهانی است و آخرین دینی است که خداوند متعال در دوره و عصر پایان تاریخ به بشر عرضه کرده است. با ملاحظه این دو جهت باید دین اسلام از کمال و جامعیت فوق‌العاده‌ای برخوردار باشد، تا نه تنها بتواند جواب گوی تمام جوامع بشری در عصر خود باشد، بلکه باید نسل‌های آینده را نیز تا روز قیامت پاسخگو باشد.

از طرفی دیگر، مشاهده می‌کنیم که مدت بعثت پیامبر اسلام (ص) بسیار محدود است؛ یعنی ۲۳ سال، که بیشتر این وقت را در مکه صرف مبارزه با بت پرستی و نفی شرک از جامعه شبه جزیره‌العرب کرده. ده سال باقی مانده از بعثت را نیز به جهت تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، صرف مسائل حکومتی و دینی نمود. شیعه و اهل سنت اتفاق دارند این وقت محدود نمی‌توانست جواب گوی مسائلی باشد که جامعه بشری تا روز قیامت به آن احتیاج دارد، لذا هر کدام در صدد توجیه و تدبیر و چاره‌ای برآمده‌اند. شیعه امامیه معتقد است: از آنجا که وظیفه انبیا بیان کلیات احکام، و فلسفه وجودی اوصیا،



ص: ۴۸

توسعه و تبیین شریعت است، لذا دین و شریعت و مصادر تشریح از این جهت کامل شده است. ولی اهل سنت به لحاظ منابع استنباط و أدله در مضیقه قرار دارند، از این رو به کثیری از ادله و منابع ظنی روی آورده‌اند که هیچ دلیل قانع کننده بر آن وجود ندارد از آن جمله حجیت سنت صحابه است. در حقیقت این منبع تشریح را در مقابل منبع غنی سنت اهل بیت: جعل کرده‌اند تا بتوانند این خلأ مهم را جبران کنند. ما در صددیم این منبع را بررسی کنیم.

اقوال در سنت صحابه

بزرگان اهل سنت در حدود اخذ از سنت صحابه اتفاق نظر ندارند:

۱. ابن قیم جوزیه می‌گوید: «ابوحنیفه آثار صحابه را بر قیاس و رأی مقدم می‌داشت». § اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۷۷.
۲. شاطبی می‌گوید: «مالک قول صحابی را به سنت ملحق می‌نمود ... بلکه نقل شده که مالک خبر واحد را با قول مخالف یک نفر از صحابه رها می‌کرد». § الموافقات، ج ۴، ص ۴۲.
۳. شافعی جایگاه قول صحابی را بعد از نص و اجماع قرار داده و آن را بر قیاس مقدم می‌داشت. § مناهج الاجتهاد فی الاسلام، ص ۶۳۶.
۴. احمد بن حنبل جایگاه فتوای صحابی را بعد از نص قرار داده و آن را اصل دوم در منبع تشریح می‌دانست. ابن قیم می‌گوید:

احمد بن حنبل بر دو اصل استوار بود: نصوص و فتوهای صحابه، در صورتی که برای آن مخالفی وجود نداشته باشد. § اعلام الموقنین، ج ۱، صص ۲۹-۳۲. ۵. ابن تیمیه می گوید:

احمد بن حنبل و بسیاری از علما، از سنت علی (ع) متابعت نموده‌اند؛ همان گونه که از سنت عمر و عثمان متابعت کرده‌اند. اما برخی دیگر از عالمان، همانند مالک از سنت علی (ع) متابعت نکرده‌اند و همه در این اتفاق دارند که سنت عمر و عثمان حجت است. § منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۰۵.

مقصود از حجیت

در مورد حجیت در سنت صحابه دو احتمال هست:

۱. مقصود حجیت موضوعی است، همان گونه که سنت پیامبر (ص) به همین معنا حجت است. حجیت موضوعی؛ یعنی چیزی ذاتاً حجت بوده و موضوع برای وجوب تبعّد و متابعت باشد، نه از آن جهت که راهی به حجت و کاشف از حجت است.
۲. مقصود حجیت طریقی است؛ یعنی سنت صحابه از آن جهت که طریق و راهی به حجت ذاتی، یعنی سنت نبوی است، حجت می‌باشد که در این صورت باید خبر صحابی از شرایط خبر واحد؛ امثال ثقه و عدل بودن برخوردار باشد و در حقیقت بین صحابی و دیگر روایان حدیث هیچ فرقی وجود ندارد، اگر قول او حجت است، به دلیل ثقه بودن مخبر است؛ در صورتی که ثقه یا عدل بودنش ثابت شود.

ظاهر کلام اصولیین اهل سنت این است که حجیت در باب سنت صحابه، موضوعی است نه طریقی. در حقیقت کسانی که از اهل سنت، سنت صحابه را حجت می‌دانند، برای آن شأنی همانند کتاب و سنت نبوی قائلند. ابن قیم جوزیه می گوید: «اگر کسی از اقوال صحابه پیروی کند، بی آنکه در صحت آن تحقیق کرده باشد، مورد سپاس و ستایش خواهد بود». § اعلام الموقنین، ج ۴، ص ۱۲۴. شاطبی می گوید: «از روایات استفاده می‌شود کسی که از سنت صحابه پیروی کند، به‌مانند آن است که از سنت پیامبر پیروی کرده است». § الموافقات، ج ۴، ص ۷۶.

برخی بر این باورند که مقصود از حجیت سنت صحابه نزد اهل سنت، حجیت طریقی است نه موضوعی و اعتبارش از آن جهت است که یا همه صحابه انجام دهند، یا اینکه برخی انجام داده و عمل او مشهور شود و دیگران سکوت کرده و آن را ردّ نکنند. این موضوع در حقیقت به اجماع حقیقی یا تقدیری و سکوتی باز می‌گردد که خود طریق قطعی به سنت نبوی است، اما این توجیه خلاف مقصود و مراد اهل سنت است، زیرا مطابق کلام برخی از علمای اهل سنت حجیت سنت صحابه از این باب نیست.

ابن قیّم جوزیه می گوید:



ص: ۵۱

اگر صحابی مطلبی بگوید از دو حال خارج نیست: یا صحابی دیگر با او مخالفت می کند، یا نمی کند. در صورت اوّل، قولش حجّت نیست ... و در صورت دوّم، یا این است که قول صحابی در بین صحابه مشهور می گردد و کسی با او مخالفت نمی کند و یا اینکه این چنین نیست. در صورت اوّل، مطابق رأی اکثر فقها در حکم اجماع و حجت است. اما برخی معتقدند حجّت است، ولی اجماع محسوب نمی شود. عده ای دیگر، آن را نه حجت می دانند، نه تشکیل دهنده اجماع.

اگر قول صحابی مشهور نگردد، یا آنکه کسی از مشهور بودن یا نبودن آن مطلع نشود در این صورت نزد اصولیین در حجیت آن اختلاف است. جمهور امت بر آنند که در این صورت نیز قول صحابی حجّت است. § اعلام الموقعین، ج ۴، صص ۱۱۹ و §.۱۲۰

از آخر عبارت ابن قیّم به خوبی استفاده می شود که حجّت قول صحابی را به لحاظ کاشفیت از سنت نبوی از طریق اجماع نمی دانند، بلکه برای قول صحابی همانند قول نبوی حجّت موضوعی قائل است.

در مقابل، شیعه امامیه صحابه را از این جهت همانند بقیه می داند در اینکه حجیت سنت آنها متوقف بر آن است که وثاقت یا عدالت هریک از آنان به اثبات برسد، زیرا همه صحابه عادل نیستند و دلیلی بر این مطلب موجود نیست، بلکه دلایل بر خلاف آن وجود دارد.

غزالی از عالمان اهل سنت، موافق با عقیده شیعه است او می گوید:



ص: ۵۲

کسی که ممکن است غلط یا سهو کند عصمت ندارد، لذا قولش حجّت نیست در این صورت چگونه ممکن است که به قول او احتجاج کرد؟ چگونه ممکن است برای گروهی عصمت تصور نمود، در حالی که بین آنان اختلاف فراوانی وجود داشته است؟ و چگونه این احتمال داده می شود، در حالی که صحابه خود اتفاق نموده اند بر اینکه می توان با اقوال و رفتار صحابی مخالفت نمود؟ ... § المستصفی، ج ۱، ص ۲۶۱ §

دکتر عبدالرحمان بن عبدالله درویش می گوید:

اختلف العلماء (رحمهم الله) فی الاحتجاج بقول الصحابی إذا لم ینتشر ولم یظهر له مخالف علی اقوال مختلفه و متعدده جائت متفرقه فی کتب الاصول. و فیما یلی بیانها بالتفصیل:

القول الأول: أنّ مذهب الصحابی حجة مطلقاً أي وافق القیاس أو خالفه، ولا فرق بین الخلفاء الراشدين و غیرهم من الصحابه فی حجة اقوالهم ... و قد نسب الآمدی هذا القول إلى الإمام مالک بن انس و بعض الحنفیه و الشافعی فی قول له قدیم، و احمد بن حنبل فی احدی الروایتین عنه، علی أنّه حجة مقدمة

علی القیاس. و نسب إلى الشافعی فی قوله الجدید، حکاه بعض اصحابه و غیرهم. قال الزرکشی فی (البحر) بعد نقله قول الشافعی قدیم: و اعلم أنّ هذا القول اشتهر نقله عن قدیم و قد نصّ علیه الشافعی فی الجدید أيضاً و قد نقله البيهقی و هو

موجود فی کتاب الامّ فی باب خلافه مع مالک ... § الصحابی و موقف العلماء من الاحتجاج بقوله، صص ۷۸ و ۷۹ §



علما (خداوند آنها را رحمت کند) در احتجاج به قول صحابی در صورتی که انتشار پیدا نکرده و مخالفی برای آن ظاهر نشده بر اقوال متعددی اختلاف کرده‌اند که به طور متفرق در کتاب‌های اصول آمده است و بیان و تفصیل آن چیزی است که می‌آید:

قول اول آن است که مذهب صحابی به طور مطلق حجت است یعنی چه موافق قیاس باشد یا مخالف قیاس، و نیز فرقی بین خلفای راشدین و غیر آنها از صحابه در حجیت اقوالشان نیست ... آمدی این قول را به امام مالک بن انس و برخی از احناف و شافعی در قول قدیمش و احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی که از او نقل شده نسبت داده است، بر اینکه مذهب صحابی حجت بوده و مقدم بر قیاس است. و نسبت به شافعی در قول جدیدش نیز داده شده است که برخی از اصحابش و دیگران آن را حکایت کرده‌اند. زرکشی در کتاب (البحر) بعد از نقل قول شافعی در قدیم می‌گوید: بدان که این قول از فتاوی قدیم شافعی است که بر آن در فتاوی جدید نیز تصریح کرده است، و بی‌هقی آن را نقل کرده و در کتاب (الام) در باب مخالفت او با مالک موجود است ...

عوامل طرح حجیت سنت صحابه

۱. گروه مخالف با مرجعیت و امامت اهل بیت: بعد از فوت پیامبر اکرم (ص) از آنجا که در ابتدا مرجعیت دینی را چندان

دارای اهمیت



ص ۵۴

نمی‌دیدند آن را به اهل بیت: واگذار کردند، اما پس از مدتی پی بردند که ارجاع مردم به اهل بیت: در مسائل دینی به ضرر حکومت و سلطنت آنان تمام خواهد شد، زیرا مردم می‌گویند: اگر سنت پیامبر (ص) و معارف دینی نزد اهل بیت: هست، پس شما چه کاره‌اید؟ چرا سیاست و مقام و حاکمیت را به اهلش واگذار نمی‌کنید؟ از همین رو در صدد برآمدند که با طرح حجیت سنت صحابه و به تعبیر دیگر، مرجعیت صحابه، مردم را از اهل بیت: دور کنند.

۲. به مرور زمان با گسترش فتوحات اسلامی و سرازیر شدن سؤال‌های فراوان از مراکز مختلف از طرفی، و محدودیت منابع استنباط نزد آنان از کتاب و سنت از طرفی دیگر به این فکر افتادند که خلأ موجود را جبران کنند. لذا سنت صحابه را به ناچار در مقابل سنت اهل بیت: یکی از منابع استنباط به جامعه فقهی معرفی کردند.

ادله عدم حجیت سنت صحابی

اشاره

با مراجعه به آیات قرآن، روایات و تاریخ پی می‌بریم که نه تنها دلیلی بر حجیت موضوعی و طریقی به نحو عموم بر سنت صحابی نیست، بلکه دلیل بر عدم حجیت آن به وفور به چشم می‌خورد. شوکانی می‌گوید:

أَنَّ قَوْلَ الصَّحَابِيِّ لَيْسَ بِحُجَّةٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى لَمْ يَبْعَثْ إِلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا نَبِيًّا مُحَمَّدًا (ص)، وَ لَيْسَ لَنَا إِلَّا رَسُولٌ وَاحِدٌ، وَ الصَّحَابَةُ وَ مَنْ بَعْدَهُمْ مَكْلَفُونَ عَلَى السَّوَاءِ بِاتِّبَاعِ شَرْعِهِ وَ الْكِتَابِ

↑↓

ص ۵۵

وَ السَّنَةُ. فَمَنْ قَالَ أَنَّهُ تَقْوَمُ الْحُجَّةُ فِي دِينِ اللَّهِ بِغَيْرِ هَذَا فَقَدْ قَالَ فِي دِينِ اللَّهِ بِمَا لَا يَثْبُتُ، وَ اثْبُتَ شَرْعًا لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِهِ. § ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۱۴ §

همانا قول صحابی حجت نیست؛ زیرا خداوند سبحان و متعالی به سوی این امت تنها پیامبر ما محمد (ص) را مبعوث کرده، و برای ما جز یک رسول نیست و صحابه و کسانی که بعد از آنها آمدند همگی به طور یکسان مکلف به پیروی از شرع او و قرآن و سنت می‌باشند.

پس هر کس بگوید: در دین خدا به غیر از این حجت اقامه شده، در دین خدا چیزی را گفته که ثابت نمی‌باشد، و شرعی را اثبات نموده که خداوند به آن دستور نداده است.

۱. آیات

از برخی آیات استفاده می‌شود برخی از صحابه اشتباهات و مخالفت‌هایی با شریعت اسلامی داشته و گناهای انجام داده‌اند و قرآن کریم و پیامبر اسلام (ص) آنان را مذمت کرده‌اند و این دلالت بر عدم عصمت آنان دارد و شخص غیر معصوم نمیتواند سنتش برای مردم حجت موضوعی و مرجع دینی مردم باشد، گرچه آنان که عادل بودند حدیثشان مورد اعتماد میباشد که از آن به حجیت طریقی تعبیر میشود ولی این دلالت بر حجیت موضوعی ندارد، از آن جمله آیات که دلالت بر خطاهای اصحاب دارد عبارتند از:

الف) خداوند متعال می‌فرماید:

↑↓

ص ۵۶

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَيْدَهُ إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ... (آل عمران: ۱۵۲)

خداوند، وعده خود را به شما، (درباره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سر رها کردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت ...

ب) و نیز می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ... (آل عمران: ۱۵۵)

کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهای که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت ...

(ج) همچین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا* وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبِطُنَّ فَإِنَّ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَتْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (نساء: ۷۱ و ۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته‌های متعدد، یا بصورت دسته واحد، (طبق شرایط هر



ص ۵۷

زمان و هر مکان،) به سوی دشمن حرکت نمایید! در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سست می‌باشند، وهم) دیگران را به سستی می‌کشاند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم!

(د) و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ... (توبه: ۳۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید! بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! ...

(ه) و می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعِتُّمُ (حجرات: ۷)

و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد ...

(و) و می‌فرماید:

وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (حدید: ۸)

چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می‌خواند

که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد)، اگر آماده ایمان آوردنید.



ص ۵۸

(ز) و می‌فرماید:

وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (حدید: ۱۰)

چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمان‌ها و زمین همه از آن خداست ...

(ح) و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف: ۲ و ۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

(ط) و می‌فرماید:

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (جمعه: ۱۱)

هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

بخاری به سندش از جابر نقل کرده که گفت:

أقبلت عيد يوم الجمعة ونحن مع النبي (ص) فثار الناس إلا اثني عشر رجلا فانزل الله: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا....
§ صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الجمعة. §

↑↓

ص ۵۹

قافله‌ای در روز جمعه وارد مدینه شد در حالی که ما با پیامبر (ص) بودیم، مردم به جز دوازده نفر پیامبر را رها کرده و به سراغ آن رفتند، در این موقع بود که این آیه نازل شد ...

(ی) و می‌فرماید:

يْمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (حجرات: ۱۷)
آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!

(ک) و می‌فرماید:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (توبه: ۸۱)

تخلف جویان (از جنگ تبوک)، از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: در این گرما، (بسوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: آتش دوزخ از این هم گرم‌تر است! اگر می‌دانستند!

(ل) و می‌فرماید:

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ

↑↓

ص ۶۰

كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا (نساء: ۷۷)

آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنها گفته شد: فعلاً دست از جهاد بردارید و نماز را برپا کنید! و زکات بپردازید! (اما آنها از این دستور، ناراحت بودند)، ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان از مردم می‌ترسیدند، همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟! به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است! و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد!

همچنین از روایات به طور وضوح استفاده میشود که صحابه عصمت از معصیت و خطا نداشته‌اند.

بخاری به سند خود از ابی حازم نقل می‌کند: از سهل بن سعد شنیدم که پیامبر (ص) فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، من ورد شرب، و من شرب لم یظماً ابدا. و لیردّن اقوام اعرفهم و یعرفونی، ثم یحال بینی و بینهم ...
من نظاره گر شما در کنار حوض کوثرم. هر کس بر آن وارد شود، از آب آن خواهد آشامید. و کسی که از آن بیاشامد هرگز

تشنه



ص ۶۱

نخواهد شد. گروهی بر من وارد می‌شوند که من آنان را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند؛ آن گاه بین من و آنان حائل می‌شوند ...

می‌گویم: ایشان از من هستند خطاب می‌رسد:

انک لا تدری ما عملوا بعدک؟ فاقول: سحقا سحقا لمن بدل بعدی. § صحیح بخاری، کتاب الفتن. §

ای پیامبر! تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. من هم می‌گویم: وای وای! بر هر کسی که بعد از من دین را تغییر و تبدیل کرد.

تفتازانی می‌گوید:

برخی از صحابه از حق منحرف شده و به ظلم و فسق گرفتار شدند و علت آن کینه، عناد، حسد، لجاجت، طلب ریاست، سلطنت و میل به لذت‌ها و شهوات بوده است، زیرا تمام صحابه معصوم نبوده و نیز هرکسی که پیامبر (ص) را ملاقات کرده، اهل خیر نمی‌شود. اما عالمان به جهت حسن ظنی که به اصحاب رسول خدا (ص) داشته‌اند در صدد توجیه و تأویل رفتار

صحابه برآمده‌اند ... § شرح مقاصد، ج ۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۳. سیره صحابه

با مراجعه به سیره صحابه پی خواهیم برد که نه تنها آنان معصوم از گناه و اشتباه و خطا نبوده‌اند بلکه خود نیز به خطا و اشتباه خود معترف بودند از همین رو، اهل سنت نهایت توجیهی که برای عمل باطل برخی از صحابه می‌کنند این است که آنان مجتهد بوده‌اند و مجتهد گاهی اجتهادش به خطا می‌رود.



ص ۶۲

سید محمد تقی حکیم می‌گوید:

وحسبک انّ سیره الشیخین ممّا عرضت علی الإمام علی (ع) یوم الشوری فابی التقید

بها و لم یقبل الخلافه لذلک، و قبلها عثمان و خرج علیها باجماع المورخین. و فی ایام خلافه الإمام نقض کلّ ما ابرمه الخلیفه

عثمان و خرج علی سیره ... § الاصول العامه، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

بس است تو را [دلیل بر عدم حجیت سنت صحابه] اینکه در روز شورا سیره عمر و ابوبکر بر امام علی (ع) عرضه شد، ولی حضرت نپذیرفتند و حتی خلافت را به جهت آن رها نمودند ولی عثمان با پذیرش آن خلافت را تصاحب کرد. و زمانی که

امام علی (ع) به خلافت و حکومت رسید کوشید تا تمام کارهای خلافی که از عثمان صادر شده و به‌عنوان سنت بین مردم جا افتاده بود، از بین ببرد ...

۴. اعتراف صحابه به قصور علم خود

شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که دلالت بر قصور تمام صحابه به جز حضرت علی (ع) بر احاطه به احکام دارد. لذا مشاهده می‌کنیم که آنان در مسائل مختلف به یکدیگر رجوع می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) ابن عساکر در تاریخ خود از ابی عبیده فرزند عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت: عثمان پدرم را خواست و از او درباره مردی که زنش را طلاق داده و سپس هنگام دخول در حیض سوّم رجوع کرده بود سؤال

↑↓

ص ۶۳

کرد؟ پدرم به او گفت: چگونه یک منافق فتوا دهد؟! عثمان گفت: «به».

خدا پناه می‌برم که تو منافق باشی، به خدا پناه می‌برم که تو را منافق بنامم، و به خدا پناه می‌برم که تو چنین باشی». آن‌گاه پدرم گفت:

سزاوارتر آن است که در این هنگام این مرد احقّ به آن زن باشد مادامی که از حیض سوّم غسل نکرده و نماز برای او حلال نشده است.

عثمان گفت: «چاره‌ای نمی‌بینم جز آنکه این رأی را اخذ نمایم». § تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۵۰.

از ذیل این روایت استفاده می‌شود که عثمان به صحت فتوای ابن مسعود جازم نبوده است، ولی به جهت ضرورت، فتوای او را اخذ کرده است.

ب) او نیز به سند خود از ابی عمرو شیبانی نقل کرده که گفت: مردی به نزد ابن مسعود آمد و گفت: «دختر عموی من در دامان من است و همسر من ترسیده و او را شیر داده است؟» ابن مسعود گفت: «آیا حکم این مسأله را از کسی قبل از من سؤال کرده‌ای؟» گفت: «آری، از ابوموسی سؤال نموده‌ام و او در جواب گفته که آن دختر عمو بر تو حرام است». ابن مسعود گفت: «به نظر من از راه شیر دادن کسی حرام نمی‌شود جز در صورتی که گوشت و خون او به آن رشد نماید».

راوی می‌گوید: من نزد ابوموسی آمدم و جواب ابن مسعود را به او گفتم. ابوموسی گفت: «از من سؤال نپرسید مادامی که این دانشمند در

↑↓

ص: ۶۴

میان شما است، به خدا سوگند او را من دیدم، او را جز بنده آل محمّد نیافتم». § تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۵۲.

۵. کمبود آشنایی با احکام

تاریخ اشاره به مواردی کرده که از مسائل مورد ابتلاء بوده، ولی در عین حال صحابه برای آن راه حلّی واضح و صحیح ارائه

نکرده بودند، و لذا در آن مورد به قیاس و ظنون غیر معتبر رجوع می کردند. اینک به مواردی از این قبیل اشاره می کنیم:

الف) مسأله عول در ارث در مدتی از زمان ذهن صحابه را به خود مشغول کرده بود. مقصود از عول آن است که ترکه و ارث میت از سهام صاحبان فرض کم آید، که این مورد غالباً با وجود شوهر یا همسر میت در بین ورثه پدید می آید. در این صورت صحابه اختلاف نظر داشتند. برخی نقص پدید آمده را بر کسی وارد می کردند که یک فرض در قرآن دارد ولی عمر بعد از آنکه در مسأله متحیر بود گفت:

به خدا سوگند! من نمی دانم که کدام یک از شما را خداوند مقدم داشته و کدامین را مؤخر داشته است، ولی بهترین راه را در این می دانم که مال را حصه حصه کرده و بین شما تقسیم نمایم ... § احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۱۴.

ب) شخصی از عمر بن خطاب درباره مردی سؤال کرد که همسرش را در جاهلیت دو بار طلاق داده و در اسلام نیز یک بار او را طلاق داده است، آیا روی هم سه بار طلاق شده و حکم طلاق بائن را پیاده می کند

↑↓

ص: ۶۹

یا یک طلاق بوده و لذا طلاق، رجعی است؟ عمر گفت: «من نه تو را امر می کنم و نه نهی». خلیفه در فتوا دادن احتیاط نمود، ولی فرزندش عبدالرحمان بن عمر گفت: ولی من تو را امر می کنم که طلاق تو هنگام مشرک بودن بی اثر است. § کنز العمال، ج ۵، ص ۱۶۱.

۶. تفرق صحابه

بعد از وفات رسول خدا (ص) از تدوین حدیث جلوگیری شد و نیز بسیاری از صحابه در شهرها و کشورهای مختلف متفرق شدند. حال با این وضع چگونه ممکن است که آنان را مرجع علمی برای استنباط احکام دانست؟ آیا احتیاج به وجود مرجع علمی و معصوم بعد از رسول خدا (ص) نبوده است؟

ابن اثیر می گوید:

چون اسلام منتشر شد و کشورها گسترش پیدا کرد و صحابه در اطراف عالم پراکنده شدند و بیشتر صحابه از دنیا رحلت نمودند و اصحاب و پیروان آنان متفرق شده و قدرت حافظه ضعیف شد. لذا علما احتیاج به تدوین حدیث و مقید کردن آن به نوشتن پیدا کردند ... § جامع الاصول، ج ۱، ص ۴۰.

§

۷. اختلاف صحابه در فهم از سنت

شکی نیست که بین صحابه در مسائل گوناگونی اختلاف بوده است. دکتر ابوسریع محمد عبدالهادی می گوید:

↑↓

ص: ۶۶

إن الإختلاف قد وقع بین الصحابة نتیجةً لاجتهادهم فیما لا دلیل علیه من کتاب أو سنة. § اختلاف الصحابة، ص ۲۰.

همانا اختلاف بین صحابه در نتیجه اجتهاد آنان در مسایلی که بر آنها دلیلی از قرآن یا سنت نبود پدید آمد.

ابن عبدالبرّ درباره اجتهاد صحابه می نویسد:

كان كل منهم يجتهد فيما يرى انه الحقّ، و كانوا يحترمون آراء بعضهم عند الاختلاف في الرأى. فقد اختلف ابن عباس و زيد بن ثابت في نصيب الام من تركة فيها زوج و أب و أم. أو زوجة و أب و أم؛ فقال ابن عباس: لها ثلث المال. و قال زيد بن ثابت: لها ثلث الباقي. فقال ابن عباس: أفي كتاب الله ثلث الباقي؟ فقال زيد: أنما اقول برأىي و تقول برأىك و لم ينقض احدهما رأى الآخر. §جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبرّ، ج ۲، ص ۷۲.

هر کدام از آنها در آنچه که حق می دیدند اجتهاد می کردند و هنگام اختلاف در رأی به آراء یکدیگر احترام می گذاشتند. از آن جمله ابن عباس و زید بن ثابت در سهم مادر از مالی که در آن زوج و پدر و مادر است، یا زوج و پدر و مادر، اختلاف کرده اند؛ ابن عباس گفته که برای مادر یک سوم مال است، ولی زید بن ثابت گفته که برای مادر ثلث باقی است. ابن عباس به زید گفت: آیا در قرآن آمده که ثلث باقی باشد؟ زید گفت: من به رأی خود سخن می گویم و تو به رأی خودت و یکی از آن دو رأی دیگری را نقض نکرد.



ص ۶۷

ابن خلدون می نویسد:

نظرنا في طريق استدلال الصحابه و السلف بالكتاب و السنة فإذا هم يقيسون الاشباه بالاشباه منها و يناظرون الأمثال بالأمثال باجماع منهم و تسليم بعضهم لبعض في ذلك. فان كثيراً من الواقعات بعده (ص) لم تدرج في النصوص الثابتة، فقا سوها بما ثبت و الحقوها بما نصّ عليه بشروط في ذلك اللاحق تصحيح تلك المساواة بين الشئيين او المثليين، حتى يغلب على الظن انّ حكم الله فيها واحد و صار ذلك دليلاً شرعياً باجماعهم عليه و هو القياس. §مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۷۹.

ما در طریق استدلال صحابه و پیشینیان به قرآن و سنت نظر کردیم، و مشاهده نمودیم که آنان موضوعات را به شبیهها و امثال آن قیاس می کنند و این مطلب مورد اتفاق و تسلیم نزد آنها می باشد؛ زیرا بسیاری از وقایع بعد از پیامبر (ص) در نصوص ثابت مندرج نشده است و لذا آنها را به نصوص ثابت قیاس نموده و با شروطی به منصوصات ملحق کردند تا مساوات بین دو چیز یا دو مثل را تصحیح نماید و انسان ظنّ غالب پیدا کند که حکم خدا در آن دو مورد یکی است و این به اتفاق آنها دلیل شرعی بر حکم خداست.

شعبی روایت کرده که علی (ع) و ابن مسعود و زید بن ثابت و عثمان بن عفّان و ابن عباس درباره تقسیم ارث جد و مادر و خواهر پدر و مادری اختلاف کردند: علی (ع) فرمود: «برای خواهر نصف و برای مادر ثلث و برای جد یک ششم است».

ابن مسعود گفت: «برای خواهر نصف



ص ۶۸

و برای مادر یک ششم و برای جد یک سوم است». عثمان گفت: «برای مادر یک سوم و برای خواهر یک سوم و برای جد نیز یک سوم است». زید گفت: «مال نه قسمت می شود: برای مادر یک سوم یعنی سه قسمت است، و مابقی آن یعنی دو سومش برای جد و یک سوم آن برای خواهر است». ابن عباس گفت: «برای مادر یک سوم و مابقی برای جد است و خواهر حقی

ندارد». §کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۸.

د) عکرمه می گوید: ابن عباس مرا به نزد زید بن ثابت فرستاد تا از او درباره کیفیت تقسیم ارث همسر و پدر و مادر بپرسم. او گفت: «برای همسر نصف و برای مادر یک سوم باقی و برای پدر زیادتی است». ابن عباس گفت: «آیا این حکم را در کتاب خدا یافتی یا اینکه رأی خودت بود؟» زید بن ثابت گفت: «رأی خودم بود. رأی من آن است که سهم مادر را بر پدر تفضیل ندهم». و این در حالی بود که ابن عباس برای مادر یک سوم از اصل مال قائل بود. § همان، ج ۱۱، ص ۴۳.

بهترین دلیل بر عدم فراگیری سنت پیامبر (ص) از سوی صحابه اختلاف آنان در کیفیت و چگونگی تعداد تکبیرهای نماز میت است. از زید بن ارقم و حذیفه بن یمان نقل شده که پنج تکبیر است. § المجموع، ج ۵، ص ۲۳۱ و نقل شده که حضرت علی (ع) بر سهل بن حنیف پنج تکبیر گفت. § المغنی، ج ۲، ص ۳۸۷ اصحاب معاذ نیز بر جنازه‌ها پنج تکبیر می گفتند. § سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۷

↑↓

ص ۶۹

و نیز از جمله موارد اختلاف حکم پاها در وضو است که آیا باید شسته شود یا مسح گردد. و نیز از جمله موارد، حکم مرد سارق و زن سارقه در قطع دست‌های او است که از کجا باید قطع گردد. این در حالی است که صحابه هنگام حیات رسول خدا (ص) هیچ گونه اختلافی با هم نداشتند و هر مسأله‌ای را که نمی دانستند از حضرت سؤال می کردند. پیامبر (ص) برای بعد از خود در هر عصر و زمانی فرد معصومی را قرار داد تا با مراجعه به او به واقع احکام رسیده و با یکدیگر اختلاف نکنند ولی آنان به این سفارش پیامبر (ص) بی توجهی کرده و لذا به مشکل اختلاف و جهل به احکام مبتلا شدند.

نمونه‌هایی از اجتهاد در مقابل نص

مسلم از طاووس، و او از ابن عباس نقل کرده که گفت:

كان الطلاق علی عهد رسول الله (ص) و ابي بكر و سنتين من خلافة عمر: طلاق الثلاث واحدة، فقال عمر بن الخطاب: انّ الناس قد استعجلوا فی امر قد کانت لهم اناة، فلو امضينا عليهم، فامضاه عليهم. § صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۴

طلاق در عصر رسول خدا (ص) و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر این گونه بوده که سه طلاق [در یک مجلس] یکی به حساب می آمد. عمر بن خطاب گفت: مردم عجله کرده‌اند در امری که بر ایشان

↑↓

ص ۷۰

مهلت داشت، پس ما هم برایشان امضا می کنیم و لذا آن را برایشان امضا کرد.

بخاری از عمران بن حصین نقل کرده که گفت:

انزلت آية المتعة فی کتاب الله، ففعلناها مع رسول الله (ص)، و لم ينزل قرآن يحرمه و لم يئنّه عنها حتّى مات، قال رجل برأيه ما شاء. § صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۴

آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما آن را با رسول خدا (ص) انجام می دادیم، و آیه‌ای نازل نشد که آن را تحریم کند، و حضرت از آن نهی نکرد تا از دنیا رحلت نمود. و مردی به رأی خود آنچه خواست گفت.

مسلم از ابونضره نقل کرده که گفت:

كنت عند جابر بن عبدالله، فاتاه آت فقال: ابن عباس و ابن الزبير اختلفا في المتعتين. فقال جابر: فعلناهما مع رسول الله (ص)، ثم نهانا عنهما عمر، فلم نعد لهما. § صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب ٣، ح ١٧.

نزد جابر بن عبدالله بودم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در مسأله متعه حج و متعه زنان اختلاف کرده‌اند. جابر گفت: ما آن دو را با رسول خدا (ص) انجام می‌دادیم، سپس عمر از آن دو نهی نمود، و دیگر ما به آن دو باز نگشتیم.

احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

تمتع النبي (ص)، فقال عروة بن الزبير: نهى ابوبكر و عمر من المتعة. فقال ابن عباس: ما يقول عروة؟ قال: يقول: نهى ابوبكر و

↑↓

ص ٧١

عمر عن المتعة. فقال ابن عباس: اراهم سيهلكون. اقول: قال النبي (ص) و يقول: نهى ابوبكر و عمر. § مسند احمد، ج ١، ص ٣٣٧.

پیامبر (ص) متعه انجام داد. عروه بن زبیر گفت: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده‌اند. ابن عباس گفت: عربیه چه می‌گوید: گفت: می‌گوید: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده‌اند. ابن عباس گفت: من می‌بینم که زود است هلاک شوند. من می‌گویم: پیامبر (ص) فرمود، او می‌گوید: ابوبکر و عمر نهی کرده‌اند.

ترمذی به سندش از ابن شهاب نقل کرده که گفت:

انّ سالم بن عبدالله حدّثه أنّه سمع رجلا من اهل الشام و هو يسأل عبدالله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلى الحج، فقال عبدالله بن عمر: هي حلال. فقال الشامي: انّ اباك قد نهى عنها. فقال عبدالله بن عمر: أرايت ان كان أبي نهى عنها و صنعها رسول الله (ص)، أم امر أبي يتبع ام أمر رسول الله (ص)؟ فقال الرجل: بل أمر رسول الله (ص). فقال: لقد صنعها رسول الله (ص). § سنن ترمذی، كتاب الحج، باب ١٢، ما جاء في التمتع، ح ٨٢٥.

همانا سالم بن عبدالله حدیث کرد او را که از مردی از اهل شام شنید در حالی که از عبدالله بن عمر از تمتع از عمره به حج سؤال می‌کرد، عبدالله بن عمر گفت: این عمل حلال است. مرد شامی گفت: همانا پدرت از آن نهی کرده است. عبدالله بن عمر گفت: به من بگو: اگر پدرم از آن نهی کرده ولی رسول خدا (ص) آن را انجام داده، آیا دستور پدرم باید پیروی شود یا امر رسول خدا؟ آن مرد

↑↓

ص ٧٢

گفت: بلکه دستور رسول خدا (ص). او گفت: رسول خدا (ص) آن را انجام داده است.

ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛ «این حدیث حسن و صحیح است».

ابن سعد به سندش از مقداد بن عمرو نقل کرده که گفت:

أنا اسرت الحكم بن كيسان، فاراد اميرنا ضرب عنقه، فقلت: دعه نقدم على رسول الله (ص). فقدمنا، فجعل رسول الله (ص) يدعوه إلى الإسلام، فاطال. فقال عمر: علام تكلم هذا يا رسول الله؟ والله لا يسلم هذا آخر الأبد، دعني اضرب عنقه و يقدم إلى أمه الهاوية. فجعل النبي (ص) لا يقبل على عمر، حتى اسلم الحكم، فقال عمر: فما هو إلا ان رأته قد اسلم، حتى اخذني ما تقدم

و ما تأخر، و قلت: كيف اردّ على النبي (ص) امراً هو اعلم به مني، ثم اقول: انما اردت بذلك النصيحة لله و لرسوله! فقال عمر: فاسلم والله فحسن اسلامه و جاهد في الله حتى قُتل شهيداً بيثر معونه، و رسول الله (ص) راض عنه و دخل الجنان. § الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ١٣٧.

من حکم بن کيسان را اسير نمودم، امير ما خواست که گردنش را بزند، من گفتم: او را رها کن تا به نزد رسول خدا (ص) ببريم. خدمت حضرت رسيديم، رسول خدا (ص) او را به اسلام دعوت نمود، ولي او طول داد. عمر گفت: اي رسول خدا! چرا با او صحبت مي کنی؟ به خدا سوگند که اين مرد تا ابد اسلام نمی آورد، بگذار گردنش را بزنم و او را نزد مادرش در جهنم بفرستم. پيامبر (ص) همچنان گفته



ص ٧٣

عمر را نمی پذیرفت تا آنکه حکم اسلام آورد. عمر گفت: من مشاهده کردم او را در حالی که اسلام آورده بود، و یاد آنچه از من از قبل و بعد سر زده بود افتادم و به خود گفتم: چگونه بر پيامبر (ص) امري را ردّ کردم که او از من به آن داناتر است. آن گاه گفتم: همانا من با اين کار خواستم برای خدا و رسولش نصیحتی کرده باشم. عمر گفت: او به خدا اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت و در راه خدا جهاد نمود تا در کنار چاه معونه به شهادت رسید در حالی که رسول خدا (ص) از او راضی بود و داخل بهشت شد.

اختلاف در مسائل فقهی

اشاره

صحابه در بسیاری از مسائل فقهی با یکدیگر اختلاف داشته اند اینک به مواردی از آنها اشاره می کنیم؛

١. اختلاف در عده طلاق

دیدگاه ابوبکر و عمر و ابن مسعود و ابن عباس و دیگران این بوده که مقصود از (قُرُوء) در آیه: وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ؛ «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن [و پاک شدن] انتظار بکشند! [عده نگه دارند]». (بقره: ٢٢٨) سه حیض است، ولی زید بن ثابت و عایشه و عبدالله بن عمر آن را سه طهر معنا کرده اند. ابوحنیفه و احمد بن حنبل قول دسته اول را برگزیده و شافعی و مالک قول دسته دوم را انتخاب کرده اند. § زاد المعاد، ابن قیم جوزیه، ج ٤، صص ١٨٤ و §.١٨٥

٢. سهم مادر از ارث



در جایی که ورثه زوج یا پدر و مادر و یا زوجه و پدر و مادر باشند در سهم مادر بین اصحاب اختلاف بوده است؛ ابن عباس می‌گفته برای مادر ثلث مال است، ولی زید بن ثابت می‌گفته: «برای مادر ثلث بقیه ارث است». § جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۷۲.

۳. قسم به ترک همسر بیش از چهار ماه

در مورد قسم خوردن شوهر بر ترک همسر و کناره گرفتن از او در مسایل جنسی بیش از چهار ماه بین صحابه اختلاف بوده است؛ نظر ابن عباس و عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت و برخی دیگر این بوده که بعد از گذشتن چهار ماه از متارکه طلاق حتمی می‌شود و زن از شوهر جدا می‌گردد و طلاق او هم بائن است. § المحلّی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۴۴.

ولی برخی دیگر از صحابه همچون عمر و عثمان و عایشه معتقد بوده‌اند که بعد از چهار ماه باید زوجه امرش را به حاکم شرع ارجاع دهد و حاکم نیز شوهرش را امر به رجوع به او می‌کند و در صورتی که او به همسرش رجوع نکرد امر به طلاق دادنش می‌نماید، نه آنکه زوجه بعد از گذشتن مدت چهار ماه به خودی خود طلاق داده شود. § المغنی، ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۴. عده زن حامله

در مورد عده زن حاملی که شوهرش فوت کرده بین صحابه اختلاف شده که آیا عده‌اش تا وضع حمل است یا اینکه حتماً باید از زمان وفات



ص ۷۵

شوهرش چهار ماه و ده روز بگذرد؛ نظر ابن عباس و برخی دیگر از صحابه این بوده که باید طولانی‌ترین این دو را ملاحظه کرد، به این نحو که اگر ملاحظه مدت طولانی‌تر می‌شود آن را لحاظ نمود و گرنه باید ملاحظه مدت حمل را کرد.

ولی بیشتر صحابه از جمله عمر و ابن مسعود معتقد بوده‌اند که باید عده او را به وضع حمل لحاظ کرد. § الروض النضیر، ج ۴، ص ۳۴۶.

اختلاف عایشه با صحابه

با مراجعه به احادیث عایشه پی می‌بریم که در موارد بسیاری عایشه بر فهم صحابه ایراد گرفته و برخلاف روایت آنها حدیث نقل کرده است، و این با مرجعیت دینی آنان سازگاری ندارد. اینک به نمونه‌هایی از این گونه احادیث اشاره می‌کنیم:

۱. ابوسلمه بن عبدالرحمان می‌گوید:

دخلت علی عائشة فقلت: یا أمّاه! انّ جابر بن عبدالله (الأنصاری) يقول: الماء من الماء. فقالت: أخطأ جابر، انّ رسول الله (ص) قال: إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل و اوجب الرجم. § عین الاصابة فی استدراک عائشة علی الصحابه، سیوطی، صص

من وارد بر عایشه شدم و به او گفتم: ای مادر! جابر بن عبد الله انصاری می گوید: آب (غسل) از آب (خروج منی) است. عایشه گفت: جابر اشتباه کرده است؛ زیرا رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه موضع ختان از موضع ختان تجاوز کند غسل واجب شده و موجب رجم می گردد.



ص ۷۶

۲. مسلم از انس نقل کرده که گفت:

كان عمر يضرب الأيدي على الصلاة بعد العصر. و اخرج عن طاووس عن عائشة قالت: وَهَيَمَ عمر ... § عین الاصابة فی استدراک عائشة علی الصحابة، سیوطی، ص ۴۸ §

عمر به دست کسانی که بعد از نماز عصر نماز می خواندند می زد. طاووس از عایشه نقل کرده که گفت: عمر خیال و اشتباه کرده است ...

۳. مسلم از عباد بن عبدالله بن زبیر نقل کرده:

انّ عائشة أمرت ان يمر بجنابة سعد بن ابى وقاص فى المسجد فتصلى عليه، فانكر الناس عليها ذلك، فقالت: ما اسرع ما نسى الناس، ما صلى رسول الله (ص) على سهيل بن بيضاء إلّا فى المسجد. § همان، ص ۴۹ §

عایشه دستور داد تا جنازه سعد بن ابی وقاص را در مسجد مرور داده و بر او نماز گذارند، مردم بر این کار ایراد گرفتند، عایشه گفت: چه زود مردم فراموش کردند، رسول خدا (ص) به جز در مسجد بر جنازه سهیل بن بیضاء نماز نگذارد.

۴. بخاری و مسلم از عمره نقل کرده اند:

انّ عائشة ذكر لها انّ عبدالله بن عمر يقول: انّ الميت ليعذب ببكاء الحى. فقالت عائشة: يغفر الله لأبى عبدالرحمن، أما انه لم يكذب ولكنه نسى أو اخطأ، انما مرّ رسول الله (ص) على يهودية يبكى عليها، فقال (ص): انهم يبكون عليها و انها لتعذب فى

قبرها. § همان، ص ۵۲ §

به عایشه خبر داده شد که عبدالله بن عمر می گوید: مرده به گریه زنده عذاب می شود. عایشه گفت: خداوند از گناهان

ابى عبدالرحمان



ص: ۷۷

(عبد الله بن عمر) بگذرد، او دروغ نمی گوید، ولی فراموش کرده یا اشتباه نموده است؛ زیرا رسول خدا (ص) بر جنازه زنی یهودی گذر کرد که بر او گریه می کردند، حضرت فرمود: مردم بر او گریه می کنند ولی او در قبرش عذاب می شود.

۵. احمد بن حنبل به سندش از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

الشهر تسع و عشرون. فذكروا ذلك لعائشة فقالت: یرحم الله ابا عبدالرحمن، انما قال: الشهر قد يكون تسعاً و عشرون. § عین

الاصابة، ص ۶۲ §

ماه بیست و نه روز است. پس این خبر را به عایشه رساندند، او گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمان را، بلکه پیامبر (ص) فرمود: ماه گاهی بیست و نه روز است.

۶. حاکم نیشابوری و بیهقی به سند خود از عروه بن زبیر نقل کرده اند که گفت:

بلغ عائشه ان ابهريره يقول: ان رسول الله (ص) قال: لئن امتع بسوط في سبيل الله احب الي من ان اعتق ولد الزنا، و ان رسول الله (ص) قال: ولد الزنا شر الثلاثة، و ان الميت يعذب ببكاء الحي. فقالت عائشه: رحم الله ابهريره اساء سمعاً فأساء إجابته، اما قوله §... همان، صص ۸۷ و ۸۸.

خبر به عايشه رسيد که ابوهريره می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: اگر من به تازیانه‌ای در راه خدا بهره ببرم نزد من بهتر است از اینکه ولد الزنا را آزاد نمایم، و همانا رسول خدا (ص) فرمود: ولد الزنا

↓

ص ۷۸

بدترین آن سه تاست. و همانا میت به گریه زنده عذاب می شود. عايشه گفت: خدا رحمت کند ابوهريره را، بدجوری شنیده و بدجوری جواب داده است، اما گفتار او ...

۷. بخاری به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ان بلالا يؤذن بليل فكلوا و اشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم. ولكن اخرج البيهقي عن عروه، عن عائشه قالت: قال رسول الله (ص) ان ابن ام مكتوم رجل اعمى فاذا اذن فكلوا و اشربوا حتى يؤذن بلال، و كان البلال يبصر الفجر. و كانت عائشه تقول: غلط ابن عمر. § عين الاصابة، صص ۸۹ و ۹۰.

همانا بلال در شب برای شما اذان می گوید، پس بخورید و بیاشامید تا اینکه (هنگام صبح) ابن ام‌مکتوم برای شما اذان بگوید. ولی بیهقی از عروه و او از عايشه نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: همانا ابن ام‌مکتوم مرد کوری است، و لذا هرگاه او اذان گفت بخورید و بیاشامید تا اینکه بلال اذان- صبح- را بگوید؛ زیرا بلال فجر را مشاهده می کند. و عايشه مکرر می گفت: ابن عمر اشتباه کرده است.

سیوطی در کتاب «عين الاصابة في استدراك عائشه عليالصحابة» بیش از ۵۰ مورد از این گونه احادیث را که عايشه بر صحابه ایراد گرفته و آنان را اشتباه کار معرفی کرده، آورده است.

دیدگاه دکتر قرضاوی درباره حدیث عایشه

دکتر یوسف قرضاوی در پاسخ کسی که درباره حدیث «ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه» از او سؤال کرده و آن را انکار کرده بود؛ زیرا با آیه و لا ترزوا زرة و زرة اخرى مخالفت دارد می گوید:

↓

ص ۷۹

این حدیث صحیح است و قطعاً محدثین بر صحت آن اتفاق نظر دارند ... مهم این است که بسیاری از صحابه این حدیث را با اسناد صحیح و طرق مختلف به ثبوت رسانده‌اند ...

در این مقام شایان ذکر است که حضرت عايشه هنگام شنیدن حدیث همان ظن و گمانی را که برادر سؤال‌کننده درباره حدیث داشت، ایشان هم چنان برداشتی نموده و منکر راوی آن شده است به گمان اینکه با آیه قرآن در تعارض است و کسانی که این حدیث را از ابن عمر روایت نموده‌اند ایشان را به خطا و نسیان متهم ساخته و بیان داشته‌اند که او حدیث را به صورت صحیح خود نشنیده است ...

ابن حجر می گوید: این گونه تأویلات از جانب عایشه ناروا می باشد، در اینجا احساس می شود که ایشان حدیث را با حدیث دیگر رد نموده است بلکه به محض احساس تعارض آن با قرآن به مخالفت برخاسته است... §فتح الباری، ج ۳، صص ۳۹۳-۳۹۷. به همین دلیل است که دانشمندان از موضع گیری عایشه راضی نبوده و جز برای پیامبر (ص) برای کسی دیگر عصمت قائل نشده اند.

قرطبی می گوید:

اینکه عایشه منکر این حدیث شده و نسبت به راویان آن حکم به خطا و نسیان داده است، و اینکه می گوید: راوی بعضی از حدیث را شنیده و قسمتی از آن را نشنیده است، یک ادعا و دور از واقع است... §فیض القدر، ج ۲، ص ۳۹۷.

↑↓

ص ۸۰

ابن تیمیه می گوید:

نظیر چنین مواردی برای ام المؤمنین عایشه وجود دارد که احادیث را از راه نوعی تأویل و اجتهاد، به موجب اعتقاد به بطلان مضمون، رد می نماید، در حالی که چنین عملی روا و پذیرفته نمی باشد. §دیدگاه های فقهی معاصر، یوسف قرضاوی، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۱۵.

فتوای اهل سنت به عمل عایشه

این در حالی است که اهل سنت به عمل و رأی عایشه فتوا می دهند.

در باب حج و در بحث کوچ کردن مردم هنگام غروب برای رفتن به مزدلفه و مشعر، در فقه احناف آمده است:
فلو مكث قليلاً بعد غروب الشمس و افاضة الإمام لخوف الزحام فلا بأس به؛ لما روی ان عائشة بعد افاضة الإمام دعت بشراب فافطرت ثم افاضت. §الهداية، مرغینانی، ج ۱، ص ۱۷۵.

هرگاه کسی بعد از غروب خورشید و کوچ دادن امام به دلیل ترس از ازدحام، مكث و توقف کوتاهی کند، اشکالی ندارد؛ زیرا روایت شده که عایشه بعد از کوچ کردن امام دستور داد تا آبی آوردند و او در همان عرفات افطار کرد، و سپس از آن سرزمین کوچ نمود.

و نیز در باب عمره آمده است:

والعمرة لاتفوت و هي جائزة في جميع السنة إلا خمسة أيام يكره فيها فعلها و هي يوم عرفة، و يوم النحر، و أيام التشريق؛ لما روی عن عائشة أنها كانت تكره العمرة في هذه الأيام الخمسة. §همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ السنن الكبرى، ج ۴، ص ۳۴۶.

↑↓

ص ۸۱

عمره نباید هرگز فوت شود و آن در طول ایام سال جایز است مگر در پنج روز که انجام دادن عمره در آن ایام کراهت دارد، و آن عبارت است از روز عرفة، روز عید قربان و سه روز ایام تشریق؛ زیرا روایت شده که عایشه انجام عمره را در این پنج روز کراهت داشت.

فتوای اهل سنت به عمل عبدالله بن عمر

در فقه احناف آمده است:

ولو دخل مصرأ على عزم ان يخرج غداً او بعد غد ولم ينو مدة الإقامة حتى بقى على ذلك سنين قصر؛ لأن ابن عمر أقام بأذربايجان ستة اشهر و كان يقصر، و عن جماعة من الصحابة مثل ذلك. § الهداية، ج ۱، ص ۹۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۳. اگر مسافری وارد شهری شد در حالی که قصد داشت فردا یا پس فردا از آن شهر خارج شود ولی مردد بود و عزم قطعی برای خروج در روز معینی نداشت و سالها با این حالت تردید در آن شهر ماند، نمازش را باید به قصر بخواند؛ زیرا عبدالله بن عمر شش ماه در آذربایجان اقامت داشت و نمازش را به قصر به جای آورد. و از جماعتی از صحابه مثل ابن عمر رسیده است.

اختلاف بین دیگر طبقات از سلف

اشاره

بین ابوحنیفه و دیگر رؤسای مذاهب فقهی اختلاف وجود داشت؛ از آن جمله ابوحنیفه شدیداً به قیاس و استحسان عمل می کرد ولی شافعی استحسان را قبول نداشت و آن را تشریح در دین می دانست. همچنین



ص ۸۲

ابوحنیفه قائل به فتح باب ذرایع یا به تعبیری حیل‌های شرعی بود، ولی مالک قائل به سدّ باب ذرایع بود و حیل را قبول نداشت. دکتر محمد سعید رمضان بوطی در این باره می گوید:

ولكن لما تكن ثمة ضوابط و حدود واضحة بينه، تفصل الرأى الخاضع لدلالات النصوص و مقتضياتها، عن الرأى المفتت عليها و الشارد وراء اسوارها، نشأ اضطراب كبير بصدد الموقف الذى ينبغى ان يتخذ من الرأى، ففى الوقت الذى جنحت فيه ثلثة كبيرة من فقهاء الصحابة و التابعين إلى الأخذ بالرأى و الاسترسال فيه كلما دعت المصلحة و قفت ثلثة كبيرة اخرى من فقهاء الصحابة و التابعين فى اقصى الطرف الآخر، فاغلقوا باب الرأى و الإجتهد المرسل، و حذروا من اقتحامه، ولم يترددوا فى اعلان النكير على صنيع اولئك الآخرين. و من ابرز رجال هذا الفريق عبدالله بن عباس، و الزبير، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و عبدالله بن عمرو بن العاص من الصحابة. و سعيد بن المسيب، و عروة بن الزبير، و عطاء بن أبى رباح، و عامر بن شراحيل المعروف بالشعبى، من التابعين. و قد رووا أنّ الشعبى كان يقول: (ما جاءكم به هؤلاء من اصحاب رسول الله (ص) فخذوه، و ما كان من رأيهم فاطرحوه فى الحش). § السلفية مرحلة زمينة مباركة لا مذهب اسلامى، محمد سعید رمضان بوطی، ص ۵۱. § ولكن چون در آنجا ضوابط و حدود روشن و آشکاری نیست تا رأی موافق با معانی نصوص و مفاد آن را از رأی تحمیل شده بر نصوص که از غیر راهش به دست آمده تفصیل دهد. لذا اضطراب فاحشى پدید آمد به جهت موقفی که باید از آن رأی گرفته شود؛ پس در وقتی که



ص ۸۳

جماعت بسیاری از فقهای صحابه و تابعین رأیی را انتخاب کرده و به آن تمایل نمودند به جهت آنکه در آن مصلحت دیدند، در برابر آنان دسته بسیار دیگری از فقیهان صحابه و تابعین در مقابل دسته اول توقف کرده و باب رأی و اجتهاد آزاد را بسته و مردم را از وارد شدن در آن باز داشتند، و هرگز در اعلان انکار بر عمل آن دسته دیگر تردد ننمودند. و از بارزترین مردان این

دسته عبدالله بن عباس و زبیر و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص از صحابه، و سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و عطاء بن ابی‌ریاح و عامر بن شراحیل معروف به شعبی از تابعین است. و روایت کرده‌اند که شعبی می‌گفت هر آنچه را که این دسته از صحابه برای شما نقل کرده‌اند اخذ کرده و آنچه را که از رأیشان است در خرابه بریزید.
حسن بن فرحان مالکی می‌گوید:

... و لیست السلفیة موحدة الآراء والاتجاهات و المواقف حتی ینسب الشخص نفسه إليها. § قرائة فی کتب العقائد، حسن بن فرحان مالکی، ص ۱۸۷ §
... و سلف یک رأی و نظر و موقف نداشته‌اند تا شخص خودش را به آن نسبت دهد.

صحابه و تغییر سنت‌ها

و هابیان به سنت سلف به ویژه صحابه استناد میکنند و حال آنکه سنت کسی میتواند حجت باشد که پاسدار سنت بوده و به آن عامل باشد و حال آنکه صحابه به اعتراف خود چنین نبوده‌اند.



ص ۸۴

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

ما اعرِف شیئاً مِمَّا کان علی عهد النبی (ص). قیل: الصلاة؟ قال: ایس صنعتم ماصنعتم فیها؟! § صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴ §
از چیزهایی که در عصر پیامبر (ص) بود چیزی نمی‌شناسم. گفته شد: نماز چگونه؟ گفت: آیا شما در نماز نیز تغییر ندادید؟
زهری می‌گوید:

دخلت علی انس بن مالک بدمشق و هو بیکی، فقلت: ما ینسبک؟ فقال: لا اعرِف شیئاً مِمَّا ادرکتُ إلیما هذه الصلاة قد ضیعت. § همان §

بر انس بن مالک در دمشق وارد شدم در حالی که گریه می‌کرد به او گفتم: چه چیز تو را به گریه درآورده است؟ گفت: من چیزی را از آنچه درک کرده‌ام نمی‌شناسم به جز نماز که آن هم ضایع شد.
احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت:

ما اعرِف فیکم الیوم شیئاً کنت أعهدہ علی عهد رسول الله (ص) غیر قولکم (لا- إله إلا الله). فقلت: یا أبا حمزة! الصلاة؟ قال: قد صلیت حین تغرب الشمس، أفکانت تلک صلاة رسول الله (ص)؟! ... § مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۰ §
من امروز از شما چیزی را که در عهد رسول خدا (ص) بوده به جز گفتن (لا- إله إلا الله) نمی‌شناسم. به او گفتم: ای اباحمه! نماز چی؟ گفت: من هنگام غروب خورشید نماز گزاردم، آیا این نماز رسول خدا (ص) بود؟! ...



ص ۸۵

بخاری به سندش از اعمش نقل کرده که گفت:

سمعت سالماً قال: سمعت أم الدرداء تقول: دخل علی ابوالدرداء و هو مغضب فقلت: ما أغضبک؟ فقال: والله ما أعرِف من أمة محمد (ص) شیئاً إلا أنهم یصلون جميعاً. § صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴ §

از سالم شنیدم که گفت: از ام‌الدرداء شنیدم که می‌گفت: ابوالدرداء در حالی که غضبناک بود بر من وارد شد، به او گفتم: علت غضب تو چیست؟ گفت: به خدا سوگند! تنها از امت محمد (ص) این را می‌شناسم که همگی نماز می‌گذارند.

اجتهاد در مقابل نص

یکی دیگر از دلایل بر عدم پذیرش فعل سلف اجتهاد آنان است زیرا بعد از پیامبر اکرم (ص) عده‌ای از صحابه مطابق برداشتی که از قرآن و سنت پیامبر (ص) داشتند فتوا می‌داده و بر اساس آن عمل می‌کردند و دیگران نیز از آنها تقلید می‌کردند، با آنکه برخی از فتاوی‌ای آنان در مقابل نص صریح قرآن و سنت بود.

ابن قیم جوزیه صحابه را به لحاظ تعداد فتاوی‌ایی که از آنها صادر شده به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. کسانی که زیاد فتوا داده‌اند.

۲. کسانی که به طور متوسط از آنها فتوا نقل شده است.

۳. کسانی که اندک فتوا داده‌اند، و تعداد آنها را صد و سی و چند نفر شمرده است، که در بین آنها زن و مرد وجود دارد.

§ اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۳.



ص ۸۶

غزالی می‌گوید:

وقد انقسمت الصحابة إلى متنسكين لايعتنون بالعلم و إلى معتنين به، فاصحاب العمل منهم لم يكن لهم مرتبة الفتوى، و الذين

عملوا و افتوا فهم المفتون، و لامطمع في عدّ آحادهم بعد ذكر الضابط. § المنخول، غزالی، ص ۴۷۰.

صحابه به چند دسته تقسیم شده‌اند؛ برخی اهل عمل بودند و اعتنایی

به علم نداشتند، و برخی نیز به علم اهمیت می‌دادند. لذا اصحاب عمل از صحابه دارای مرتبه‌ای در فتوا نبودند، ولی کسانی که

اهل عمل بوده و فتوا داده‌اند همان مفتیانند. و جهتی ندارد که نام آنها را ببریم بعد از آنکه ضابطه کلی را ذکر کردیم.

تلقى تابعین از صحابه

بعد از صحابه نوبت به عصر تابعین می‌رسد. آنان با ارتباط با صحابه اخذ علم و فتوا و حدیث از آنان نموده و خود نیز فتوا

داده‌اند و در موارد متعدد در مقابل نص صریح اجتهاد نمودند.

نقل شده که یکی از تابعین به نام حسن بصری با پانصد نفر از صحابه پیامبر (ص) ارتباط داشته است.

ابن قیم جوزیه اسامی بسیاری از مفتیان در عصر تابعین و بعد از آنها را در کتاب «اعلام الموقعین» آورده است. § اعلام

الموقعین، ج ۱، صص ۲۴-۲۸.

نمونه‌هایی از اهل فتوا



ص ۸۷

ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحکام» اسامی مفتیان از صحابه را نقل کرده و از جمله آنان را ابومحمد غامدیه و ماعز برشمرده است. § الإحکام، ج ۵، صص ۸۵-۹۵.

قصه اقرار ماعز و غامدیه به زنا- که حدیثی طولانی است- را بخاری و مسلم در صحیحین نقل کرده‌اند؛ بخاری آن را در کتاب «الحدود» باب «هل يقول الامام للمقر: لعنك لمست او غمرت» § صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۲؛ و مسلم آن را در باب «من اعترف على نفسه بالزنا» § صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۹ آورده است. بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

لَمَّا أَتَى مَاعِزُ بْنُ مَالِكِ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهُ: لَعَلَّكَ قَبِلْتَ أَوْ غَمَرْتَ أَوْ نَظَرْتَ؟ قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أُنْكُتْهَا؟ لَا يَكْنَى. قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ.

چون ماعز بن مالک نزد پیامبر (ص) آمد حضرت به او فرمود: شاید بوسیده‌ای یا دست مالیده‌ای یا به او نظر کرده‌ای؟ ماعز گفت: نه ای رسول خدا! حضرت به او فرمود: آیا فلان کار کرده‌ای؟ به کنایه نگفت بلکه به طور صریح اسم آن عمل زشت را بر زبان جاری ساخت. آنجا بود که رسول خدا (ص) دستور به سنگسار او داد. ابن قیم جوزیه در توجیه سخن ابن حزم می‌گوید:

وما ادرى بأى طريق عدّ معهم ابومحمد الغامديه و ماعزاً، و لعله تخيل انّ اقدامهما على جواز الإقرار بالزنا من غير استئذان

↑↓

ص ۸۸

رسول الله فى ذلك، هو فتوى لأنفسهما بجواز الإقرار، و قد اقرّ عليهما ... § اعلام الموقعين، ج ۱، ص ۱۵. نمی‌دانم که به چه جهت ابومحمد غامدیه و ماعز را جزو مفتیان برشمرده است، گویا خیال کرده که اقدام این دو بر جواز اقرار به زنا بدون اجازه رسول خدا (ص) در آن، در حقیقت فتوایی است از جانب آن دو به جواز اقرار که پیامبر (ص) هم آن دو را تأیید کرده است ... حال با چنین اجتهاداتی میتوان سنت صحابه را حجت شرعی شمرد.

صحابه و استعمال رأى شخصی

زرقاء مصطفی می‌گوید:

وقد كانت طريقة الصحابة فى الاجتهاد و الفتوى ان يلجؤوا إلى كتاب الله بحثاً عن حكم الله فى المسألة، فان لم يجدوه اتجهوا إلى ماورد عن رسول الله (ص) و استثاروا ذاكراة اصحابه فيما يحفظونه عنه من حكم فى القضية، فان لم يكن بينهم من يحفظ حديثاً عن رسول الله (ص) فى الموضوع التجؤوا إلى استعمال الرأى، فاجتهدوا بأرائهم و حكموا أفهامهم فيما يرونه اشبه بالمعروف من مقاصد الشريعة و قواعدها فى اقامة العدل و استقامة المصالح التى اوضحت سبلها. § المدخل الفقهي العام، ج ۱، ص ۱۷۴.

روش صحابه در اجتهاد و فتوا این بود که در به دست آوردن حکم مسأله ابتدا به کتاب خدا پناه می‌بردند، و چون حکم آن را نمی‌یافتند

↑↓

رو به روایاتی می‌آوردند که از رسول خدا (ص) وارد شده است، و حافظه اصحاب او را تحریک می‌کردند تا اگر چیزی از پیامبر (ص) در حافظه خود دارند نقل کنند، و اگر در این باره چیزی از حافظه آنها به دست نمی‌آمد به استعمال رأی پناه می‌بردند و به آراء خود اجتهاد می‌کردند و به فهم خود آن‌گونه که شبیه به مقاصد شریعت و قواعد آن در اقامه عدل و مصالح می‌یافتند حکم می‌کردند.

معنای «رأی»

ابن قیم جوزیه در تفسیر «رأی» می‌گوید:

ما يراه القلب بعد فكر و تأمل و طلب لمعرفة وجه الصواب ممّا تعارض فيه الامارات. § اعلام الموقعين، ج ۱، ص ۷۰ §
آنچه را عقل انسان بعد از فکر و تأمل و به دست آوردن راه صواب در مورد تعارض امارات، به دست می‌آورد آن را رأی می‌گویند.

حقیقت زمان و مکان و تأثیر آن در تغییر حکم

زمان نزد اهل لغت اسم است برای وقت کم یا زیاد، و زمان حقیقتش تغییر نمی‌کند و نیز تغییر احکام و فتاوی به جهت اختلاف ایام نیست، ولی آن تغییراتی که در طول زمان و ایام بر زندگی انسان حادث گشته و اثر می‌گذارد می‌تواند در حکم و فتوا تأثیر گذار باشد. و این مطلبی است که اهل سنت هم قبول دارند.

ابن عابدین در رساله «نشر العرف» می‌گوید:



ص ۹۰

انّ كثيراً من الأحكام تختلف باختلاف الزمان لتغير عرف اهله لحدوث ضرورة أو لفساد اهل الزمان. § مجموعة رسائل ابن عابدین، ج ۱، صص ۴۴ و ۴۵ §

همانا بسیاری از احکام به اختلاف زمان‌ها تغییر می‌کند به جهت تغییر عرف اهله، چون ضرورت حادث شده یا برای اهل آن زمان فساد حاصل می‌شود.

برخی از علمای اهل سنت نیز درباره مکان می‌گویند:

انّ ذات المكان كذات الزمان لا يغيران شيئاً و لكن إذا تغيرت الاعراف أو المصالح أو الظروف فإنه يتغير الحكم تبعاً لذلك ...

§ اثر اختلاف الازمان في تغيير الاحكام، محمد مهدی قطانی، ص ۱۲۴ §

همانا ذات مکان همانند ذات زمان چیزی را تغییر نمی‌دهند، ولی اگر عرف‌ها یا مصالح یا ظرفیت‌ها تغییر کنند حکم به تبع آن تغییر می‌یابد ...

عصام ابوسنینه از علمای اهل سنت اعتباراتی را برای تأثیر اختلاف مکان بر فتوا قرار داده است که از آن جمله تأثیر اختلاف شهرها از حیث برودت و حرارت و تبعات آن دو همچون سرعت بلوغ و حیض در تغییر حکم و فتواست.

و از جمله مواردی که می‌تواند در تغییر حکم تأثیر داشته باشد بودن مسلمان در بلاد کفر است که از آن به فقه اقلیت‌های

اسلامی تعبیر می شود.

علی حکمی از علمای اهل سنت درباره مسائلی که از ناحیه مسلمانان در بلاد غیرمسلمانان طرح می شود می گوید:



ص ۹۱

هذه القضايا ونحوها تحتاج إلى نظر واجتهاد واستنباط للأحكام الشرعية من ادلتها واستخراجها من تراثنا الفقهي العظيم و تطبيقها على الوقائع وفق كل حالة و ملابساتها و كل بلد و نظمه و اوضاعه ... § اصول الفتوى، حکمی، ص ۸۳ §
این قضایا و نحو آن احتیاج به نظر و اجتهاد و استنباط احکام شرعی از ادله آنها و استخراج از منابع فقهی بزرگ و تطبیق آن بر وقایع مطابق هر حالت و ملاحظه شرایط و هر شهر و نظم و اوضاع آن دارد ...

و لذا بسیار در کتابها و کلمات احناف و مالکیها عباراتی را مشاهده می کنیم که به این معنا اشاره دارد و بدین جهت در برخی موارد می گویند: «این، اختلاف عصر و زمان است نه اختلاف حجت و برهان». یا می گویند: «احکام به اختلاف زمانها مختلف می شوند». § ضوابط المصلحة فی الشريعة الاسلامیة، محمد سعید بوطی، ص ۲۸۰ § از آنچه بیان شد مقصود این است که اجتهاد در برابر نص صریح مردود است نه اجتهاد بر اساس مبانی و تغییر حکم به لحاظ تغییر موضوع و زمان.

محذوریت جمود بر فتاوی سلف

از آنچه ذکر شد نتیجه گرفته میشود کلام و آراء صحابه مبتنی بر زمان و مکان خاص بوده و قابل انطباق بر زمان ما نیست، همانگونه که برخی به آن اشاره کرده اند.

اسامه عمر سلیمان اشقر از علمای اهل سنت در این باره می گوید:



ص ۹۲

انّ الجمود فی الافتاء علی المنقول فیما مستنده ظرف زمني و فیما يؤدي إلى اجحاف بالخلق فی تنزیل الاجتهادات و الفتاوی القديمة علی الأوضاع الجدیدة، هو نفسه المحذور الذی يؤدي إليه منزع اولئك الذین يدعون الیوم عن اخلاص و حسن نية إلى تنزیل التجربة الاجتهادية للأسلاف من الصحابة و الأئمة و الفقهاء علی اوضاع المسلمین الراهنة، و من ثم وجدنا فی الوقت الراهن من یحجر نفسه فی تردید بعض فتاوی القدماء دون مراعاة للملابسات و الاحوال التي انبتت علیها ... § منهج الافتاء، ص ۳۱۰ § خلافة الانسان بین العقل و الوحي، ص ۱۲۸ §

همانا جمود در فتوا بر آنچه نقل شده در مواردی که مستند آن ظرف زمان خاصی است و در مواردی که تنزیل اجتهادات و فتاوی قدیم بر اوضاع جدید منجر به اجحاف به مردم می باشد، همان محذور کسانی است که مبتلای به آن شده و درصدد نزاع با کسانی برآمده اند که از سر اخلاص و حسن نیت دعوت به پیاده کردن تجربه اجتهادی سلف از صحابه و امامان و فقها بر اوضاع امروز مسلمانان کرده اند، و لذا امروزه مشاهده می کنیم کسانی را که به مشکل افتاده و در ملاحظه برخی از فتاوی قدما بدون مراعات اوضاع و احوالی که در آن زمان حاکم بوده تردید کرده اند ...

او نیز می گوید:

فیمکننا هنا ان نقرّر انّ واقع المسلمین الیوم قد تغیر عمّا کان علیه بالأمس، و اصبح من الجدة و التعقید علی درجة لم تکن



ص ۹۳

تخطر علی بال الأسلاف، و هو ما يدعوننا إلى التعامل مع الواقع و مع حياة الناس و أنماطهم المعيشة المختلفة و اساليبهم المستحدثة و عاداتهم و اعرافهم الجديدة إلى غيرها من الأمور التي راعتها الشريعة الإسلامية في اصل وضعها. § منهج الافتاء، ص ۳۱۲؛ خلافة الانسان بين العقل و الوحي، صص ۱۲۸ و ۱۲۹. §

در اینجا ممکن است این گونه مطلب را تقریر کنیم که واقع امروز مسلمانان با آنچه که دیروز بوده تغییر کرده و به جایی دقیق و پیچیده رسیده است به حدی که هرگز در ذهن پیشینیان خطور نمی کرده است، و آن چیزی است که ما را به تعامل با واقع و زندگی مردم و روش های زندگانی مختلف و اسلوب های جدید و عادات و عرف های نو و دیگر اموری که شریعت اسلامی در اصل وضعش آنها را مراعات کرده دعوت می کند.



ص ۹۴

سیری در عملکرد و سنت برخی از صحابه



ص ۹۵

بعد از بحث و بررسی نظریه حجیت سنت صحابه که در مقابل حجیت سنت اهل بیت: از سوی اهل سنت مطرح شده جا دارد نظری اجمالی به سیره برخی از صحابه داشته باشیم که این امر در تصمیمگیری درباره این نظریه راهگشاست.

۱. عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) نقل کرده که در حجة الوداع فرمود:

ويحكم أو قال ويلكم لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض. § صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۹۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۲. §

وای بر شما، بعد از من به کفر باز نگردید به این نحو که برخی از شما گردن های بعضی دیگر را بزنند.

ابن عباس از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

لا تتردوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض. § همان، ج ۶، ص ۲۵۹۴. §

بعد از من مرتد به کفر نشوید که برخی از شما گردن های بعضی دیگر را بزنند.



ص ۹۶

مع الاسف صحابه و مسلمانان به این سفارش اکید پیامبر (ص) عمل نکرده و در واقعه جمل و نهروان و صفین خون یکدیگر را بر زمین ریختند، و در نتیجه کسانی که در این معرکه ها ظالم بودند به کفر و ارتداد برگشتند.

۲. مجاهد می گوید:

دخلت أنا وعروة بن الزبير المسجد فإذا عبدالله بن عمر جالس إلى حجرة عائشة، وإذا ناس يصلون في المسجد صلاة الضحى،

قال: فسألناه عن صلاتهم؟ فقال: بدعة. § صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۷. §

من وعروه بن الزبير وارد مسجد شدیم، ناگهان مشاهده نمودیم عبدالله بن عمر را که روبه روی حجره عایشه نشسته است و عده‌ای در مسجد نماز قبل از ظهر می‌خوانند درباره نماز آنان از عبدالله سؤال کردیم؟ گفت: بدعت است.
۳. ابوهریره می‌گوید:

أتی رجل من المسلمین رسول الله (ص) وهو فی المسجد فناداه فقال: یا رسول الله! انی زیت. فاعرض عنه، فتنحی تلقاء وجهه فقال له یا رسول الله! انی زیت، فاعرض عنه حتی ثنی ذلک علیه اربع مرّات. فلما شهد علی نفسه اربع شهادات دعاه رسول الله (ص) فقال: انک جنون؟ قال: لا. قال: فهل احصنت؟ قال: نعم. فقال رسول الله (ص): اذهبوا به فارجموه. قال ابن شهاب: فأخبرنی من سمع جابر بن عبدالله یقول: فکنت فیمن رجمه

↑↓

ص ۹۷

فرجمناه بالمصلی، فلما أذلقته الحجاره هرب فادركناه بالحره فرجمناه. § صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۸ §
مردی از مسلمانان به نزد رسول خدا (ص) آمد در حالی که حضرت در مسجد بود، او را ندا داده عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کرده‌ام. حضرت چهره‌اش را از او برگرداند. آن مرد در مقابل حضرت قرار گرفته و عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کرده‌ام. باز حضرت روی از او برتافت، تا آنکه دو بار دیگر اقرار کرده و اقرارش را به چهار مرتبه رسانید. در این هنگام حضرت به او فرمود: آیا تو دیوانه‌ای؟ عرض کرد: هرگز. باز فرمود: آیا همسر داری؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: او را ببرید و سنگسارش کنید. ابن شهاب می‌گوید: خبر داد مرا کسی که از جابر بن عبدالله شنیده بود که می‌گفت: من همراه کسانی بودم که او را سنگسار می‌کردند، او را در مصلی سنگسار نمودیم، و چون سنگ به او اصابت کرد فرار نمود ما او را در حرّه گرفته و سنگسارش کردیم.

۴. سعد بن عبیده از ابو عبدالرحمان نقل کرده که گفت:

خطب علی فقال: یا ایها الناس! اقیموا علی أرفائکم الحدّ من أحصن منهنم ومن لم یحصن، فانّ أمه لرسول الله (ص) زنت فامرنی أن اجلدها، فاذا هی حدیث عهد بنفاس، فخشیت إن أنا جلدتها أن اقتلها، فذکرت ذلک للنبی (ص)، فقال: أحسنت. § همان، ص ۱۳۳۰ §

↑↓

ص ۹۸

علی [۷] خطبه‌ای خواند و در آن فرمود: ای مردم! بر برده‌های خود حدّ را جاری سازید چه محصن باشند و چه غیر محصن؛ زیرا کنیزی از رسول خدا (ص) زنا داده بود، حضرت مرا امر کرد تا او را تازیانه زنم، که ناگهان مشاهده کردم که تازه از نفاس فارغ شده، لذا ترسیدم اگر او را تازیانه زنم بمیرد (حد نزد) و این موضوع را با پیامبر (ص) در میان گذاشتم، حضرت فرمود: کار خوبی کردی.

۵. شقیق بن عبدالله می‌گوید:

قسّم رسول الله (ص) قسماً فقال رجل: أنّها لقسمة ما أريد به وجه الله. قال: فأتیت النبی (ص) فساررتّه، فغضب من ذلک غضباً شدیداً واحمرّ وجهه حتی تمنیت أنّی لم اذکره له قال: ثمّ قال: قد أودی موسی بأكثر من هذا فصبر. § صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۳۹ §

رسول خدا (ص) اموالی را تقسیم کرد مردی گفت: این تقسیمی بود که رضای خدا در آن ملاحظه نشده بود. شقیق می‌گوید:

نزد رسول خدا (ص) آمدم و مخفیانه این مطلب را به او گفتم. حضرت از این مطلب شدیداً غضبناک شد و چنان صورتش قرمز شد که من آرزو کردم که ای کاش این مطلب را به آن حضرت نگفته بودم. آن گاه فرمود: به طور حتم موسی بیش از این اذیت شد و صبر نمود.

۶. انس می گوید:

ما اعرَفَ شیئاً مِمَّا كانَ علی عهدِ النبی (ص). قیل: الصلاة؟ قال: ألیس ضیعتم ماضیعتم فیہ؟! § همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

↑↓

ص ۹۹

من چیزی نمی شناسم که بر عهد رسول خدا (ص) باقی مانده و تحریف و تغییر پیدا نکرده باشد. گفته شد: حتی نماز؟ انس گفت: آیا نماز را هم ضایع نکردید؟

۷. نسفی در تفسیر آیه: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بَنِیًّا فَتَبَیُّنُوا أَنْ تُصِیُّوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِیْحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!» (حجرات: ۶)، می گوید:

أجمَعوا أَنها نزلت فی الولید بن عقبه وقد بعثه رسول الله (ص) مصدقاً إلی بنی المصطلق وکانت بینہ و بینہم إحنه فی الجاهلیه ... § تفسیر نسفی، ج ۴، ص ۱۶۳.

اجماع کرده اند که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شد زمانی که رسول خدا (ص) او را به جهت اخذ صدقه به سوی بنی مصطلق فرستاد، و بین او و بین آن قوم خصومت بود ... و نیز از ابن عبدالله نقل شده که گفت:

لا خلاف بین اهل العلم بتأویل القرآن أَنها نزلت فیہ، وذلک أَنَّ رسول الله (ص) بعثه مصدقاً إلی بنی المصطلق، فعاد فاخبر عنهم أَنهم ارتدوا و منعوا الصدقه، وکانوا خرجوا یتلقونه وعلیهم السلاح، فظنَّ أَنهم خرجوا یقاتلونه، فرجع فبعث الیهم رسول الله (ص) خالد بن الولید فاخبره بأنهم علی الإسلام، فنزلت هذه الآیه. § الاصابه، ج ۶، ص ۶۱۵.

↑↓

ص: ۱۰۰

بین اهل علم به تأویل قرآن اختلافی نیست که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است، و قصه از این قرار بود که رسول خدا (ص) او را به جهت گرفتن زکات به سوی قوم بنی مصطلق فرستاد. او بازگشت و درباره آنها خبر داد که مرتد شده و از پرداخت زکات امتناع می ورزند و به مقابله آنها آمده در حالی که اسلحه داشته اند. او گمان کرده به جهت جنگ خروج کرده اند. لذا برگشت و رسول خدا (ص) خالد بن ولید را به سوی آنان فرستاد. خالد به پیامبر (ص) خبر داد که آنان بر اسلامشان باقی هستند. در این موقع بود که آیه نازل شد.

۸. بخاری و مسلم به سندشان از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) با مشرکان درگیر شد و با آنان جنگ نمود. چون حضرت به لشکر خود بازگشت و دیگران نیز به لشکرشان بازگشتند، مشاهده کردیم که در بین اصحاب رسول خدا (ص) شخصی است که تک تک مشرکان را دنبال کرده و آنان را با شمشیرش به قتل می رساند. مسلمانان گفتند: «جزای کسی در امروز بالاتر از او نیست».

رسول خدا (ص) فرمود: «آگاه باشید که او از اهل دوزخ است».

شخصی از مسلمانان می‌گوید: «من دائماً همراه او بودم و هر کجا که می‌ایستاد می‌ایستادم و هر کجا که سرعت می‌کرد من هم سرعت می‌نمودم، تا اینکه مشاهده کردم جراحی بر او وارد شد. او در مرگ خود پیش‌دستی کرده و شمشیر خود را بر زمین کاشت و خودش را بر روی آن انداخت و شکم خود را پاره کرد».

↑↓

ص: ۱۰۱

او می‌گوید: من نزد رسول خدا (ص) آمدم و عرض کردم: «شهادت می‌دهم که شما رسول خدا هستید». حضرت فرمود: «چه شده است؟» او عرض کرد: «آن مردی را که فرمودید از اهل آتش است و مردم تعجب کرده بودند، من او را دنبال کردم و مشاهده نمودم که خودش را به قتل رسانید».

آن‌گاه حضرت فرمود:

انَّ الرَّجُلَ لِيَعْمَلَ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَمُوتُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَعْمَلَ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ فَيَمُوتُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. § صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۶۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶.

همانا مردی در ظاهر عمل اهل بهشت را به جا می‌آورد در حالی که او اهل دوزخ است، و در مقابل کسی است که در ظاهر و نزد مردم عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد در حالی که او اهل بهشت است.

۹. جابر بن عبدالله می‌گوید:

أتى رجل رسول الله (ص) بالجعرانة منصرفه من حنين وفي ثوب بلال فضة، ورسول الله (ص) يقبض منها يعطى الناس. فقال: يا محمّد! اعدل! فقال: ويلك، ومن يعدل إذا لم اكن اعدل لقد خبت وخسرت ان لم اكن اعدل. فقال عمر بن الخطاب دعني يا رسول الله فأقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله أن يتحدث الناس إنّي اقتل اصحابي، انّ هذا واصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز حناجرهم يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية. § همان، ج ۳، ص ۱۳۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۰.

↑↓

ص: ۱۰۲

مردی در جعرانه در بازگشت پیامبر (ص) از حنین نزد رسول خدا (ص) آمد، در حالی که در لباس بلال نقره بود و رسول خدا (ص) از آن قبضه می‌کرد و به مردم می‌داد. آن مرد گفت: ای محمّد! عدالت داشته باش. حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم چه کسی عدالت دارد. اگر من عدالت نداشته باشم تو ضرر کرده و خسارت دیده‌ای. عمر بن خطاب گفت: مرا واگذار ای رسول خدا تا این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه بر خدا اینکه مردم بگویند من اصحابم را به قتل می‌رسانم. همانا این مرد و اصحابش قرآن می‌خوانند در حالی که از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌کند، آنان از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد.

۱۰. ابن عباس از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت:

لَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ أَقْبَلَ نَفْرٌ مِنْ صَحَابَةِ النَّبِيِّ (ص) فَقَالُوا فَلَانَ شَهِيدًا، فَلَانَ شَهِيدًا، حَتَّى مَرَّوْا عَلَيَّ رَجُلًا فَقَالُوا: فَلَانَ شَهِيدًا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): كَلَاهُ، أَنِّي رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ فِي بَرْدَةٍ غَلَّهَا أَوْ عَبَاءَةٌ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا بَنِي الْخَطَّابِ! اذْهَبْ فَنَادِ فِي النَّاسِ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ. قَالَ: فَخَرَجْتُ فَنَادَيْتُ أَلَا أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ. § صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۷.

در روز فتح خیبر تعدادی از اصحاب پیامبر (ص) پیش آمده و گفتند: فلان شخص و فلان شخص شهیدند، حتی بر مردی گذشتند و گفتند: فلان شخص شهید می‌باشد. رسول خدا (ص) فرمود: هرگز، زیرا من او

را در آتش میان بردی یا عبایی پیچیده مشاهده کردم. سپس رسول خدا (ص) فرمود: ای پسر خطاب! برو و در بین مردم ندا بده که تنها مؤمنان وارد بهشت می شوند. او می گوید: من بیرون رفتم و صدا دادم: آگاه باشید، تنها مؤمنان وارد بهشت می شوند.

۱۱. ام سلمه به همسر سلمه بن هشام بن مغیره گفت:

چه شده که سلمه را نمی بینم با رسول خدا (ص) و مسلمانان در نماز شرکت کند؟ او گفت: به خدا سوگند که نمی تواند از خانه خارج شود و هرگاه که خارج می گردد مردم او را صدا زده و می گویند: ای فرارکننده! آیا در راه خدای عزوجل فرار کردی؟ ولذا در خانه نشسته و بیرون نمی رود و او در غزوه موته با خالد بن ولید بود. § مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۵ §
 ۱۲. بوهریره می گوید: لقد كان بيني وبين ابن عم لي كلام، فقال: إلاً فرارك يوم موته، فما دريت اي شيء اقول له. § همان، ج ۳، ص ۴۵ §

بین من و بین پسرعمویم سخنی بود، سپس گفت: مگر فرار تو در روز جنگ موته نبود که من ندانستم به جهت این عمل چه به او بگویم.

۱۳. عبدالله بن عمر می گوید: پیامبر (ص) به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می ورزیدند فرمود:

لقد هممت ان آمر رجلا يصلی بالناس ثم احرق علی رجال يتخلفون عن الجمعة بيوتهم. § صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵۲ §

من قصد کردم کسی را دستور دهم تا با مردم نماز گزارد آن گاه خانه های کسانی را که از شرکت در نماز جمعه تخلف کرده اند را بسوزانم.

۱۴. یعلی بن امیه می گوید:

پیامبر (ص) مرا در سریه های خود می فرستاد. روزی مرا به سریه ای فرستاد و شخصی همراه من بود. به او گفتم: حرکت کن. گفت: من با تو نمی آیم. گفتم: چرا؟ گفت: تا اینکه برای من سه دینار قرار دهی. گفتم: الا این که با پیامبر (ص) وداع کردم، دیگر به سوی او باز

نمی گردم. حرکت کن و بعداً به تو سه دینار می دهم. چون از سریه ام بازگشتم مطلب را به عرض پیامبر (ص) رساندم. حضرت

فرمود: این مبلغ را به او بده که بهره او از این غزوه تنها همین مقدار است. § مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۲۰ §

۱۵. عکرمه از ابن عباس نقل کرده که گفت:

مرّ رجل من بنی سلیم علی نفر من اصحاب النبی (ص) ومعه غنم له، فسلم علیهم، فقالوا: ما سلم علیکم إلاً لیتعوذ منکم فعمدوا الیه فقتلوه واخذوا غنمه. فأتوا بها النبی (ص) فانزل الله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ

كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. § همان، ج ۲، ص ۲۵۶ §

مردی از قبیله بنی سلیم بر گروهی از اصحاب پیامبر (ص) گذر کرد در حالی که همراه او گوسفندی بود. او بر آنان سلام نمود. آنها گفتند: او بر ما سلام نکرد مگر به جهت اینکه از دست ما نجات پیدا کند،

لذا بر او حمله ور شده و او را به قتل رسانده و گوسفند او را گرفته و نزد رسول خدا (ص) آوردند. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس، (به شکرانه این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۱۶. سالم از پدرش نقل کرده که گفت:

بعث النبي (ص) خالد بن الوليد إلى بني جذيمة فدعاهم إلى الإسلام فلم يحسنوا ان يقولوا اسلمنا، فجعلوا يقولون: صباأنا صباأنا. فجعل خالد يقتل منهم ويأسر ودفن إلى كل رجل منا اسيره، حتى إذا كان يوم امر ان يقتل كل رجل منا اسيره. فقلت: والله لا اقتل اسيري، ولا يقتل رجل من اصحابي اسيره، حتى قدمنا على النبي (ص) فذكرناه فرفع النبي (ص) يديه فقال: اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد مرتين. §صحيح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۷۷؛ ج ۳، ص ۱۱۵۷ §

↑↓

ص: ۱۰۶

پیامبر (ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد. آنان نمی‌توانستند درست کلمه (اسلام آوردیم) را تلفظ کنند، لذا به جای آن شروع کردند به گفتن (صباأنا صباأنا). خالد شروع کرد به کشتن و اسیر کردن آنها، و هر اسیری از آنها را به یکی از ما داد تا اینکه روزی خالد دستور داد تا هر کس اسیر خود را به قتل برساند. گفتیم: به خدا سوگند! من اسیرم را نمی‌کشم و نیز نباید هیچ یک از اصحابم اسیرش را به قتل رساند، تا اینکه بر پیامبر (ص) وارد شده و جریان را به او رساندیم. حضرت در آن هنگام دست‌های خود را بالا برده و به خدا عرض کرد: بارخدا! من از آنچه خالد انجام داده به تو پناه می‌برم. و این جمله را دو بار تکرار کرد.

۱۷. ابو عبدالله جدلی می‌گوید:

دخلت على ام سلمة فقالت بي: ايسب رسول الله (ص)!!؟ فقلت: معاذ الله او سبحان الله او كلمة نحوها. فقالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: من سب علياً فقد سبني. §مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰ §

بر ام سلمه وارد شدم به من فرمود: آیا کسی رسول خدا را دشنام می‌دهد؟! گفتیم: پناه بر خدا، یا منزه است خدا، یا کلمه‌ای شبیه آن. پس ام سلمه گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر کس علی را سب کند به طور حتم مرا سب کرده است.

۱۸. ابوهریره می‌گوید: «مردی را در اسلام به مادرش در جاهلیت سب نمودم. او شکایت مرا به نزد رسول خدا (ص) برد. حضرت فرمود:

↑↓

ص: ۱۰۷

ان فيك شعبة من الكفر. فلما ذكر الكفر اضطربت رجلاي. فقلت: يا رسول الله! واللمذى بعثك بالحق لا اسب مسلماً بعده ابداً. §مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۶ §

همانا در تو شعبه‌ای از کفر است. چون ذکر کفر شد دو پایم لرزید. عرض کردم: ای رسول خدا! قسم به کسی که تو را

به حقّ مبعوث نمود هرگز بعد از آن مسلمانی را سب نمی‌کنم.

۱۹. قیس بن ابی حازم می‌گوید:

کان لابن مسعود علی سعد مال. فقال له ابن مسعود: اذ المال الذی قبلك. فقال له: والله لأراک لاق منی شراً، هل انت إلا ابن مسعود وعبد من هذیل. فقال: اجل والله انی لابن مسعود وانک لابن حمنه. فقال لهما هاشم بن عتبۀ: انکما صاحبا رسول الله (ص) ينظر الناس اليكما فطرح سعد عوداً فی يده ثم رفع يده فقال: اللهم رب السماوات. فقال له ابن مسعود: قل قولاً ولا تلعن، فسکت. ثم قال سعد: لولا اتقاء الله لدعوت عليك دعوة. § همان، ج ۹، ص ۱۵۴.

ابن مسعود مالی از سعد طلب داشت. به او گفت: مالی که از من نزد توست بپرداز. سعد گفت: به خدا سوگند از طرف من بد خواهی دید. آیا تو همان ابن مسعود و برده‌ای از قبیله هذیل نیستی؟! ابن مسعود گفت: آری به خدا سوگند، همانا من ابن مسعودم و تو فرزند حمنه‌ای. هاشم بن عتبه به آن دو گفت: همانا شما دو نفر از اصحاب رسول خدا هستید و مردم به شما نگاه می‌کنند. سعد چوبی را که به دستش بود

↑↓

ص ۱۰۸

انداخت آن گاه گفت: بار خدایا! ای پروردگار آسمان‌ها. ابن مسعود به او گفت: حرف بزن ولی لعنت مکن. سعد ساکت شد سپس گفت: اگر ترس از خدا نبود تو را نفرین می‌کردم.

۲۰. زیاد بن علاقه از عمویش نقل کرده که گفت:

ان المغیره بن شعبه سب علی بن ابی طالب، فقام إليه زید بن ارقم فقال: یا مغیره! الم تعلم ان رسول الله (ص) نهی عن سبّ الأموات. فلم تسب علیاً وقد مات؟ § مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۴۱.

همانا مغیره بن شعبه علی بن ابی‌طالب را دشنام داد. زید بن ارقم به طرف او رفت و گفت: ای مغیره! آیا نمی‌دانی که رسول خدا (ص) از دشنام دادن مردگان نهی کرده است؟ پس چرا علی را در حالی که مرده است دشنام می‌دهی؟

۲۱. مالک از ابی‌نضر مولی عمر بن عبید نقل کرده به او خبر رسید که رسول خدا (ص) خطاب به شهدای احد فرمود: «بر آنان گواهی داده شد». ابوبکر صدیق گفت:

ألسنا یا رسول الله باخوانهم أسلمنا كما أسلموا وجاهدنا كما جاهدوا؟ فقال رسول الله: بلی، ولكن لأدري ما تحدثون بعدی، فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال: أإننا لکائنون بعدک؟ § موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۶۱.

ای رسول خدا! آیا ما برادران آنها نیستیم؛ همان‌گونه که آنان اسلام آورده و جهاد نمودند ما نیز اسلام آورده و جهاد کردیم؟ رسول خدا (ص) فرمود: آری، ولی نمی‌دانم که بعد از من چه

↑↓

ص ۱۰۹

می‌کنید. ابوبکر گریه زیادی کرد آن گاه گفت: آیا ما بعد از تو زنده‌ایم؟

۲۲. رسول خدا (ص) فرمود: «ابشر عمار تقتلك الفئة الباغية» § سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ح ۷۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۲.

؛ «بشارت باد به تو ای عمار، تو را گروه ظالمی خواهند کشت».

۲۳. و نیز از رسول خدا (ص) نقل شده که خطاب به عایشه فرمود:

أما بعد، يا عايشة! فإنه قد بلغني عنك كذا وكذا، أما أنت من بنات آدم؛ فإن كنت بريئة فسيبرئك الله، وإن كنت ألممت بذنب فاستغفري الله وتوبى إليه؛ فإن العبد إذا اعترف بذنبه ثم تاب إلى الله تاب الله عليه. § همان، ح ۲۵۰۷.

ای عایشه! به من درباره تو خبر رسیده که فلان کار و فلان کار را کرده‌ای، تو از دختران آدمی؛ اگر از آن کارها مبرا هستی که زود است خداوند تو را تبرئه کند، ولی اگر گناهی انجام داده‌ای به سوی خدا استغفار و توبه کن؛ زیرا بنده هرگاه به گناهی اعتراف کند آن‌گاه به سوی خدا توبه نماید خداوند توبه او را می‌پذیرد.

۲۴. رسول خدا (ص) خطاب به زبیر فرمود: «لثقاتلته - أي علياً - وانت ظالم له» § همان، ح ۲۶۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۶؛ «تو با علی می‌جنگی در حالی که به او ظلم کننده‌ای».

۲۵. ابن حبان به سند خود نقل کرده:

انّ النبي (ص) استعذر ابابكر من عايشة ولم يظنّ النبي (ص) ان ينال منها بالذی نال منها. فرفع ابوبكر يده فلطمها وصكّ في صدرها،

↓

ص: ۱۱۰

فوجد من ذلك النبي وقال: يا ابابكر! ما أنا بمستعذرک منها بعد هذا ابداً. § سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ح ۲۹۰۰؛ صحيح ابن حبان، ج ۶، ص ۱۹۱.

همانا پیامبر (ص) عذر عایشه را از ابوبکر خواست ولی گمان نمی‌کرد که ابوبکر متعرض او شود. ابوبکر دست خود را بلند کرده و به صورت عایشه زده و بر سینه او کوفت. چون پیامبر (ص) این واقعه را دید ناراحت شد و فرمود: ای ابوبکر! دیگر بعد از این عذر عایشه را نمی‌خواهم.

۲۶. نعمان بن بشیر می‌گوید:

جاء ابوبكر يستأذن على النبي (ص) فسمع عائشة وهي رافعة صوتها على رسول الله (ص)، فاذن له، فدخل فقال: يا ابنة امّ رومان! - وتناولها - أترفعين صوتك على رسول الله؟ قال: فحال النبي بينه وبينها. § همان، ح ۲۹۰۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۱.

ابوبکر آمد و اذن دخول بر پیامبر (ص) گرفت. شنید عایشه صدایش را بر رسول خدا (ص) بلند نموده است. داخل خانه شد و گفت: ای دختر مادر رومان - این درحالی بود که با او درگیر شده بود - آیا صدای خود را بر رسول خدا بلند می‌کنی؟ نعمان می‌گوید: پیامبر (ص) بین او و عایشه واسطه شد.

صدای بلند کردن عایشه در برابر پیامبر (ص)، مخالفت با صریح قرآن است که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ (حجرات: ۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید.

↓

ص ۱۱۱

۲۷. از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

انّ من اصحابی من لا یرانی بعد ان افارقه. § سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ح ۲۹۸۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۰.

در بین اصحاب من کسانی هستند که بعد از رحلت من از دنیا، هرگز مرا نخواهند دید.

۲۸. زید بن ثابت می گوید:

احتجرت رسول الله (ص) حجيرةً بخصفة أو حصير، فخرج رسول الله يصلی فیها. قال: فتتبع إليه رجال و جاؤا يصلون بصلاته. قال: ثم جاؤوا ليلة فحضروا وابطأ رسول الله (ص) عنهم، قال: فلم يخرج إليهم، فرفعوا اصواتهم وحبسوا الباب. فخرج إليهم رسول الله (ص) مغضباً ... § صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۹ §

رسول خدا (ص) حجره‌ای کوچک درست کرده بود که با زیراندازی وصله شده یا حصیر، فرش شده بود. حضرت (ص) از خانه خارج شده و در آن نماز می خواندند. راوی می گوید: عده‌ای دنبال حضرت آمده و به او اقتدا کردند. او می گوید: مردم شبی در آنجا حاضر شدند ولی رسول خدا (ص) آن شب، در آن مکان حاضر نشد. مردم صدای خود را بلند کرده و با سنگ به درب حجره رسول خدا (ص) کوبیدند؛ حضرت در حالی که غضبناک بود از حجره بیرون آمد ...

۲۹. سهل بن سعد ساعدی می گوید:

ان رجلا- اطلع من جحر فی باب رسول الله (ص) ومع رسول الله (ص) مدری یحکک به رأسه. فلما رآه رسول الله (ص) قال: لو أعلم أنك

↑↓

ص ۱۱۲

تنظرنی لطعت به فی عینک. وقال رسول الله (ص): انما جعل الإذن من اجل البصر. § صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۱۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۹۸ §

مردی از سوراخ درب خانه رسول خدا (ص) او را نظاره می کرد در حالی که حضرت مشغول مالیدن گلی مخصوص به سر خود بود. چون رسول خدا (ص) او را دید فرمود: اگر می دانستم که مرا نگاه می کنی با این گل به دو چشمانت می زدم. و نیز فرمود: همانا برای دیدن داخل خانه دیگری اذن گرفتن قرار داده شد (و تو بدون اجازه به خانها نگاه کردی).

۳۰. انس می گوید:

انّ النبی (ص) کان مع احدی نساءه فمرّ به رجل فدعاه، فجاء فقال: یا فلان! هذه زوجتی فلانة. فقال: یا رسول الله! من كنت اظن به فلم اکن اظنّ بك. فقال رسول الله (ص): انّ الشیطان یجری من الإنسان مجری الدم. § صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۱۲ §

پیامبر (ص) همراه یکی از زنانش بود که مردی بر او گذر کرد. حضرت او را خواست. او آمد. حضرت فرمود: ای فلان! این زن من، فلانی است. او گفت: ای رسول خدا! به هر کس گمان بد برم به شما گمان بد نخواهم برد. حضرت فرمود: همانا شیطان در وجود انسان همانند خون جاری خواهد شد.

۳۱. عایشه می گوید:

رخص رسول الله (ص) فی امر فتنّزه عنه ناس من الناس، فبلغ ذلك النبی (ص) فغضب حتّی بان الغضب فی وجهه، ثم قال: ما بال

↑↓

ص ۱۱۳

أقوام یرغبون عما رخص لی فیهِ، فوالله لأنّنا اعلمهم بالله واشدهم له خشية. § صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۷۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۵۶ § رسول خدا (ص) درباره امری رخصت داد، ولی عده‌ای از مردم از آن اجتناب کردند. خبر آن به پیامبر (ص) رسید. حضرت چنان غضبناک شد که آثار غضب در صورتش نمایان گشت، آن گاه فرمود: چه شده است اقوامی را که از آنچه برای من در

آن رخصت داده شده اعراض می کنند؟! به خدا سوگند همانا من داناترین فرد به خدا و شدیدترین آنها در ترس از خدا هستم.
۳۲. براء بن عازب می گوید:

خرج رسول الله (ص) واصحابه، قال فاحرنا بالحجّ، فلما قدمنا مكه قال: اجعلوا حجكم عمره. قال: فقال الناس: يا رسول الله! قد أحرنا بالحجّ، فكيف نجعلها عمره؟! قال: انظروا ما آمركم به فافعلوا. فردوا عليه القول. فغضب ثم انطلق حتى دخل على عائشة غضبان، فرأت الغضب في وجهه فقالت: من اغضبك اغضبه الله. قال: ومالي لا اغضب وأنا آمر بالأمر فلا اتبع. §مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۳، ص ۲۳۳ §

رسول خدا واصحابش از مدینه خارج شدند. براء گفت: ما محرم به حج شدیم. چون به مکه رسیدیم حضرت فرمود: حجتان را تبدیل به عمره کنید. براء می گوید: مردم گفتند: ای رسول خدا! ما به حج احرام بستیم، چگونه آن را عمره قرار دهیم؟ حضرت فرمود: دقت کنید آنچه را که من به آن امر می کنم انجام دهید. ولی مردم سخن



ص ۱۱۴

پیامبر (ص) را رد کردند. حضرت غضبناک شد و در حال غضب بر عایشه وارد گشت. عایشه چون حالت غضب را در او مشاهده نمود گفت: هر کس تو را به غضب در آورد خدا او را به غضب در آورد. حضرت فرمود: چگونه غضب نکنم در حالی که من به کاری امر می کنم ولی مردم از من پیروی نمی کنند.

۳۳. بخاری درباره صلح حدیبیه نقل کرده که عمر بعد از نوشته شدن صلح نامه گفت:

فأتيت نبي الله (ص) فقلت: ألسنت نبي الله حقاً؟ قال: بلى. قلت: ألسنا على الحق وعدونا على الباطل؟ قال: بلى. قلت: فلم نعطي الدنيا في ديننا إذا؟ قال: أتى رسول الله ولست أعصيه وهو ناصري. قلت: أوليس كنت تحدثنا أنا سنأتى البيت فنطوف به؟ قال: بلى، أفأخبرك أنا نأتية العام؟ قال: قلت: لا. قال: فأنك آتية ومطوف به. قال: فأتيت ابابكر فقلت يا ابابكر! أليس هذا نبي الله حقاً؟ قال: بلى. قلت: ألسنا على الحق وعدونا على الباطل؟ قال: بلى. قلت: فلم نعطي الدنْيَةَ في ديننا إذا؟ قال: أيها الرجل! إنّه لرسول الله (ص) وليس يعصى ربّه وهو ناصره، فاستمسك بغرزه، فوالله أنّه على الحق. قلت: أليس كان يحدثنا أنا سنأتى البيت ونطوف به. قال: بلى، أفأخبرك أنّك تأتية العام. قلت: لا. قال: فانك آتية ومطوف به. قال الزهري: قال عمر: فعملت لذلك

اعمالاً. § صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۱ §

من به نزد رسول خدا آمدم و گفتم: آیا تو پیامبر به حقّ خدا نیستی؟ فرمود: آری. گفتم: آیا ما بر حقّ و دشمن ما بر باطل



ص ۱۱۵

نیست؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا در دینمان به افراد پست امتیاز می دهیم؟ حضرت فرمود: همانا من رسول خدایم و هرگز او را نافرمانی نخواهم کرد و او کمک کار من است. گفتم: آیا تو نبودی که به ما گفتی زود است که به مسجد الحرام رفته و خانه خدا را طواف خواهیم کرد. فرمود: آری، ولی آیا تو را خبر دادم که امسال چنین خواهیم کرد؟ گفتم: نه. فرمود: تو آنجا خواهی رفت و خانه خدا را طواف خواهی نمود.

عمر می گوید: نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای ابوبکر! آیا این، پیامبر به حقّ خدا نیست؟ گفت: آری. گفتم: آیا ما بر حقّ و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا ما در دینمان به افراد پست امتیاز دهیم؟! گفت: ای مرد! او رسول خداست و هرگز معصیت پروردگارش نمی کند و خدا یاور اوست، پس به ذیل عنایت او تمسک کن؛ زیرا به خدا او بر حقّ

است. گفتم: آیا او به ما قول نداده بود که ما را به خانه خدا برده و ما در آنجا طواف به جای آوریم؟ گفت: آری، ولی آیا خبر داده بود که تو امسال به حج می‌روی؟! گفتم: نخیر. گفت: تو آنجا خواهی رفت و طواف خواهی نمود. زهری می‌گوید: عمر گفت: به خاطر این موضوع من کارهایی انجام دادم.

در ادامه حدیث سابق آمده است:

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَةِ الْكِتَابِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا فَاَنْحَرُوا ثُمَّ اَحْلِقُوا. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَيَّ أُمُّ سَلْمَةَ فَذَكَرَ لَهَا

↑↓

ص ۱۱۶

ما لقي من الناس. فقالت أم سلمة: يا نبي الله! اتحب ذلك، اخرج لا تكلم احداً منهم كلمة حتى تنحر بدنك وتدعو حالقك فيحلقك. فخرج فلم يكلم احداً منهم حتى فعل ذلك؛ نحر بدنه ودعا حالقه فحلقه. فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا. § صحيح بخاری، ج ۲، ص ۹۷۸؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۱.

چون از قضیه صلح نامه فارغ شد رسول خدا (ص) به اصحاب خود فرمود: برخیزید و شتران خود را نحر کنید و سپس سرهای خود را بتراشید. راوی می‌گوید: به خدا سوگند! هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد تا اینکه سه بار حضرت این دستور را تکرار نمود. چون کسی به دستور حضرت توجهی ننمود بر ام سلمه وارد شد و جریان را به اطلاع او رسانید. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! اگر انجام این

عمل را دوست داری برو و با کسی سخن مگو تا اینکه شترت را ذبح کرده و سلمانی خود را دعوت کن تا سرت را تراشد. حضرت بیرون رفت و بدون آنکه با کسی سخن بگوید به سفارش ام سلمه عمل نمود. اصحاب چون چنین دیدند برخاسته و شتران خود را نحر کردند.

۳۴. عبدالله بن عمر می‌گوید:

لَمَّا تَوَفَّى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَاءِ ابْنَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اعْطِنِي قَمِيصَكَ اكْفَنِي فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ. فَاعْطَاهُ قَمِيصَهُ وَقَالَ: إِذَا فَرَغْتَ مِنْهُ فَادْنَاهُ. فَلَمَّا فَرَغَ آذَنَهُ بِهِ. فَجَاءَ لِيصَلِّيَ عَلَيْهِ فَجَذَبَهُ عُمَرُ فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ الْمُنَافِقِينَ؟! فَقَالَ: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أُنْ تَسْتَغْفِرْ

↑↓

ص ۱۱۷

لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؟! فَتَزَلَتْ وَ لَا تُصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تُقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِ فَتَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ. § صحيح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۸۴.

چون عبدالله بن ابی مُرد فرزندش به نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! لباست را بده تا پدرم را در آن کفن نمایم، و نیز از شما می‌خواهم که بر او نماز گزارده و برای او استغفار نمایی. حضرت لباسش را به او داد و فرمود: هرگاه از عمل او فارغ شدی مرا خبر ده. پیامبر (ص) آمد تا بر جنازه او نماز گزارد که عمر لباس حضرت را کشید و گفت: آیا خدا تو را از نماز بر منافقان نهی نکرده و نفرموده که اگر بر آنان استغفار کنی یا استغفار نکنی حتی اگر هفتاد بار استغفار نمایی هرگز آنان را نخواهد آمرزید؟! در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بر هیچ یک از آنان هنگامی که مردند هرگز نماز مگذار و بر قبر آنان نایست. لذا پیامبر (ص) نماز بر آنان را ترک نمود.

این حدیث دلالت بر نحوه برخورد خوشناتامیز عمر با پیامبر (ص) دارد آنجا که میگوید: «فجذ به عمر». و حال آنکه خداوند دستور تسلیم در برابر رسول خدا (ص) را میدهد و میفرماید: ... وَ يَسَلُّمُوا تَسْلِيمًا (احزاب: ۵۶)

این روایت نیز دلالت بر برخورد خوشناتامیز عمر در برابر پیامبر (ص) دارد.

۳۵. عبدالله بن عمر می گوید:

بعث رسول الله (ص) بعثاً وأمر عليهم اسامة بن زيد فطعن بعض الناس في أمرته، فقام رسول الله (ص) فقال: ان كنتم تطعنون في

↑↓

ص ۱۱۸

امرته فقد كنتم تطعنون في امره ابیه من قبل. وإيم الله! ان كان لخليقاً للإمارة ... § صحيح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۴۴؛ صحيح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۸۴ §

رسول خدا (ص) به فرماندهی اسامة بن زيد لشکری فرستاد. برخی از مردم در فرماندهی او طعن زدند. رسول خدا (ص) فرمود: اگر شما در امارت او طعن می‌زنید قبلاً در امارت پدرش نیز طعن وارد کردید. به خدا سوگند! او برای امیری لایق است ...

۳۶. ابن عباس می گوید:

لما اشتدّ بالنبي (ص) وجعه قال: ائتوني بكتاب الله اكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعده. قال عمر: انّ النبي غلبه الوجع، وعندنا كتاب الله حسينا، فاختلفوا وكثر اللغط. قال: قوموا عني ولا ينبغي عندى التنازع. فخرج ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله (ص) وبين كتابه. § همان، ج ۱، ص ۵۴ §

چون درد بر رسول خدا (ص) شدت گرفت فرمود: بر گاه ای بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم تا بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: همانا درد بر پیامبر (ص) غلبه کرده و کتاب خدا نزد ماست و ما را کفایت می‌کند. آنان اختلاف کرده و سر و صدای زیادی نمودند. حضرت فرمود: از نزد من بیرون روید؛ زیرا نزد من نزاع سزاوار نیست. ابن عباس می گوید: تمام مصیبت موقعی بود که مانع از نوشتن وصیت پیامبر (ص) شدند.

۳۷. جبیر بن مطعم می گوید:

↑↓

ص ۱۱۹

قلت: يا رسول الله! انهم يزعمون انه ليس لنا اجر بمكة. قال: لتأتينكم اجوركم ولو كنتم في جحر ثعلب. قال: فاصغى إلى رسول الله برأسه فقال: انّ في اصحابي منافقين. § مسند احمد، ج ۴، ص ۸۳؛ مسند طيالسی، ج ۱، ص ۱۲۸ §

گفتم: ای رسول خدا! آنان گمان می‌کنند که برای ما اجری در مکه نیست. حضرت فرمود: به شما اجرتان خواهد رسید گرچه در خانه روباه باشید. آن گاه رسول خدا (ص) سر خود را به طرف من کرده و فرمود: همانا در میان اصحابم افراد منافقی وجود دارد.

۳۸. ابوسعید خدری از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

لتتبعن سنن من قبلکم شبراً بشبر وذراعاً بذراع، حتّى لو سلکوا جحر ضبّ لسلكتموه. قلنا: يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: فمن. § صحيح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷۴؛ ج ۶، ص ۲۶۶۹؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۵۴ و ... §

به طور حتم شما از سنت‌های کسانی که قبل از شما بوده‌اند و جب به جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان

داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما نیز داخل می شوید. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما از افراد قبل از ما یهود و نصاری است؟ فرمود: آری.

۳۹. انس بن مالک می گوید:

ان رسول الله (ص) شاور حین بلغه اقبال ابي سفیان. قال: فتكلم ابوبکر فاعرض عنه، ثم تكلم عمر فاعرض عنه. فقام سعد بن عبادة فقال: ايانا تريد يا رسول الله، والذی نفسی بیده لو امرتنا أن نخيضها البحر لأخضناها ... § صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۹ §

↑↓

ص ۱۲۰

همانا رسول خدا (ص) هنگامی که خبر بازگشت ابوسفیان را برای جبران شکست جنگ بدر را شنید با اصحابش مشاوره نمود. ابوبکر مشورتی داد، ولی پیامبر روی خود را از او گرداند. عمر نیز مشورت داد، حضرت روی خود را از او نیز گرداند، تا اینکه سعد بن عباده برخاست و گفت: ما را اراده می کنی ای رسول خدا! قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر ما را دستور دهی که در دریا فرو رویم چنین خواهیم کرد ...

۴۰. بخاری به سندش از مسیب نقل کرده که گفت: براء بن عازب ۲ را ملاقات کردم و به او گفتم:

طوبی لک، صحبت النبی (ص) وبایعته تحت الشجرة. فقال: یابن اخی! انک لاتدری ما احدثنا بعده. § صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۲۹ §

خوشا به حال تو، با پیامبر مصاحبت کرده و با او زیر درخت بیعت نمودی. او گفت: ای پسر برادرم! تو نمی دانی که ما بعد از پیامبر (ص) چه کردیم.

۴۱. ابن حزم اندلسی از ولید بن جمیع نقل کرده:

انه قد روی اخباراً فیها ان ابابکر وعمر وعثمان وطلحة وسعد بن ابی وقاص ارادوا قتل النبی (ص) وإلقاءه من العقبة فی تبوک. § المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴ §

او روایاتی را نقل کرده که در آن آمده: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص اراده کردند تا پیامبر (ص) را به قتل رسانده و او را در تبوک از گردنه کوه به پایین پرتاب کنند.

↑↓

ص ۱۲۱

راوی این حدیث یعنی ولید بن جمیع به تعبیر یحیی بن معین ثقة است. احمد بن حنبل و ابوداؤد و ابوزرعه از او نفی بأس کرده اند. ابوحاتم او را صالح الحدیث می داند. ابن حبان او را در کتاب «الثقات» آورده است. یحیی بن سعید در آخر عمر از او روایت نقل می کرده است § تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۴۷۴ § و مهمتر آنکه وی از رجال صحیح بخاری است. ابن حجر از ابن حبان نقل کرده که ولید بن جمیع روایات منفردی را از افراد ثقة نقل می کرد که شباهتی به حدیث افراد ثقة نداشت

ابن سعد او را ثقة و دارای احادیث دانسته است § تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۵۴ §

نتیجه اینکه اهل سنت او را فردی موثق می دانند، ولی سبب وهن و طعن او از طرف برخی از افراد به جهت آن است که به واسطه ابوالطفیل از حدیث روایات اصحاب عقبه تبوک را نقل کرده است.

۴۲. مسلم به سندش از قیس بن عبّاد نقل کرده که گفت:

قلت لعمار: أرايتم صنيعكم هذا فيما كان من أمر علي، أرايأ رأيتموه أو شيئاً عهدته إليكم رسول الله (ص)؟! فقال: ما عهد الينا رسول الله (ص) شيئاً لم يعهده إلى الناس كافةً ولكن حذيفه أخبرني عن النبي (ص) أنه قال: في اصحابي اثنا عشر منافقاً، منهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط. § صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳.

به عمار گفتم: به من بگو: این چه کاری بود که در مورد کار علی [(ع)] انجام دادید، آیا رأی شما به اینجا رسیده بود یا چیزی بود



ص ۱۲۲

که رسول خدا (ص) از شما پیمان بر آن گرفته بود؟ عمار فرمود: رسول خدا (ص) عهدی را بر ما نداشته که به تمام مردم نداشته باشد، ولی حذیفه مرا از پیامبر (ص) خبر داد که فرمود: در میان اصحاب من دوازده منافق است، از بین آنها هشت نفر است که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند تا شتر وارد سوراخ سوزن گردد.

۴۳. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید:

ذكر ابو حامد في كتابه (سرّ العالمين و كشف ما في الدارين) فقال: في حديث من كنت مولاه فعلى مولاه: انّ عمر قال لعلي: بخ بخ، اصبحت مولى كل مؤمن. قال ابو حامد: هذا تسليم و رضى. ثم بعد هذا غلب الهوى حباً للرياسة و عقد البنود و أمر الخلافة و نهيهما، فحملهم على الخلاف فتبذوه و راء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون. § سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

ابو حامد در کتاب (سرّ العالمين و كشف ما في الدارين) در مورد حدیث (من كنت مولاه فهذا علي مولاه) می‌گوید: عمر به علی [(ع)] گفت: مبارک باد، مبارک باد، تو مولای هر مؤمنی شدی. او نیز می‌گوید: این، تسلیم و رضاست. آن گاه بعد از این، هوای نفس غلبه کرده و حبّ ریاست و عقد قراردادهای و امر و نهی خلافت آنان را بر مخالفت واداشت. لذا بیعت خود را پشت سرانداخته و با ثمن اندکی معاوضه نمودند و بد معامله‌ای انجام دادند.

۴۴. ذهبی می‌گوید:



ص ۱۲۳

هكذا هو كان عمر يقول: اقلوا الحديث عن رسول الله، و زجر غير واحد من الصحابة عن بثّ الحديث، و هذا مذهب لعمر و غيره، فبالله عليك إذا كان الإكثار من الحديث في دولة عمر كانوا يمنعون منه، مع صدقهم وعدالتهم ... § سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱.

عمر این چنین بود که می‌گفت: کمتر حدیث از رسول خدا (ص) نقل کنید، و عده‌ای از صحابه را از نشر حدیث جلوگیری کرد و این، مذهب عمر و غیر او بود. پناه به خدا که از زیاد نقل حدیث کردن در دولت عمر جلوگیری شد، با صداقت و عدالت آنها ...

۴۵. ابن سعد نقل کرده که عمر بن خطاب، خطاب به ابوهیره گفت: «يا عدوّ الله و عدوّ كتابه، سرقت مال الله» § طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۲؛ «ای دشمن خدا و دشمن کتابش، اموال خدا را به سرقت بردی».

۴۶. ابن عباس می‌گوید:

لَمَّا مَاتت زينب بنت رسول الله (ص) قال رسول الله (ص): الحقوها بسلفنا الخير عثمان بن مظعون. فبكت النساء، فجعل عمر يضربهن بسوطه، فاخذ رسول الله (ص) يده وقال: مهلاً يا عمر، دعهن يبكين، و اياكن و نعيق الشيطان ... و قعد رسول الله (ص) على سفير القبر و فاطمه إلى جنبه تبكى فجعل النبي (ص) يمسح عين فاطمه بثوبه رحمه لها. § مسند احمد، ج ١، صص ٣٩٣ و ٥٥١؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٢١٠ §

چون زينب دختر رسول خدا (ص) وفات يافت رسول خدا (ص) فرمود: او را به سلف خير ما عثمان بن مظعون ملحق كنيد. زنان گريستند.



ص ١٢٤

عمر شروع به زدن زنان با تازيانه کرد. رسول خدا (ص) دست او را گرفت و فرمود: دست بردار ای عمر! آنان را رها کن تا بگريند، و زنان را دستور داد که حرفی شیطانی نزنند ... رسول خدا (ص) بر لب قبر نشست و فاطمه در کنار او گريه می کرد و پیامبر (ص) با لباسش از روی ترحم اشک های فاطمه را پاک می نمود.

٤٧. مسلم از عمر بن خطاب نقل کرده که به حضرت علی (ع) و عباس گفت:

فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِي رَسُولِ اللَّهِ، فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ عَنِ ابْنَيْهَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فَأَيْتِمَاهُ كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَصَادِقٌ، بَارٌّ، رَاشِدٌ، تَابِعٌ لِلْحَقِّ. ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ وَ أَنَا وَلِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ وَلِي أَبِي بَكْرٍ، فَأَيْتِمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا. § صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤٣ §

چون رسول خدا (ص) وفات يافت ابوبکر گفت: من جانشين رسول خدايم. شما دو نفر به نزد او آمده و تو ميراثت که از فرزند برادرت بود را طلب می کردی و او درخواست ارث همسرش از جهت پدرش را داشت. ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) فرموده: ما چیزی به ارث نمی گذاريم، آن چه را گذاشته ايم همه صدقه است. شما دو نفر او را دروغگو، گناه کار، حيله گر و خائن به حساب آورديد، در حالی که خداوند می دانست که او راستگو، نیکوکار، رشيد، و پيرو حق است. آن گاه ابوبکر وفات کرد و من جانشين



ص ١٢٥

رسول خدا و جانشين ابوبکر. شما دو نفر مرا نيز دروغگو، گناه کار، حيله گر و خائن دانستيد.

٤٨. بعجة بن عبدالله جهني می گوید:

تزوج رجل منّا امرأة من جهنيّة، فولدت له تماماً لسته أشهر، فانطلق زوجها عثمان بن عفان، فامر برجمها. فبلغ ذلك علياً ٢ فأتاه فقال: ماتصنع؟ قال: ولدت تماماً لسته أشهر و هل يكون ذلك؟ قال علي ٢: أما سمعت الله تعالى يقول، وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَ قَالَ: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ § بقره: ٢٣٣ §، فكم تجده بقي إلا سته أشهر؟ فقال عثمان: والله ما فطنت لهذا! علي بالمرأة، فوجدوه قد فرغ عنها. و كان من قولها لأختها: يا اخيه! لا تحزني، فوالله ما كشف فرجى احد قط غيره. قال: فشب الغلام بعد فاعترف الرجل به و كان من اشبه الناس به. قال: فرأيت الرجل بعد يتساقط عضواً عضواً علي فراشه. § الدر المنثور، ج ٦، ص ٩؛ موطأ مالك، ج ٢، ص ١٢٥ §

مردی از اقوام ما با زنی از قبیله جهنیه ازدواج کرد و برای او بچه ای شش ماهه به دنیا آورد. همسرش او را نزد عثمان بن عفان

برد و او دستور داد تا زن را سنگسار نمایند. خبر به علی ۲ رسید، نزد او آمد و فرمود: چه می‌کنی؟ گفت: او بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورده است، آیا چنین چیزی می‌شود؟ علی ۲ فرمود: آیا قول خداوند متعال را نشنیده‌ای: (حمل و شیردادن او سی ماه است). و اینکه فرمود: (دو سال کامل) یعنی شیر دادن اوست، چه مقدار از سی ماه

↑↓

ص ۱۲۶

باقی می‌ماند؟ آیا غیر از شش ماه است - که اقل حمل می‌باشد -؟ عثمان گفت: به خدا سوگند! این مطلب را نمی‌دانستم، آن زن را به سوی من بازگردانید. ولی مشاهده کردند که کار تمام شده و او را سنگسار نموده‌اند. از جمله سخنان آن زن با خواهرش این بود: ای خواهرم! محزون مباش، به خدا سوگند که فرج مرا کسی جز او کشف نکرده است. راوی می‌گوید: بچه بعد از آن واقعه بزرگ شد و آن مرد اعتراف به فرزندیش نمود و اینکه از همه مردم به او نزدیک‌تر است. راوی می‌گوید: بعد از اعتراف، آن مرد را دیدم که اعضای بدنش بر روی زیراندازش می‌ریخت.

۴۹. احمد بن حنبل از عبدالله بن ثابت نقل کرده که گفت:

جاء عمر بن الخطاب إلى النبي (ص) فقال: يا رسول الله! أتى مررت بأخ لي من قريظة فكتب لي جوامع من التوراة، ألا اعرضها عليك؟ قال: فتغير وجه رسول الله (ص)... § مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۹ §

عمر بن خطاب نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! من بر برادرم از بنی قریظه مرور کردم و او جوامعی از تورات را بر من نوشت، آیا می‌خواهی آنها را بر تو عرضه کنم؟ عبدالله می‌گوید: رنگ رخسار رسول خدا (ص) تغییر کرد ... دارمی نیز به سند خود از جابر نقل می‌کند که گفت:

انّ عمر بن الخطاب أتى رسول الله (ص) بنسخة من التوراة فقال: يا رسول الله! هذه نسخة من التوراة. فسكت، فجعل يقرأ ووجه رسول الله (ص) يتغير، فقال ابوبكر: ثكلتك الثواكل! ماترى ما بوجه

↑↓

ص: ۱۲۷

رسول الله! فنظر عمر إلى وجه رسول الله، فقال: اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله، رضينا بالله رباً و بالإسلام ديناً و بمحمد نبياً. فقال رسول الله (ص): والذی نفس محمد بیده لو بدی لکم موسی فاتبعتموه و ترکتمونی لضللتم عن سواء السبیل، ولو کان حیاً و ادرك نبوتی لا تبعنی. § سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۹ و §...

همانا عمر بن خطاب با نسخه‌ای از تورات نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! این نسخه‌ای از تورات است. حضرت ساکت شد. عمر همین‌طور آن را می‌خواند و صورت رسول خدا (ص) تغییر می‌کرد. ابوبکر گفت: مادرهای جوان مرده بر تو بگریند! نمی‌بینی که چگونه چهره حضرت تغییر کرده است؟! عمر به چهره رسول خدا (ص) نظر کرده و گفت: پناه بر خدا از غضب خدا و غضب رسولش. راضی شدیم به ربوبیت خداوند و دین اسلام و نبوت پیامبر (ص). رسول خدا (ص) فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست اگر موسی (ع) بر شما ظاهر می‌شد و شما از او پیروی می‌کردید و مرا رها می‌کردید به طور حتم از راه مستقیم گمراه می‌شدید، و اگر او زنده بود و نبوت مرا درک می‌کرد به طور قطع از من پیروی می‌نمود.

سیوطی نیز نقل می‌کند: «انّ عمر کان یأتی اليهود فیسمع منهم التوراة» § اسباب النزول، ج ۱، ص ۲۱ §؛ «عمر به نزد یهود می‌آمد و از آنها استماع تورات می‌نمود».

و نیز احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده‌اند:

↑↓

ص: ۱۲۸

جاء عمر بن الخطاب إلى الرسول (ص) بترجمة التوراة و جعل يتلوها على النبي (ص) و وجه النبي يتمر و قال له رسول الله (ص): أمهؤ كون انتم؟! لقد جئتكم بها نقيئة بيضاء، والله لو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي. § مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۷؛

البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۱۳۳؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۱ §.

عمر بن خطاب نزد رسول خدا (ص) با ترجمه تورات آمد و شروع به تلاوت آن بر پیامبر (ص) نمود و حضرت صورتش متغیر می شد. پیامبر (ص) به او فرمود: آیا شما یهودی شده‌اید؟! من برای شما قرآنی پاک و روشن آورده‌ام، به خدا سوگند! اگر موسی زنده بود راهی به جز پیروی از من را نداشت.

و نیز ابن حزم اندلسی نقل کرده:

فقد سمح الخليفة الثاني لكعب الأحبار بأن يقرأ التوراة آناء الليل والنهار. § الفِصل، ج ۱، ص ۲۱۷ §.

خليفة دوم به كعب الأحبار اجازه داده بود تا تورات را شبانه‌روز بخواند.

۵۰. احمد بن حنبل نقل کرده:

كاد الخيران ان يهلكا: ابوبكر و عمر، لما قدم على النبي وفد بني تميم اشار احدهما بالأقرع و اشار الآخر بغيره. قال ابوبكر لعمر: انما اردت خلافي. فقال عمر: ما اردت خلافيك. فارتفعت اصواتهما عند النبي فنزلت: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا

↑↓

ص ۱۲۹

أَصْوَاتِكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ § حجات: ۲ §.

§ مسند احمد، ج ۴، ص ۶ §.

نزدیک بود که آن دو یعنی ابوبکر و عمر هلاک شوند؛ زمانی که قافله بنی تمیم بر پیامبر (ص) وارد شدند و یکی از آن دو به اقرع اشاره کرده و دیگری به شخص دیگر اشاره نمود. ابوبکر به عمر گفت: آیا تو اراده مخالفت با من را کرده‌ای؟ عمر گفت: من اراده مخالفت با تو را ننموده‌ام. صدای آن دو نزد پیامبر (ص) بلند شد. در آن هنگام بود که این آیه نازل شد: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید [و داد و فریاد نزنید] آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی صدا بلند می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید!)

۵۱. مسلم به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند:

دخل ابوبكر يستأذن على رسول الله (ص) فوجد الناس جلوساً ببابه لم يؤذن لأحد منهم. قال: فأذن لأبي بكر فدخل ثم أقبل عمر فاستأذن فأذن له. فوجد النبي (ص) جالساً حوله نساؤه واجماً ساكناً. قال: فقال: لأقولن شيئاً أضحك النبي (ص). فقال: يا رسول الله! لو رأيت بنت خارجة سألتني النفقة فقلت لها فوجأت عنقها. فضحك رسول الله (ص) و قال: هن حولي كماترى يسألني النفقة. فقام ابوبكر إلى عايشة يجأ عنقها، فقام عمر إلى

↑↓

ص ۱۳۰

حفصة يجأ عنقها، كلاهما يقول تسألن رسول الله (ص) ما ليس عنده؟ فقلن: والله مانسأل رسول الله (ص) شيئاً أبداً ليس عنده.

ثم اعتزلهنَّ شهراً أو تسعاً و عشرين ... § صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، صص ۸۰ و ۸۱.

ابوبکر وارد شد تا از رسول خدا (ص) اذن دخول گیرد که دید مردم بر در خانه حضرت نشسته و به کسی اجازه ورود نمی‌دهد. پیامبر (ص) به ابوبکر اذن داد و او داخل خانه شد، سپس عمر آمد و اذن خواست، به او نیز اذن دخول داده شد. عمر پیامبر را در حالی مشاهده کرد که نشسته و اطراف او همسرانش قرار داشتند ولی حضرت از شدت غم و اندوه سکوت کرده و با کسی سخن نمی‌گوید. جابر می‌گوید: عمر گفت: الآن چیزی می‌گویم که پیامبر (ص) را به خنده درآورم. گفت: ای رسول خدا (ص)! نبودی ببینی دختر خارجه - همسر من - از من نفقه‌اش را درخواست کرد به طرف او رفته و گردنش را فشار دادم. حضرت در این هنگام خندید و فرمود: این زنان دور من هستند و همان‌طور که می‌بینی از من تقاضای نفقه دارند. در این هنگام ابوبکر به طرف عایشه حرکت کرد و گردن او را گرفته و فشار داد. آن‌گاه عمر برخاست و به طرف حفصه رفته و گردن او را فشرد. و هر دو در آن هنگام می‌گفتند: شما از رسول خدا (ص) چیزی می‌خواهید که ندارد؟ همگی گفتند: به خدا سوگند! هرگز ما از رسول خدا (ص) چیزی را که نداشته باشد نمی‌خواهیم. سپس حضرت یک ماه و یا بیست و نه روز از آنها کناره گرفت ...

↑↓

ص ۱۳۱

۵۲. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «وكان في اخلاق عمر و الفاظه جفا، و عنجهية ظاهرة» § شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۱؛ «در اخلاق و کلمات عمر جفا و کبر ظاهر بود».

و نیز می‌گوید:

وكان سريعاً إلى المساء، كثير الجبه والشم و السب. § همان، ج ۴، ص ۴۵۷.

عمر کسی بود که زود بد می‌گفت و بد رفتاری می‌کرد، و زیاد می‌زد و دشنام و سب می‌کرد.

۵۳. بخاری به سندش از ابوقتاده نقل کرده که گفت:

لما كان يوم حنين نظرت إلى رجل من المسلمين يقاتل رجلاً من المشركين ... و انهزم المسلمون و انهزمت معهم، فإذا بعمر بن الخطاب في الناس. فقلت له: ما شأن الناس؟ قال: امر الله ... § صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۷.

در جنگ حنین به شخصی از مسلمانان نظر کردم که با شخصی از مشرکان می‌جنگید ... مسلمانان فرار کردند و من نیز با آنها فرار نمودم، ناگهان عمر بن خطاب را در میان فرارکنندگان مشاهده کردم. به او گفتم: چه شده این مردم را؟ گفت: خواست خداست ...

فخر رازی می‌گوید: «از جمله فرارکنندگان در جنگ احد عمر، عثمان، سعد و عقبه بود ...» § مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۶۲.

۵۴. ابن عباس نقل می‌کند:

قام فينا رسول الله (ص) خطيباً بموعظة فقال: يا أيها الناس! انكم تحشرون إلى الله حفاة عراة غرلا كما بدأنا أول خلق نعيده

↑↓

ص ۱۳۲

وَعِيداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ، أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلْقِ يَكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ (ع). أَلَا وَانَّهُ سِجَاءُ بَرَجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ. فَأَقُولُ: كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ* إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. قال: فيقال لي: أَنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ اعْتَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ. § صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢١٩٤. رسول خدا (ص) در میان ما ایستاده خطبه خواند و ما را موعظه کرد و فرمود: ای مردم! شما روز قیامت به سوی خدا پابرنه، لخت و ختنه نشده محشور می گردید (همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم این وعده ای است بر ما و قطعاً آن را انجام خواهیم داد). آگاه باشید که اولین خلاق در روز قیامت که پوشیده می شود ابراهیم (ع) است. آگاه باشید که زود است مردانی از امت من را به طرف جهنم

برند. می گویم: ای پروردگارم اینان اصحاب من هستند؟! گفته می شود: نمی دانی که بعد از تو چه کردند. من همانند بنده صالح می گویم: (ومن بر آنان مادامی که در میانشان بودم گواهم ولی هنگامی که وفات کردم تو مراقب آنانی، و تو بر هر چیزی گواهی. اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند، و اگر از آنان بگذری تو عزیز و حکیمی). حضرت فرمود: به من گفته می شود: از هنگامی که از آنان جدا شدی دائماً در حال ارتداد بودند.



ص ١٣٣

آنچه تاکنون گذشت ذکر شواهد تاریخی و حدیثی بر مخالفت صحابه با رسول خدا (ص) و علاوه بر آن روایت حوض از سرنوشت عده ای از اصحاب در روز قیامت پرده بر میدارد.

احادیث حوض

١. ابوهریره در حدیثی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

... وَأَنَا فَرَطَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَيُذَادُنُ الرَّجُلَ عَنِ حَوْضِي كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرَ الضَّالَّ، أَنَادِيهِمْ أَلَا هَلُمَّ أَلَا هَلُمَّ، فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ قَدْ بَدَلُوا.

فاقول: فسحفاً فسحفاً فسحفاً. § مسند ابی عوانه، ج ١، ص ١٢٢؛ ج ١، ص ١٣٨

... من در کنار حوض نظاره گر شمایم، از حوضم افراد را دور می کنند آن گونه که شتر گم گشته دور می شود. آنان را ندا

می دهم آی پیش من آیید، آی پیش من آیید. گفته می شود: همانا اینان

تبدیل دین کردند. می گویم: نابود باشند، نابود باشند، نابود باشند.

و نیز از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

بينا انا نائم - قائم - إذا زمره حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم؟ قال: أنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري. ثم إذا زمره حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم. قلت:

أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: ما شأنهم؟ قال: أنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري، لا يخلص منهم إلا مثل همل النعم.

§ صحيح بخاری، ج ٥، ص ٢٤٠٧



ص ١٣٤

هنگامی که من خوابیده ام - ایستاده ام - ناگهان دسته ای را می آورند و چون آنان را می شناسم مردی از بین من و آنان بیرون

می آید و می گوید: حرکت کنید. می گویم: به کجا؟ می گوید به خدا به طرف آتش دوزخ. می گویم: چه کرده اند؟ می گوید:

آنان بعد از تو مرتد شده و به قهقرا باز گشتند. آن گاه دسته ای دیگر را می آورند و چون آنان را می شناسم مردی از بین من

وآنان بیرون می آید و می گوید:

حرکت کنید. می گویم: به کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به طرف آتش. می گویم: چه کرده‌اند؟ می گوید: آنان بعد از تو مرتد شده و به قهقرا باز گشتند. واز آنان جز افراد اندکی خلاصی نمی یابند.

۲. عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، فلیرفعنّ إلی رجال منکم حتّی إذا أهویت لأناولهم اختلجوا دونی، فاقول: أی ربّ اصحابی، یقول: لاتدری ما احدثوا بعدک. § صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۸۷ §

من منتظر شما در کنار حوض می باشم که مردانی از شما را جلوی من می آورند و چون قصد می کنم که به آنان دسترسی پیدا کنم مانع می شوند. می گویم: ای پروردگارم! اینان اصحاب من می باشند؟! خداوند می فرماید: نمی دانی بعد از تو چه کردند.

۳. انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

لیردّن علی ناس من اصحابی الحوض حتّی عرفهم اختلجوا دونی، فاقول: اصحابی، فیقول: لاتدری ما احدثوا بعدک. § همان، ج ۵، ص ۲۴۰۶ §

↓

ص ۱۳۵

بر من در کنار حوض تعداد بسیاری از اصحابم را می آورند و چون آنان را می شناسم مرا مانع می شوند می گویم: اینان اصحاب من هستند؟! خطاب می رسد: تو نمی دانی که آنها بعد از تو چه کردند.

۴. ابوحازم می گوید: از سهل شنیدم که می گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) که می فرمود:

أنا فرطکم علی الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم یظماً ابداً. ولیردّن علی اقوام أعرفهم ویعرفونی، ثمّ یحال بینی وینهم. من پیشتاز شما در وارد شدن بر حوض (کوثرم)، حوضی که هر کس از آب آن بیاشامد سیراب خواهد شد، و کسی که سیراب شود هرگز تشنه نخواهد شد. و به طور حتم بر من اقوامی وارد شوند که من آنان را می شناسم، آنان نیز مرا می شناسند. آن گاه بین من و آنان فاصله می شود.

ابوحازم در ادامه می گوید: هنگامی که من این حدیث را نقل می کردم نعمان بن ابی عیاش آن را شنید و گفت: «این گونه از سهل حدیث شنیدی؟» گفتم: «آری». او گفت: «ومن گواهی می دهم بر ابوسعید خدری که از او شنیدم با زیاده‌ای که داشت می گفت: پیامبر (ص) می گوید: آنان از منند، خطاب می رسد:

أنک لاتدری ما عملوا بعدک، فاقول: سحقا سحقا لمن بدل بعدی. § صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۳؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۶؛ ج ۶، ص ۲۵۸۷ §

نمی دانی که بعد از تو چه کردند؟ من هم می گویم: نفرین باد نفرین باد بر کسانی که بعد از من تغییر و تبدیل کردند.

↓

ص: ۱۳۶

۵. حدیفه می گوید: رسول خدا (ص) به من فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، ولأنازعنّ اقواماً ثمّ لأغلبنّ علیهم، فاقول: یا ربّ اصحابی، فیقال: أنک لاتدری ما احدثوا بعدک. § صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۴ §

من در کنار حوض منتظر شما هستم و با گروه‌هایی نزاع خواهم کرد آن گاه بر آنان غلبه خواهم نمود. عرض می کنم: بار

خدایا! اینان اصحاب من هستند؟! خطاب می‌رسد: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند؟

۶. ام سلمه می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

أَنْتِي فِرْطُ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَإِذَا يَأْتِيَنَّ أَحَدُكُمْ فَيَذِبْ عَنِّي كَمَا يَذِبُ الْبَعِيرُ الضَّالَّ، فَأَقُولُ فِيمَ هَذَا؟ فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ. فاقول: سحقاً. § همان، ج ۴، ص ۱۷۹۵.

من در کنار حوض نظاره‌گر شما می‌آید، ولی او را از من دور می‌سازند آن‌گونه که شتر گمشده دور می‌گردد. می‌گویم: برای چه؟ گفته می‌شود: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. می‌گویم: نابود باشند.

و نیز می‌گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! بَيْنَا أَنَا عَلَى الْحَوْضِ أَذْ مَرِّ بَكْمَ زَمْرًا تَذْهَبُ بِكُمُ الطَّرِيقَ، أَلَا هَلُمَّ إِلَى الطَّرِيقِ، فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ وَرَائِي: أَنْتُمْ بَدَلُوا بَعْدَكَ. فاقول: أَلَا سَحَقًا أَلَا سَحَقًا. § السنن الكبرى، ج ۶، ص ۴۴۹؛ مسند ابن راهويه، ج ۱، ص ۲۰۰.

↑↓

ص ۱۳۷

ای مردم! در آن هنگام که من در کنار حوض هستم ناگهان دسته‌ای از شما را از راهی می‌برند. صدا می‌زنم: آگاه باشید! از این راه بیاورید. کسی از پشت سر من ندا می‌دهد: آنان بعد از تو در دین تبدیل نمودند. می‌گویم: نابود باد، نابود باد.

و نیز می‌گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که بر این منبر می‌فرمود:

أَنْتِي سَلَفُ لَكُمْ عَلَى الْكُوْثَرِ، فَبَيْنَا أَنَا عَلَيْهِ أَذْ مَرِّ بَكْمَ أَرْسَالًا مُخَالَفًا لَكُمْ، فَنَادَى: هَلُمَّ، فَيُنَادِي مُنَادٍ يَقُولُ: أَلَا أَنْتُمْ قَدْ بَدَلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: أَلَا سَحَقًا. § مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۵۵.

من پیشتاز شما بر حوض کوثر، در آن هنگامی که من در کنار آن هستم عده‌ای مخالف شما را حرکت می‌دهند، و منادی ندا می‌دهد حرکت کنید. منادی دیگر می‌گوید: آگاه باشید! اینان بعد از تو دین را تغییر دادند. می‌گویم: نابود باشند.

از مجموعه این روایات و شواهد تاریخی میتوان استفاده کرد نظریه حجت سنت صحابه پایه و اساس ندارد. زیرا لازمه چنین حجیتی پیروی از خطاها و گناهان آنان میباشد و حال آنکه خدا به چنین چیزی فرمان نداده است.

↑↓

ص: ۱۳۸

دلال حجیت سنت سلف

اشاره

↑↓

ص ۱۳۹

اشاره

سلفی‌ها بر حجیت سنت سلف خصوصاً صحابه به ادله‌ای تمسک کرده‌اند. از آنجا که ابن قیم جوزیه در این زمینه مفصل بحث کرده و از بزرگان خط سلفیه است. لذا به ادله او پرداخته و سپس آنها را نقد خواهیم کرد:

دلیل اول:

اشاره

خداوند متعال می فرماید:

وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که



ص ۱۴۰

نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

ابن قیم جوزیه می گوید:

فوجه الدلالة ان الله تعالى اثني على من اتبعهم، فإذا قالوا قولاً فاتبعهم متبع عليه قبل أن يعرف صحته فهو متبع لهم، فيجب أن يكون محموداً على ذلك وأن يستحق الرضوان، ولو كان اتباعهم تقليداً محضاً كتقليد بعض المفتين لم يستحق من اتبعهم الرضوان إلبا أن يكون عامياً، فأما العلماء المجتهدون فلا يجوز لهم اتباعهم حينئذ ... §اعلام الموقعين، ج ۴، صص ۱۲۳ و §.۱۲۴

کیفیت دلالت آیه این است که خداوند متعال کسانی را که از صحابه پیروی کرده ستایش نموده است. پس هرگاه صحابه کلامی را گفتند و کسی از آنان پیروی نمود قبل از آنکه پی به صحت آن ببرد، او پیرو صحابه است. لذا واجب است که بر این عملش ستایش گردد و مستحق خشنودی خدا شود، و اگر پیروی از آنان تقلید محض باشد همانند تقلید برخی از مفتیان، پیروی از صحابه موجب خشنودی خدا نیست، مگر آنکه او عامی باشد، و علمای مجتهد در این هنگام پیرویشان جایز نیست ...

پاسخ

اولاً: مراد به پیروی از سابقین پیروی در آن چیزی است که بر آن سبقت گرفتند که همان ایمان به خدا و رسول و اطاعت آن دو است، نه



ص ۱۴۱

پیروی مطلق صحابه. و مقصود از پیروان نیک صحابه پیروان در ایمان به خدا و رسول و اطاعت آن دو است.

ثانیاً: بر فرض دلالت آیه بر جواز پیروی از سابقین، مقید به مثل آیه: ... وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (احزاب: ۳۶) است. و لذا اگر ثابت شد که برخی از صحابه اهل اطاعت نبوده بلکه معصیت کار بوده‌اند پیروی از آنها پیروی از ضلالت

خواهد بود.

ثالثاً: اگر این آیه دلالت بر حجیت سنت صحابه داشته باشد، دلیل، خودش را نقض می‌کند؛ یعنی آیه دلالت بر عدم حجیت سنت صحابه دارد؛ زیرا سنت آنان بر عدم التزام به سنت یک‌دیگر بوده است.

دلیل دوم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (یس: ۲۱)

از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!

ابن قیم می‌گوید:

هذا قصة الله سبحانه وتعالى عن صاحب ياسين على سبيل الرضا بهذه المقالة والثناء على قائلها والإقرار له عليها، وكل واحد من الصحابة لم يسألنا أجراً وهم مهتدون، بدليل قوله تعالى خطاباً لهم: ... وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، و (لعل) من الله واجب ... وكل من هداه فهو مهتد فيجب اتباعه بالآية. § اعلام الموقعين، ج ۴، ص

§. ۱۳۰



ص ۱۴۲

در این آیه خداوند سبحان و متعال قصه صاحب یاسین را از روی رضایت به جهت این گفتار و ستایش از گوینده آن و اقرار بر آن بازگو کرده است، و هر یک از صحابه نیز چنین بوده‌اند که اجرت طلب نکرده در حالی که خود هدایت شده بودند به دلیل گفتار خدای متعال در خطاب به آنان که فرمود: (و شما بر لب پرتگاه از جهنم بودید که شما را از آن نجات داد، اینچنین خداوند برای شما آیاتش را بیان می‌کند شاید که هدایت شوید) و لعل از خداوند واجب است ... و هر که را خداوند هدایت کرده او هدایت شده است و لذا پیروی از او به این آیه واجب می‌شود.

پاسخ

اولاً: مقصود از مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ رسولان است همان‌گونه که از آیات سابق بر این آیه استفاده می‌شود آنجا که می‌فرماید:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ * ... وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (یس: ۱۳-۲۱)

و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛ هنگامی که دو نفر از رسولان را بسوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سوّمی فرستادیم ... و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من!



ص: ۱۴۳

از فرستادگان (خدا) پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!
ثانیاً: هدایت با حجیت سنت به نحو موضوعیت و مرجعیت دینی فرق میکند و هر کسی که هدایت پیدا کرد دلیل بر حجیت سنت او نیست؛ زیرا این عنوان برای شخص معصوم است.
ثالثاً: بر فرض تمام بودن دلالت آیه، اختصاص به صحابه ندارد بلکه شامل تمام افراد صالح که این دو صفت را داشته باشند می‌شود، در حالی که ابن قیم چنین مطلب مطلقاً را قبول ندارد.
رابعاً: برخی از آیات و روایات دلالت دارد بر اینکه وصف هدایت بر آنان تا آخر عمر باقی نماند؛ زیرا کارهای خلافی از آنان سرزد.
خامساً: «لعل» که در آیه آمد برای مکلف است نه خدا یعنی چنین امید از شما می‌رود که با دیدن آیات خدا هدایت شوید.

دلیل سوم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید: ... وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ... «... و از راه کسانی پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من آمده‌اند ...».
(لقمان: ۱۵)
ابن قیم می‌نویسد:

وكل من الصحابة منيب إلى الله فيجب اتباع سبيله واقواله واعتقاداته من اكبر سبيله. والدليل على أنهم منيبون إلى الله تعالى أن الله تعالى قد هداهم وقد قال: ... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. §اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۰. §



ص ۱۴۴

وهر کدام از صحابه به سوی خدا بازگشته‌اند و لذا پیروی از راه و گفتار آنان واجب است و اعتقادات آنان از بزرگ‌ترین راه آنان به حساب می‌آید. و دلیل بر اینکه آنان به سوی خدای متعال بازگشته‌اند اینکه خداوند متعال آنها را هدایت کرده آنجا که می‌فرماید: (... و هدایت می‌کند به او کسی که به سوی خدا بازگشته است).

پاسخ

اولاً: بر فرض صحت استدلال به این آیه، لازم می‌آید که بر پیامبر (ص) نیز پیروی از صحابه لازم باشد؛ زیرا امر در آیه مطلق است.

ثانیاً: پیروی از راه به معنای حجیت سنت نیست؛ زیرا مقصود به راه، راه اطاعت خدا و بازگشت به اوست.
ثالثاً: ظاهر آیه این است که مقصود از مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ کسی است که به صورت دائمی این صفت برای اوست، در حالی که مطابق برخی از آیات و روایات، عده‌ای از صحابه بر این صفت دوام نداشتند.

رابعاً: ظاهر آیه مربوط به انبیای پیشین است که پیامبر (ص) مأمور به پیروی از روش آنان شده است. خامساً: به چه دلیل تمام صحابه اهل انابه بوده اند؟

دلیل چهارم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ... (یوسف: ۱۰۸)



ص: ۱۴۵

بگو: این راه من است، من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم!

ابن قیم می‌گوید:

فاخبر تعالی انّ من اتبع الرسول يدعو إلى الله ومن دعا إلى الله على بصيرة وحب اتباعه؛ لقوله تعالى فيما حكاه عن الجن ورضيه: يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ § احقاف: ۳۱، ولأنّ من دعا إلى الله على بصيرة فقد دعا إلى الحق عالماً به والدعاء إلى احكام الله دعاء إلى الله؛ لانه دعاء إلى طاعته فيما امر ونهى، وإذا فالصحابه قد اتبعوا الرسول (ص)، فيجب اتباعهم إذا دعوا إلى الله. § اعلام الموقعين، ج ۴، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

خدای متعال خبر داده که هر کس از رسول پیروی کرده به سوی خدا دعوت می‌کند و کسی که به سوی خدا با بصیرت دعوت کند پیروی او واجب است؛ به جهت قول خداوند متعال در آنچه از جن نقل کرده و به آن رضایت داده است: (ای قوم ما دعوت کننده به سوی خدا را اجابت کرده و به او ایمان آورید). و به جهت آنکه دعوت کننده به سوی خدا با بصیرت به حق دعوت نموده در حالی که به آن عالم است، و دعوت به احکام خدا دعوت به سوی خداست؛ زیرا دعوت به طاعت او در اوامر و نواهی است، و لذا صحابه پیرو رسولند، پس پیروی آنان در صورتی که دعوت به خدا می‌کنند لازم است.

پاسخ



ص ۱۴۶

اولاً: آیه فوق دلالت بر وجوب پیروی از هر کسی که از پیامبر (ص) پیروی کرده و دعوت به سوی خدا نموده، ندارد، و مقصود از آیه یا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ که ابن قیم آن را به عنوان شاهد آورده شخص رسول معصوم از هر گناه و اشتباه است. ثانیاً: بر فرض دلالت آیه سخن در آن است که آیا عموم صحابه پیروی از دستورات پیامبر (ص) داشته‌اند تا مصداق آیه قرار گیرند؟ از این آیه این مطلب استفاده نمی‌شود.

ثالثاً: بر فرض صحت استدلال به این آیه، اختصاص به صحابه ندارد، بلکه شامل همه مؤمنان و پیروان رسول اکرم (ص) می‌شود و کسی قائل به حجیت سنت تمام مؤمنان نشده است.

خداوند متعال می‌فرماید: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ...؛ «بگو: حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش!...» (نمل: ۵۹)
ابن قیم جوزیه می‌گوید:

قال ابن عباس فی روایة ابي مالک: هم اصحاب محمد (ص)، والدلیل علی ذلك قوله تعالی: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، وحقیقة الاصطفاء: افتعال من التصفیة، فیکون قد صفاهم من الأکدار... §اعلام الموقعین، ج ۴ ص ۱۳۱ §



ص ۱۴۷

ابن عباس بنا بر روایت ابی مالک گفته که مقصود از این آیه اصحاب محمد (ص) است، و دلیل بر آن قول خداوند متعال است که فرمود: (آن‌گاه کتاب را نزد برگزیدگان خود از بندگانمان به ارث گذاشتیم)، و حقیقت اصطفاء، از باب افتعال و از ماده تصفیه است، پس خداوند آنان را از کدورت‌ها تصفیه کرده است ...

اولاً: روایتی که ابن قیم به آن استدلال کرده ثابت نشده و در هیچ یک از صحاح و سنن معتبر نزد اهل سنت نیامده است.
ثانیاً: بر فرض ثبوت روایت حکایت از رأی ابن عباس دارد، و حجیت رأیش اول الکلام است.
ثالثاً: اختلاف صحابه، دلیل بر عدم عصمت آنها است و اینکه آنان از افرادی نیستند که برگزیده بوده و از کدورت‌ها به دور بوده‌اند.

رابعاً: مقصود به الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ائمه معصومین: است به این بیان:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

و در جای خود ذکر شده که مقصود از آیه تطهیر، اهل بیت: و اصحاب کساء است و این شأن نزول در صحاح اهل سنت نیز آمده است. §صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، کتاب المناقب، ص ۳۲۷، کتاب تفسیر القرآن: مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲ §



ص ۱۴۸

۲. و در جایی دیگر کبرای کلیه را این‌گونه بیان می‌دارد: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ «و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [دست یابند]». (واقعہ: ۷۹)

نتیجه اینکه: مقصود به ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا که قرآن نزد آنها به ارث گذاشته شده همان اهل بیت

دلیل ششم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ ... (سبأ: ۶)

کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می‌دانند ...
و نیز می‌فرماید:

... حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا ... (محمد: ۱۶)

اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که علم و دانش به آنان بخشیده شده (از روی استهزا) می‌گویند: (این مرد) الان چه گفت؟!

و می‌فرماید:

... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ... (مجادله: ۱۱)

خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد.



ص ۱۴۹

ابن قیم می‌گوید: «وإذا كانوا قد أوتوا هذا العلم كان أتباعهم واجباً» §اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۱؛ «اگر به آنان چنین علمی داده شده در نتیجه پیروی آنان واجب است».

پاسخ

اولاً: این آیات دلالت ندارد بر اینکه تمام صحابه اهل علم و دانش بوده‌اند تا اینکه از آنها حجیت سنت تمام صحابه استفاده شود.

ثانیاً: مطابق روایات بسیاری که از پیامبر اکرم (ص) رسیده مصداق بارز واتم واکمل این آیات امام علی (ع) است؛ زیرا اوست که مدینه حکمت و باب علم پیامبر (ص) بوده است.

ثالثاً: بر فرض شمول این آیه به تمام صحابه، عالم بودن دلالت بر عصمت از خطا و نسیان ندارد تا پیروی از آنها واجب باشد؛ زیرا همانگونه که قبلاً ذکر شد سخن از حجیت موضوعی است نه طریقی.

رابعاً: ممکن است که مقصود از «علم» در آیات مورد بحث و استدلال، اصول و کلیاتی باشد که بر پیامبر (ص) نازل شده است نه تفصیل و جزئیات آن، تا بتوان آنان را مرجع دینی مردم در تمام امور دانست.

دلیل هفتم

خداوند متعال می‌فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ... (آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.



ص ۱۵۰

ابن قیم می‌گوید:

شهد لهم الله تعالى بأنهم يأمرون بكل معروف وينهون عن كل منكر، فلو كانت الحادثة في زمانهم لم يُفْتِ فيها إلّا من اخطأ منهم لم يكن أحد منهم قد أمر فيها بمعروف ولا نهى فيها عن منكر، إذ الصواب معروف بلا شك

والخطأ منكر من بعض الوجوه ... § اعلام الموقعين، ج ۴، صص ۱۳۱ و ۱۳۲. §

خداوند متعال برای آنها گواهی داده که به تمام معروف امر کرده و از هر منکری نهی نموده‌اند، و اگر در حادثه‌ای که در زمانشان اتفاق افتاده کسی به جز خطاکار از آنها فتوا نداده لازم می‌آید که کسی از آنها امر به معروف و نهی از منکر در آن حادثه نکرده باشد، زیرا صواب بدون شک معروف و خطا بنا بر برخی از وجوه، منکر است ...

أولاً: امر به معروف و نهی از منکر مشروط به علم است، و دلیلی وجود ندارد که تمام صحابه عالم به کل شریعت بوده‌اند. ثانیاً: گاهی از برخی صحابه خطایی صادر می‌شد، ولی دیگری او را انکار نمی‌کرد؛ زیرا خطای او را اجتهادی می‌دانست که در آن معذور است؛ و این منافاتی با ادله امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ زیرا مراد به معروف و منکر چیزی است که برای فاعل آن حجت قائم شده باشد.

ثالثاً: خطاب آیه به امت اسلامی در برابر دیگر امتهاست.



ص ۱۵۱

رابعاً: در این آیه خیر بودن مقید به امر به معروف و نهی از منکر شده در حالی که برخی از صحابه نه تنها چنین کاری را انجام نمی‌دادند بلکه امر به منکر و ناهی از معروف بودند و خود به منکر عمل نموده و معروف را ترک می‌کردند.

خداوند متعال می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه: ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.

ابن قیم می‌گوید:

قال غیر واحد من السلف: هم اصحاب محمد (ص)، ولا ریب انهم ائمة الصادقین، وکل صادق بعدهم فبهم یاتم فی صدقه، بل

حقیقه صدقه اتباعه لهم وکونه معهم ... §اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۲.

عده‌ای از علمای سلف گفته‌اند که مقصود به آیه فوق اصحاب محمد (ص) است، شکی نیست که آنان رهبران صادقند، و هر

صادقی بعد از آنان، در صدقش به آنها اقتدا کرده است، بلکه حقیقت صدق او پیروی و همراهی با آنان است ...

پاسخ

اولاً: تفسیری که برای آیه شده مجرد ادعا است و هیچ مستند و مدرک معتبری ندارد؛ بلکه مطابق برخی از روایات مقصود به

(صادقین) اهل بیت معصومین: می‌باشند.



ص ۱۵۲

ثانیاً: مطابق استظهار فخر رازی از آیه مورد بحث مقصود از صادقین افرادی معصومند، و آیات و روایات دلالت بر عدم عصمت

صحابه دارد.

دلیل نهم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ... (بقره: ۱۴۳)

همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط؛) تا بر

مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است.

ابن قیم می‌گوید:

انه تعالی اخبر انه جعلهم امية خیاراً عدولاً، هذا حقیقه الوسط ... فلو كان علمهم ان یفتی احدهم بفتوی وتكون خطأ مخالفة

لحكم الله ورسوله ولا یفتی غیره بالحق الذی هو حکم الله ورسوله اما مع اشتهار فتوی الأول أو بدون اشتهارها، کانت هذه الامة

العدل الخیار قد اطبقت علی خلاف الحق، بل انقسموا قسمین: قسماً افتی بالباطل وقسماً سکت عن الحق، وهذا من

المستحیل، فان الحق لا یعدوهم. §اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۳.

همانا خدای متعال خبر داده که صحابه را منتخبان و عادلان از امت قرار داده است و این حقیقت معنای وسط است ... پس اگر

علم آنان به اینجا رسید که یکی از آنان فتوایی داد و از روی اشتباه مخالف با حکم خدا



ص ۱۵۳

ورسولش بود، ولی دیگری به حقی که حکم خدا ورسولش بود فتوا نداد، یا با شهرت فتوای اول یا بدون اشتهار آن، نتیجه این می شود که این امت عادل ومنتخب بر خلاف حق اتفاق نموده است، بلکه بر دو قسم تقسیم شده است: قسمتی فتوا به باطل داده و قسمتی دیگر از حق ساکت شده است، واین محال است؛ زیرا حق از صحابه تجاوز نمی کند.

پاسخ

اولاً: نهایت مطلبی که از این آیه استفاده می شود ضرورت وجود افرادی معصوم در بین این امت است تا شاهد صدقی بر آنان باشند، نه اینکه ضرورت عصمت عموم صحابه را اثبات نماید.

ثانیاً: ظاهر آیه دلالت بر تمام امت پیامبر اکرم (ص) تا این زمان دارد و کسی ادعای حجیت سنت عموم افراد امت اسلامی را نکرده است.

ثالثاً: اینکه این امت عادل و حدّ و سلطانند و شاهد بر حقّ ما، دلالت بر عدم خطای آنان در اجتهاد و عارض شدن نسیان و سهو بر آنان ندارد، و لذا این آیه دلالت بر عصمت و حجیت سنت صحابه ندارد.

رابعاً: آیه فوق بر فرض دلالت بر عصمت و مصونیت امت از خطا از آن جهت این دلالت را دارد که فرد معصوم بین آنان است، و با این فرض، آیه فوق اختصاص به عصر پیامبر (ص) و سلف ندارد، بلکه شامل تمام عصرها تا روز قیامت می شود.

دلیل دهم

اشاره

خداوند متعال می فرماید:

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

↓

ص ۱۵۴

وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ... (حج: ۷۸)

و در راه خدا جهاد کرده، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم.

ابن قیم می گوید:

فاخبر تعالی انه اجتباهم، والاجتباء كالاصطفاء ... فهم المجتوبون الذين اجتباهم الله وجعلهم اهله وخاصته وصفوته من خلقه بعد النبيين والمرسلين ... انهم اذا كانوا بهذه المنزلة عنده تعالی فمن المحال ان يحرمهم كلهم الصواب في مسألة فيفتي فيها بعضهم بالخطأ ولا يفتي غيره بالصواب ... § اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۴ §

خداوند متعال خبر داده که آنان را انتخاب نموده است و اجتبا همانند اصطفاء است ... پس آنان منتخبانی هستند که خداوند آنان را برگزیده و اهل واز خواص و برگزیدگان از خلقش بعد از انبیا و مرسلین قرار داده است ... آنان وقتی به این منزلت نزد

خدای متعال باشند، محال است که تمام آنان را از صواب در مسأله‌ای محروم سازد به این نحو که برخی از آنها در آن مسأله فتوا به خطا داده و دیگری فتوا به صواب ندهد ...

پاسخ



ص ۱۵۵

مضافاً از پاسخ‌هایی که نسبت به آیه قبل داده شد در جواب این آیه می‌گوییم: منتخب بودن این امت حتماً به معنی انتخاب جمیع افراد آن نیست، بلکه با صدق آن بر بعضی از افراد امت نیز آیه فوق انطباق پیدا می‌کند.

دلیل یازدهم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید: ... وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «وهر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.» (آل عمران: ۱۰۱)

ابن قیم می‌گوید:

وجه الاستدلال بالآیه آنه تعالی اخبر عن المعتصمين به بأنهم قد هدوا إلى الحق، فنقول: الصحابه معتصمون بالله فهم مهتدون، فاتباعهم واجب ... §اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۴.

کیفیت استدلال به آیه این است که خداوند متعال از متمسکین به خود خبر داده که آنان به سوی حق هدایت یافته‌اند. لذا می‌گوییم که صحابه به خدا تمسک کرده و لذا هدایت یافته‌اند، پس پیروی آنان لازم است ...

پاسخ

اولاً: وصفی که در این آیه آمده مربوط به عموم صحابه نیست تا از آن عصمت و حجیت سنت عموم صحابه استفاده شود؛ زیرا مطابق برخی از آیات و روایات، عموم صحابه چنین صفتی نداشته‌اند.



ص ۱۵۶

ثانیاً: آیات و روایاتی است که این آیه و امثال آن را تفسیر می‌کند که مقصود به آن افراد معصومین از این امت است؛ مثل آیه تطهیر و حدیث ثقلین.

دلیل دوازدهم

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (سجده: ۲۴)

واز آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، وبه آیات ما یقین داشتند.

ابن قیم می‌گوید:

فاخبر تعالی أنه جعلهم ائمه يأتهم بهم من بعدهم لصبرهم و يقينهم ... ومن المعلوم ان أصحاب محمد (ص) احق وأولى بهذا الوصف من أصحاب موسى ... §اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۵ §

خدای متعال خبر داده که آنان را رهبرانی قرار داده که دیگران از آنان پیروی کنند؛ به جهت صبر و یقینشان ... و معلوم است که اصحاب محمد (ص) به این وصف از اصحاب موسی سزاوارترند ...

پاسخ

اولاً: مقصود به این آیه- به قرینه سیاق- برخی از پیامبران است، ولذا ضمیر (هم) در آن به پیامبرانی باز می‌گردد که قبلاً به آنها اشاره شده است.



ص ۱۵۷

ثانیاً: بر فرض اینکه مقصود به آیه فوق خصوص پیامبران نباشد، شامل افرادی از صحابه می‌شود که بر دو وصفی که در آیه آمده باقی باشند به‌ویژه وصف ایقان و یقین در آن قابل تأمل است و به صراحت آیات قرآن و روایات عده‌ای از صحابه اهل شک و ریب و نفاق بوده‌اند.

ادله حدیثی حجیت سنت صحابه

اشاره

سلفی‌ها بر مدعای خود که حجیت سنت سلف باشد به ادله حدیثی نیز تمسک کرده‌اند از قبیل:

دلیل اول

اشاره

ابن قیم جوزیه می‌گوید: در خبر صحیح از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

بهترین قرن‌ها قرن‌ها است که من در آن مبعوث شده‌ام، سپس کسانی که بعد از این قرن می‌آیند و در مرتبه سوم کسانی که بعد از آن می‌آیند.

آن‌گاه در توجیه حدیث می‌گوید: «خیریت مطلق اقتضا دارد که صحابه در تمام امور خیر پیش‌تاز باشند و نتیجه آنکه سنت

آنان حجّت است.» §اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۶ §

اولاً: حمل خیریت بر شمول استغراقی؛ خلاف متبادر از روایت است، زیرا اگر کسی بگوید: زید از عمرو اعلم است، این بدان معنا نیست که در تمام مسائل این چنین است.



ص ۱۵۸

ثانیاً: خیریت دلیل بر حجیت نیست، زیرا حجیت موضوعی که مورد بحث است، تنها با عصمت سازگاری دارد.
ثالثاً: بر فرض قبول صحت سند حدیث، خیریت قرن اول در مقابل قرن‌های بعدی نسبی است، نه مطلق؛ بدین معنا کسانی که در عصر پیامبر (ص) بودند نسبت به عصرهای بعد بهترند، نه اینکه به طور مطلق کاملند.

دلیل دوم

اشاره

مسلم در «صحیح» به سند خود از سعید بن ابی برده از پدرش نقل می‌کند: نماز مغرب را با رسول خدا (ص) به جای آوردیم؛ آن گاه با خود گفتیم: «چه بهتر است که در مسجد بنشینیم تا نماز عشا را نیز با رسول خدا (ص) به جای آوریم». پیامبر (ص) بر ما وارد شد و فرمود: «هنوز اینجا نشسته‌اید؟» عرض کردیم: «ای رسول خدا! نماز مغرب را با شما به جای آوردیم»، خواستیم که نماز عشا را نیز با شما به جای آوریم. حضرت ما را تحسین کرد؛ آن گاه سر به سوی آسمان بلند کرده و فرمود:
ستارگان امانان آسمانند و هر گاه آنان از بین روند نظام آسمان برهم می‌خورد. من نیز امان برای اصحابم می‌باشم، هر گاه از میان آنان بروم به آنچه وعده داده شده‌اند خواهند رسید و اصحاب من امان این امت‌اند و هر وقت اصحابم از دنیا رحلت کنند به اتمم آنچه وعده داده شده خواهد رسید. § صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۷۰؛ اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۷.

پاسخ



ص ۱۵۹

اولماً: حدیث فوق به دلیل وجود ابی برده ضعیف است، زیرا او به جرائم سنگین مشهور است. او کسی است که در کشتن صحابی بزرگوار «حجر بن عدی» و اصحابش دست داشته، زیرا به دروغ بر ضد آنها شهادت داده است. § تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۰.

ابن ابی الحدید، از جمله منحرفان از امام علی (ع) را ابو برده فرزند ابوموسی اشعری معرفی کرده است. او کسی است که دست ابو غادیه جهنی را به دلیل کشتن عمار بن یاسر بوسید و بر او دعا کرد. § شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۹.
ثانیاً: تعبیر پیامبر (ص) در حق صحابه دلالت بر عصمت آنان ندارد، زیرا شبیه این گونه تعبیر در حق کودک یا زن یا پیرمرد نیز رسیده است که آنها اگر در میان اهل زمین نبودند، خداوند مردم را عذاب می‌کرد.
ثالثاً: مقصود پیامبر (ص) آن است که: در میان صحابه کسانی وجود دارد که با نقل سنت من حجت را بر مردم تمام خواهند کرد. و این با حجیت طریقی در اخبار صحابه نیز سازگاری دارد.

رابعاً: حاکم نیشابوری، به سندش از رسول خدا نقل کرده که فرمود:

النجوم امان لأهل الأرض و أهل بيتي أمان لأمتي من الإختلافات، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس.

§ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.



ص ۱۶۰

ستارگان وسیله ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن می‌باشند و اهل بیت من وسیله ایمنی برای امت من از اختلافند، پس هرگاه قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند بین خود آنها اختلاف افتاده و حزب شیطان خواهد شد. مطابق این حدیث اهلیت: همچون ستارگان امان امت معرفی شده‌اند نه عموم صحابه.

دلیل سوم

اشاره

برخی نیز به حدیث «اهتدا» تمسک نموده‌اند. از ابن عباس نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «همانا اصحاب من، همانند ستارگانند، به هر کدام که تمسک کنید هدایت می‌یابید».

پاسخ

اولاً: حدیث از حیث سند ضعیف است. از جمله کسانی که تصریح به ضعف آن حدیث نموده‌اند، عبارتند از: احمد بن حنبل § التقریر و التحبیر فی شرح التحریر، ج ۳، ص ۹۹، مزنی شاگرد شافعی § جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۸۹، ابوبکر بزار § همان، ص ۹۰، دارقطنی § لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۳۷، ابن حزم § البحر المحیط، ج ۲، ص ۵۲۸، حافظ بیهقی § تخریج احادیث الکشاف در حاشیه کشاف، ج ۲، ص ۶۲۸، ابن عبدالبر § جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۰، ابن عساکر § فیض القدیر، ج ۴، ص ۷۶، ابن جوزی § همان، ص ۶۲۸، ابوحیان اندلسی § بحر المحیط، ج ۵، ص ۵۲۷.



ص ۱۶۱

ابن تیمیه § المنتقی، ص ۵۵۱، البانی § سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۷۸، ابن قیم جوزیه § اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۲۳، ابن حجر عسقلانی § تخریج احادیث الکشاف، ج ۲، ص ۶۲۸، جلال‌الدین سیوطی § جامع الصغیر، ج ۴، ص ۷۶، متقی هندی § کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳۳، قاضی شوکانی § ارشاد الفحول، ص ۸۳ و دیگران.

ثانیاً: حدیث مخالف ضرورت تاریخی است، زیرا به‌طور مسلم گروهی از صحابه - چه در زمان پیامبر (ص) و چه بعد از حیات حضرت - در دین بی‌استقامت بودند؛ بلکه برخی از آنان فسق علنی نیز داشته‌اند و لذا نمی‌توانند منشأ هدایت برای دیگران گردند.

ثالثاً: در خود روایت قرائنی است که مانع ظهور حدیث در تمام صحابه است، زیرا اصحاب در هدایت به ستارگان تشبیه شده‌اند و می‌دانیم که هر ستاره‌ای منشأ هدایت نیست، بلکه ستارگان خاصی است که به دلیل داشتن موقعیت خاص می‌توانند

مردم را هدایت نمایند.

رابعاً: صحابه در فهم برخی از آیات به اشتباه افتاده‌اند، لذا نمی‌توانند مرجع دینی مردم باشند.

غزالی می‌گوید: «کسی که جایز الخطا و در معرض اشتباه است و عصمتش ثابت نشده، اقوالش حجت نیست. چگونه بدون هیچ دلیل و مدرکی ادعای عصمت در حق آنان شده است؟



ص ۱۶۲

از ابوبکر در مورد کلاله سؤال شد. در پاسخ گفت: «من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود از خداوند است و اگر اشتباه بود از من و شیطان است. و خدا و رسول از آن بیزارند». § سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۶.

زنی از قبیله جهنیه را، که بچه شش ماهه زاییده بود، نزد عثمان آوردند. شوهرش بر ضد او شکایت کرد که او زن داده و عثمان نیز به سنگسار کردن وی حکم نمود. خیر به علی بن ابی طالب (ع) رسید. حضرت فرمود: «این حکم باطل است، زیرا با جمع آیه: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (احقاف: ۱۵)؛ با آیه: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ كَامِلِينَ (بقره: ۲۳۳) به دست می‌آید که کمترین زمان حمل شش ماه است». عثمان گفت: «به خدا من نمی‌دانستم». دستور داد که زن را برگردانند. ولی کار تمام شده بود وزن مظلوم بی‌هیچ جرم و گناهی، تنها به دلیل جهالت و نادانی یک نفر سنگسار شد. § موطأ مالک، ج ۲، ص ۷۶؛ سنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۷؛ عمده القاری، ج ۹، ص ۶۴۲؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۴۰.

تطبیق حدیث بر اهل بیت:

شیخ صدوق حدیث «اهتدا» را به سند خود از امام باقر (ع) نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

... همانا مثل اصحابم در میان شما مثل ستارگان است، پس به هر کدام از آنها تمسک کنید هدایت شده‌اید و گفتار هر کدام از آنان را بگیرید، هدایت یافته‌اید و اختلاف اصحابم بر شما رحمت است.



ص ۱۶۳

عرض شد: «ای رسول خدا! اصحاب تو کیانند؟» فرمود: «اهل بیت». § معانی الاخبار، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

شیخ صدوق/ در تعلیقه خود بر حدیث فوق می‌فرماید:

اهل بیت هرگز اختلاف نمی‌کنند و برای شیعیان خود به حقیقت فتوا می‌دهند. چه بسا فتوا به تقیه می‌دهند که در این صورت گفتارشان مختلف می‌گردد و تقیه برای شیعه رحمت است. § همان، ص ۱۵۷.

مؤید این حدیث در تفسیر اصحاب به اهل بیت:، روایتی است که فریقین آن را نقل کرده‌اند و در آن، به جای اصحابی، اهل بیتی آمده است. § الاصول الستة عشر، ص ۱۶؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۳۶.

دلیل چهارم

اشاره

ابن‌قیم جوزیه از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «همانا مثل اصحابم در میان امتم، به مانند نمک در طعام است و غذا بدون نمک بی‌فایده است». §اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۷.

گفته شده همانگونه که غذا به نمک وابستگی دارد و بینمک بیفایده است همچنین صلاح امت به صحابه وابسته است.

پاسخ

اولاً: حدیث از حیث سند ضعیف است.

ثانیاً: صلاح امت از جانب صحابه، به معنای وجوب متابعت و عصمت آنان نیست تا سنتشان حجت گردد، بلکه تذکر به هدایت‌های رسول خدا (ص) کافی است، که این حدّ تذکر با حجیت طریقی سازگار است.

دلیل پنجم

اشاره



ص ۱۶۴

ابن مسعود می‌گوید: «به اصحاب رسول خدا (ص) تأسی و اقتدا کنید، زیرا اینان دارای پاک‌ترین قلب‌ها و بیشترین عمل‌ها و هدایت‌ها هستند...». §اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۹.

پاسخ

اولاً: حدیث مصادره به مطلوب است، زیرا با کلام صحابی، حجیت قول صحابی را به اثبات رساندن باطل است؛ زیرا خودش داخل در آن بوده و در آخر به نفعش تمام خواهد شد.

ثانیاً: اگر مقصود از تأسی، اقتدا به فرد فرد اصحاب باشد، با واقعیات خارجی سازگاری ندارد؛ زیرا برخی گناهکار بوده‌اند و اگر منظور، عام مجموعی است به اعتبار اینکه در میان آنان اهل بیت عصمت و طهارت وجود دارند، اشکالی ندارد؛ زیرا اجماع صحابه با وجود اهل بیت: در بین آنان حجت می‌شود.

دلیل ششم

اشاره

ابن مسعود می‌گوید:

خداوند در قلب‌های بندگانش نظر کرد و قلب محمد را بهترین یافت؛ آن‌گاه به قلب‌های بندگان بعد از محمد نظر کرد، قلب‌های اصحاب محمد را بهترین یافت و از این جهت آنان را برای مصاحبت و نصرت پیامبر (ص) اختیار نمود. پس آنچه مسلمانان آن را حسن بدانند، حسن و آنچه را قبیح بدانند، قبیح است. §همان، ج ۴، ص ۱۳۸.

پاسخ



ص: ۱۶۵

اولاً: استدلال به حدیث همانند حدیث قبل مصادره به مطلوب است.

ثانیاً: حدیث در نهایت، بر خوش نفس بودن صحابه دلالت دارد، نه اینکه آنان از هر اشتباه و خطا معصومند، تا سنت آنان حجت باشد.

ثالثاً: ذیل حدیث با قرآن مخالف است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۲۱۶)

لیکن چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده است و چه بسیار شود که چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور دانا است و شما نمی‌دانید. از این آیه استفاده میشود برخی از اموری است که مسلمانان حسن میدانند در حالی که برای آنان شرّ است و بالعکس.



ص ۱۶۶



ص: ۱۶۷

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. الاصول العامة للفقهاء المقارن، محمد تقی حکیم، مجمع جهانی اهل بیت.

۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دار الاضواء.

۳. البدعة فی مفهومها الاسلامی الدقیق، عبدالملک سعدی، بغداد، دار الایمان، ۱۴۱۳.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر دمشقی، بیروت، دار الفکر.

۵. تحریر الافکار، بدر الدین حوثی، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۱۸.

۶. سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین البانی،

۷. ریاض، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع.

۸. سلسله الاحادیث الضعیفه، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع.

۹. السلفیه مرحله زمنیه، محمد سعید رمضان بوطی، دمشق، دارالفکر.

۱۰. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷.



ص ۱۶۸

۱۱. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۲. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۷.

۱۳. العقیده السلفیه، سید عبدالعزیز سیلی، چاپ اول، مکه مکرمه، المکتبه التجاریه، ۱۹۹۳ م.

۱۴. عین الاصابه فی استدراک عائشه علی الصحابه، جلال الدین سیوطی، چاپ اول، سوریه، مطبعه الیمامه، ۱۴۲۰.

۱۵. الغدير، علامه امینی، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة.
۱۶. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، چاپ مصطفی الحلبي.
۱۷. قاموس المحيط، فیروزآبادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۸. قرائة فی کتب العقائد، حسن بن فرحان مالکی، مرکز الدراسات التاريخية فی عمان، ۱۴۲۵.
۱۹. المدخل الفقهي العام، زرقاء مصطفی، دمشق، ۱۴۱۸.
۲۰. معجم مقاییس اللغة، ابوالحسین احمد بن فارسی بن ذکریا، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۱. مناهج الاجتهاد فی الإسلام، محمد سلام مدکور، کویت، جامعة الكويت، ۱۹۷۳ م.
۲۲. منهج الافتاء، اسامه عمر سلیمان اشقر، اردن، دار النفائس.
۲۳. منهج السلف فی فهم النصوص، محمد بن علوی مالکی، چاپ دوم، بی جا، ۱۴۱۹.



درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم
 جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور

و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و

لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز

به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف

توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا

کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده

بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد

داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری:

مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

